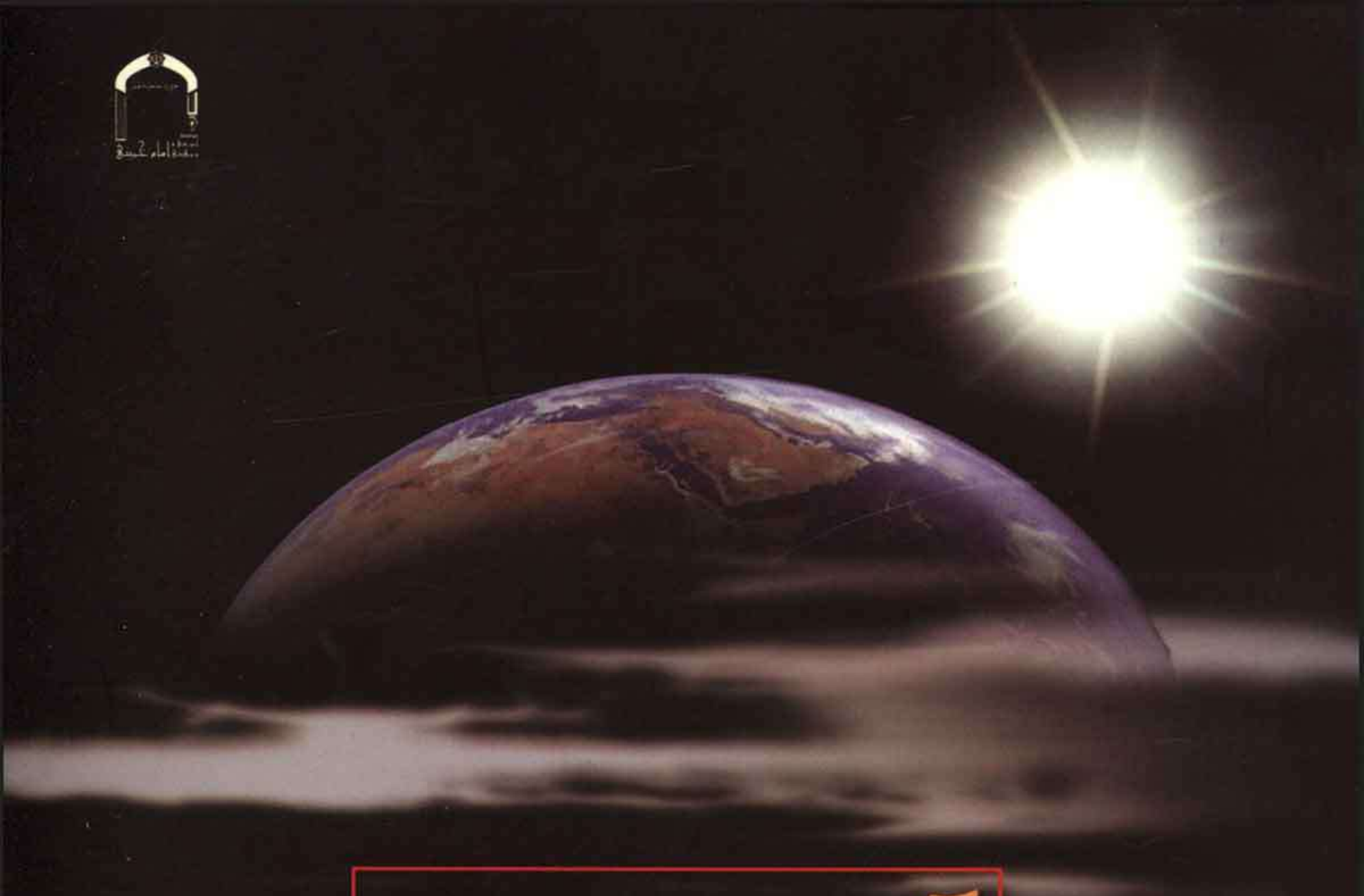

آفتاب ولایت

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

مصباح، محمدتقی، ۱۳۱۳ -
آفتاب ولایت / محمدتقی مصباح یزدی؛ تدوین: محمدباقر حیدری . - قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ، ۱۳۸۲.
۲۴۰ ص.
کتاب‌نامه ص. [۲۴۰ - ۲۳۹] هم‌چنین به صورت زیرنویس.
۱. محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۶ ق. - ۲. مهدویت. الف. حیدری، محمدباقر، ۱۳۵۴ - ، گردآورنده. ب. عنوان.
BP۵۱/م۶آ۷

آفتاب ولایت

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی

مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)

۱۳۸۳

■ آفتاب ولایت

● مؤلف: آیت الله محمدتقی مصباح یزدی

● ناشر: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ

● چاپ: صدف

● نوبت و تاریخ چاپ: دوم، بهار ۱۳۸۳

● شمارگان: ۳۰۰۰

● قیمت: ۱۴۵۰۰ ریال

قم: انتهای بلوار امین، صفاشهر، پلاک ۷۳

تلفن و نمابر: ۲۹۱۱۴۶۷

تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان ۱۲ فروردین و شهید منیری جاوید، ساختمان شماره ۳۱۰، طبقه سوم، واحد ۱۱۲

تلفن و نمابر: ۶۴۱۰۴۴۳ـ۶۹۶۵۷۹۸

کلیهٔ حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک ۲ـ۷۹ـ۵۸۸۳ـ۹۶۴

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۱

منشور محبّت و معرفت ۱

رابطهٔ محبّت و معرفت ۱۷
سلسله مراتب محبّت به امام زمان علیه‌السلام ۱۸
سلسله مراتب معرفت به امام زمان علیه‌السلام ۱۹
۱. امام زمان علیه‌السلام، گسترش بخشِ معرفت و عبودیت حق ۲۰
۲. امام زمان علیه‌السلام، در بالاترین مراتب قرب حق ۲۱
۳. امام زمان علیه‌السلام، تجلّی رحمت بیکران حق ۲۲
راه وصول به اوج محبّت و معرفت ۲۳
۱. پالایش محبّت و معرفت ۲۳
۲. ورود به تجلّی‌گاه محبّت و معرفت ۲۵

منشور محبّت و معرفت ۲

ناتوانی بشر از معرفت امام زمان علیه‌السلام ۲۹
ضرورت تلاش برای شناخت امام زمان علیه‌السلام ۳۰
زیانکارترین مردم ۳۰
اخلاص در پیشگاه امام زمان علیه‌السلام ۳۲
فضیلت شبِ نیمهٔ شعبان ۳۳
عهد و میثاق با امام زمان علیه‌السلام ۳۴

منشور محبّت و معرفت ۳

نعمت وجود امام زمان علیه‌السلام و ناتوانی از شکر آن ۳۷

ناتوانی از معرفت امام زمان علیه‌السلام ۳۷
معرفت‌های انحرافی دربارهٔ امام زمان علیه‌السلام ۳۸
قدرت‌های شیطانی و راه شناخت آن ۴۰
امام صادق علیه‌السلام و مقابله با قدرت مرتاض ۴۱
بی‌نهایتیِ مراتب معرفت به امام زمان علیه‌السلام ۴۲
راه افزون‌سازیِ معرفت به امام زمان علیه‌السلام ۴۳
۱. ظاهر ساختن آثار محبّت در عمل (صدقه، دعا و...) ۴۴
۲. احترام به آثار منسوب به حضرت ۴۵
احترام به لباس روحانیان ۴۵
احترام به روایات و کتاب‌های روایی ۴۷
خضوع و افتادگی در آستان امام زمان علیه‌السلام ۴۸

منشور محبّت و معرفت ۴

مقام‌های امام زمان علیه‌السلام ۵۳
۱. مقام تبیین و تفسیر قرآن ۵۳
۲. مقام ولایت و حاکمیت ۵۴
۳. مقام قضا ۵۸
۴. مقام تزکیه و تربیت ۶۰
اسوه‌پذیری، بهترین شیوهٔ تربیتی ۶۱
حقیقت تقلید و اسوه‌پذیری ۶۴
شبهه‌انگیزی در پیروی از امامان و مراجع ۶۶
دلیل پیروی از امامان معصوم علیهم‌السلام ۶۶
شیوهٔ اسوه‌پذیری از سیرهٔ امامان علیهم‌السلام در زمانهٔ غیبت ۶۸
دلیل پیروی از عالمان و مراجع در زمانهٔ غیبت ۷۳

منشور محبّت و معرفت ۵

محبّت کافران و منافقان به پیشوایان باطل ۷۹
معبودهای دروغین در آخرالزّمان ۸۰

محبّت مؤمنان به خدا و اولیای خدا ۸۳
لزوم فهم دقیق روایات مربوط به امام عصر علیه‌السلام ۸۴
بررسی روایتِ عزوبت و گوشه‌گیری در آخرالزّمان ۸۵
معنای انتظار فرج در آخرالزّمان ۸۷
توطئهٔ دشمنان برای تسلّط بر شیعیان ۸۹

منظومهٔ ولایت ۱

ضرورت تبیین عقلانی ولایت ۹۵
فتنه‌پذیری ایمان در آخرالزّمان ۹۷
ابعاد گستردهٔ ولایت ۹۸
مراتب ولایت ۹۹
آثار ولایت ۱۰۰
۱. رضایت به تدبیر الاهی ۱۰۰
۲. رهیدگی از هر حزن و هراس ۱۰۱
رابطهٔ ولایت خدا با ولایت معصومان علیهم‌السلام ۱۰۲
رابطهٔ محبّت با ولایت ۱۰۳
فضیلت تبرّا و تولّای خالصانه ۱۰۴
راه‌های تقویت رابطهٔ ولایی با امام زمان علیه‌السلام ۱۰۶
۱. تقویت رابطهٔ عارفانه ۱۰۶
قلب امام زمان، تجلّی‌گاه خواست خدا ۱۰۶
۲. اظهار محبّت خالصانه ۱۰۷
۳. برقراری رابطهٔ عاشقانه ۱۰۹

منظومهٔ ولایت ۲

جمکران، جذبه‌گاه ولایت ۱۱۵
سفارش به جوانان و نوجوانان ولایی ۱۱۶
امام زمان علیه‌السلام از دیدگاه اهل سنّت ۱۱۷
طول عمر امام زمان علیه‌السلام ۱۱۹

حکمت غیبت امام زمان علیه‌السلام ۱۲۰
۱. حفظِ جانِ امام زمان علیه‌السلام ۱۲۰
۲. فراهم آمدنِ زمینهٔ پذیرشِ حق در جهان ۱۲۲
علّت حضور یازده امام معصوم علیهم‌السلام میان مردم ۱۲۵
وظیفهٔ ما در دوران غیبت ۱۲۷
۱. حفظِ نظام اسلامی با تمام توان ۱۲۷
۲. حمایت همه جانبه از رهبر معظّم انقلاب حفظه‌الله ۱۲۸

منظومهٔ ولایت ۳

عظمت و شکوه مقام والای امام زمان علیه‌السلام ۱۳۳
ولایت تکوینی امام زمان علیه‌السلام ۱۳۳
علم و قدرت بیکران امام زمان علیه‌السلام ۱۳۳
نمونه‌ای از ولایت تکوینی امام رضا علیه‌السلام ۱۳۶
ارتباط با امام زمان علیه‌السلام ۱۴۰
۱. هنگامهٔ اضطرار و توسّل به امام زمان علیه‌السلام ۱۴۱
توجّه و توسّل مداوم به امام زمان علیه‌السلام ۱۴۲
تکاپو برای جلب رضایت امام زمان علیه‌السلام ۱۴۴
ولایت تشریعی امام زمان علیه‌السلام ۱۴۴
حکومت اسلامی ایران، جلوه‌ای از ولایت امام زمان علیه‌السلام ۱۴۶

منظومهٔ ولایت ۴

مهر بیکرانِ امام زمان علیه‌السلام به شیعیان ۱۵۱
شرط وفا در برابر محبّت امام زمان علیه‌السلام ۱۵۱
جوانی، بهترین دوران عشق‌ورزی به امام زمان علیه‌السلام ۱۵۱
شرط رسیدن به ولایت خاصّ امام زمان ۱۵۲
بهره‌جویی از شادابی جوانی ۱۵۳
عهد و پیمان خاص با امام زمان علیه‌السلام ۱۵۴
توجّه قلبی خالصانه به ساحت مقدّس امام زمان علیه‌السلام ۱۵۵
وظیفهٔ جوانان در برابر فتنه‌های آخرالزّمان ۱۵۶

مهدی باوری و آثار آن

مهدی باوری از دیدگاه اهل تسنّن ۱۶۳
مهدی‌باوری در فرهنگ تشیّع ۱۶۵
تأثیر مهدی‌باوری در زندگی فردی و اجتماعی ۱۶۶
عرضهٔ اعمال به محضر امام زمان علیه‌السلام ۱۶۷
آثار تربیتیِ این اعتقاد ۱۶۸
حقیقتِ شیعه بودن برای امام زمان علیه‌السلام ۱۷۰
حقیقت شیعه بودن در بیان امام رضا علیه‌السلام ۱۷۰
راهکار وصول به شیعه بودن واقعی ۱۷۱
۱. توجّه به نظارت امام زمان علیه‌السلام بر رفتارها ۱۷۱
۲. لزوم توجّه به تمام دستورهای دین ۱۷۲

یاوران امام زمان علیه‌السلام

ویژگی‌های یاران امام زمان علیه‌السلام ۱۷۷
۱. قدرت والای روحی ۱۷۸
۲. بردباری ۱۷۸
۳. طلب آمرزش، استقامت و یاری ۱۷۹
۴. رابطهٔ عاشقانه با پروردگار ۱۸۰
۵. فروتنی در برابر مؤمنان و گردن فرازی در مقابل کافران ۱۸۱
۶. نهراسیدن از سرزنش‌ها ۱۸۲
ملاک نصرت و یاری رسانی الاهی ۱۸۳
فرجام پیروی نکردن از رهبران الاهی ۱۸۶
احساس ایمنی از مکر الاهی و خطرهای آن ۱۸۷
وظیفهٔ ما در آخرالزّمان ۱۸۹
بازگشت جهان به سوی معنویت ۱۹۰

فلسفهٔ غیبت

پیش‌فرض‌های مسألهٔ غیبت ۱۹۵
هدف از آفرینش ۱۹۸

هدف از بعثت انبیا علیهم‌السلام ۱۹۹
هدف از امامت امامان علیهم‌السلام ۲۰۲
تعداد امامان و حکمت آن ۲۰۳
حکمت غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام ۲۰۴
روگردانی بشر از همهٔ مکتب‌ها و آمادگی برای پذیرش حکومت حق ۲۰۵

وظیفهٔ شیعیان در دوران غیبت

وظیفهٔ عالمان در عصر امام زمان علیه‌السلام ۲۰۹
۱. پرهیزگاری و پیشوایی پرهیزگاران ۲۰۹
نمونه‌ای از ولایت اولیای خدا ۲۰۹
۲. جهاد همه جانبهٔ فرهنگی ۲۱۲
۳. دستگیری از نسل جوان ۲۱۳
۴. تجهیز به سلاح علم و حکمت ۲۱۴
وظیفهٔ شیعیان در مقابله با دشمنان ۲۱۶
۱. دوری از فتنه‌ها و شبهه‌های کفرآمیز ۲۱۶
۲. اعلان بیزاری و دشمنی ۲۱۸
۳. سازش ناپذیری ۲۲۰
۴. ایمان به قدرت و یاری الاهی ۲۲۰

آسیب‌شناسی اهداف امام زمان علیه‌السلام

بزرگ‌ترین موانع در برابر اهداف امام زمان علیه‌السلام ۲۲۵
۱. روح خودسری و هواپرستی مردم ۲۲۵
۲. به خطر افتادن مقام قدرتمندان و ثروتمندان ۲۲۸
۳. ظهور گرایش‌های مادّی در پیروان ۲۲۹
۴. دین‌فروشی دانشمندان ۲۳۰
شیوه‌های نو مبارزه با اهدافِ امام زمان علیه‌السلام ۲۳۲
۱. روحانی ستیزی ۲۳۲
۲. قرائت‌های گوناگون از دین ۲۳۴
کتاب‌نامه ۲۳۹

جنبش اوّل که قلم برگرفت　　حرف نخستین ز سخن در گرفت
پردهٔ خلوت چو برانداختند　　جلوت اوّل به سخن ساختند[1]

سخن از یگانه رشتهٔ اتّصال ما زمینیان با آسمان و آسمانیان است. سخن از درخشان‌ترین ستارهٔ جمع امامان، زیباترینِ عالمیان در این عصر و زمان، و طاووسِ محفلِ بهشتیان است. سخن از واپسین ابرمرد آسمانی و فرجامین ذخیرهٔ الاهی، آن امام یگانه، میراث‌دارِ خونی جاودانه و صاحبِ انتقامی قاطعانه است. سخن از عصارهٔ انبیا و خلاصهٔ اوصیا، آن گلعذار خوش منظر، پور زهرا و حیدر، و آن امام غریب و منتظر است. سخن از آذرخش قهر الاهی از آسمان خشم کبریایی، میراث‌دار دعوت نبوی، صولت حیدری، عصمت فاطمی، حلم حسنی، شجاعت حسینی، عبادت سجادی، علوم باقری، آثار جعفری، اسرار کاظمی، حجّت‌های رضوی، جودِ تقوی، طهارتِ نقوی، هیبت عسکری و صاحبِ غیبت الاهی، مولانا صاحب‌العصر والزمان ارواحنافداه است.

سخن از او است که پروردگار جهانیان از جملهٔ آدمیان بر سرسپاری به ولایتش، در پگاه ازل در عالم ذرّ، میثاقی مستحکم ستانده است: **السَّلامُ عَلَیکَ یَا مِیثاقَ اللَّهِ الَّذِی أَخَذَهُ وَ وَکَّدَهُ؛**[2] *سلام بر تو ای میثاق الاهی که خدا آن را محکم و مؤکّد ساخته است.* سخن از او که حتّی رحمةً للعالمین، از جانب رب العالمین، به عشق ورزی به ساحت قدسیِ او و محبّانش مأمور شده است: **یا مُحَمَّدُ! أحبِبهُ فَإنّی أُحِبُّهُ وَ أُحِبُّ مَن یُحِبُّهُ؛** ای محمد! او را دوست بدار؛ همانا که من او و دوستدارانش را دوست می‌دارم.

همو که یاوران و پیروان مخلص او، محبوبان، رفیقان و برادرانِ پیامبر رحمت و عصارهٔ

---

۱. نظامی گنجوی، **مخزن الاسرار**، ص ۳۸.
۲. شیخ عباس قمی، ***کلیات مفاتیح الجنان***، زیارت حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام (زیارت آل یاسین).

عالم خلقتند: **اولئکَ رُفَقائی وَ ذَوروا وُدّی و مَوَدَّتِی و أَکرَمُ أُمَّتِي عَلَیَّ**؛[۱] *آن‌ها دوستان و محبوبان من و گرامی‌ترین مردم نزد منند.*

همو که علی مرتضی علیه‌السلام مشتاق دیدار او و پیروان راستین او است: **شَوقاً إلی رُؤیَتِهِ**؛[۲] *آه که چه مشتاق دیدارش هستم! وَ یَا شَوقاً إلَی رُؤیَتِهِم فِی حَالِ ظُهُورِ دَولَتِهِم*؛[۳] *آه که چه مشتاق دیدارشان در زمان ظهور دولتشان هستم!*

همو که امام حسین علیه‌السلام آرزومند خدمتگزاری او است: **لَو أَدرَکتُهُ لَخَدَمتُهُ أیَّامَ حَیاتِی**؛[۴] *اگر او را درک کنم، تمام ایام عمرم را به او خدمت خواهم کرد.*

همو که امام سجاد علیه‌السلام، توفیق ولایت، محبّت، اطاعت و رضایت او را از خداوند می‌طلبد و شهادت در پیشگاه او را آرزو می‌کند:... **وَاجْعَلْنِي مِنْ خِیَارِ مَوَالِیهِ وَ شِیعَتِهِ أَشَدِّهِمْ لَهُ حُبّاً وَ أَطْوَعِهِمْ لَهُ طَوعاً وَ أَنْفَذِهِمْ لِأَمْرِهِ وَ أَسْرَعِهِمْ إِلَیَ مَرْضَاتِهِ وَ أَقْبَلِهِمْ لِقَوْلِهِ وَ أَقْوَمِهِمْ بِأَمْرِهِ وَارْزُقْنِي الشَّهَادَةَ بَیْنَ یَدَیْهِ حَتَّی أَلْقَاكَ وَ أَنْتَ عَنِّي رَاضٍ**؛[۵] *و مرا از بهترین ولایت پذیران و شیعیانِ او قرار ده، و در شمار دوستدارترین و فرمانبردارترین و پذیراترین ایشان وارد گردان، و برای کسب رضایتش کوشاترین و در مقابل گفتارش قبول کننده‌ترین و در برابر فرمانهایش استوارترینِ پیروانش قرارم ده، و شهادت در رکاب حضرتش را روزی ام فرما تا تو را در حالی ملاقات کنم که از من راضی هستی.*

همو که امام محمد باقر علیه‌السلام پدر و مادر خویش را جان‌فدای او می‌خواند: **بِأَبِی أَنتَ وَ أُمّی... أَلسَّابِعُ مِن بَعدی**؛[۶] *پدر و مادرم به فدای کسی که هفتمین امام پس از من است.*

همو که امام صادق علیه‌السلام در هجران و فراقش همچون مادری داغدیده می‌گرید و این‌گونه می‌سراید: **سَیِّدِي! غَیْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَیَّقَتْ عَلَیَّ مِهَادِي وَ ابْتَزَّتْ مِنِّی رَاحَةَ فُؤَادِي**؛[۷]

---

۱. محمد تقی مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۳۶، ص ۳۲۳.
۲. نعمانی، **الغیبه**، ص ۲۴۴.
۳. کلینی، **اصول کافی**، ج ۲، ص ۱۳۰؛ **موسوعة احادیث امیرالمؤمنین** علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۰۹.
۴. کلینی، **موسوعة کلمات الامام الحسین** علیه‌السلام، ص ۶۶۰.
۵. سید بن طاووس، **مصباح المتهجد**، ص ۶۹۷.
۶. نعمانی، **الغیبه**، ص ۵۵.
۷. شیخ صدوق، **کمال الدّین و تمام النعمه**، ص ۳۵۳.

ای آقای من! غیبت تو، آرامش را از من دور کرده، خواب و استراحت را بر من دشوار ساخته و آسایش را از قلب من ربوده است.

همو که امام موسی کاظم‌علیه‌السلام یاوران مخلصش را می‌ستاید و ایشان را از خاندان عصمت و طهارت‌علیهم‌السلام معرّفی می‌فرماید: **أُولَئِكَ مِنَّا وَ نَحنُ مِنْهُم... فَطُوبَى لَهُم ثُمَّ طُوبَى لَهُم وَ هُم وَاللّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَومَ القِيَامَةِ؛**[1] *اینان از مایند و ما از آنانیم...؛ پس خوشا به حال ایشان و باز خوشا به حال ایشان! و به خدا سوگند که ایشان روز قیامت با ما هم درجه و هم رتبه‌اند!*

همو که امام رضا‌علیه‌السلام او را میراث‌دارِ نورانیت عالم قدس معرّفی می‌فرماید: **بِأَبِي وَ أُمّي... عَلَيه جَمَرةُ النُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ ضِيَاءِ القُدسِ؛**[2] *پدر و مادرم به فدای کسی که... پاره‌ای از نور، از شعاع نورانیت عالم قدس، بر چهره دارد!*

همو که پدر بزرگوارش امام حسن عسکری‌علیه‌السلام او را شبیه‌ترین مردم به رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله معرّفی فرموده است:... **أَشْبَهُ النَّاس بِرَسُولِ اللّهِ خَلْقاً وَ خُلُقاً؛**[3] *او، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، از نظر آفرینش و خلق و خوی است.* و همو که خویشتن را چنین معرّفی می‌فرماید: **إِنّي أَمانٌ لِأَهْلِ الأَرضِ... بِيَ يَدفَعُ اللّهُ عزَّ وَ جَلَّ البَلاءَ عَنْ أَهلِي وَ شِيعَتِي...؛**[4] *همانا که من برای اهل زمین، امن و امانم. به وسیلهٔ من، خداوند عزّ و جل بلا را از اهلم و شیعیانم دور می‌کند.*

... و اکنون این نوشتار، تکاپویی برای نزدیکی به ساحت قدسی آن یگانهٔ دوران ارجمندترین سرمایهٔ حق پویان و خداجویان، چشمهٔ جوشان انرژی مجاهدان، ساقیِ مهربانِ عارفان‌و ولاییان، کشتی نجاتِ طوفان زدگان و غرقه گشتگان، نور هدایتِ هدایت‌یافتگان، سرپرست و گشایشْ‌بخشِ امور مؤمنان... و در مجموع، رهیافتی به مقام محبّت، معرفت و ولایت مولانا صاحب العصر والزمان ارواحنا فداه است.

این گفتار، نتیجهٔ کاوش در مجموعهٔ سخنرانی‌های حضرت استاد محمدتقی مصباح یزدی حفظه الله است که در موضوع مهدویت، به طور پراکنده در طول سالیان گذشته، ایراد

---

۱. شیخ صدوق، **کمال الدین و تمام النعمه**، ص ۳۶۱.
۲. همان، ص ۳۷۱؛ نعمانی، **الغیبه**، ص ۱۲۰.
۳. همان، ص ۴۰۸.
۴. جواد قیومی اصفهانی، **صحیفة المهدی‌علیه‌السلام**، ص ۳۴۰.

شده و اکنون در قالب ۱۴ موضوع اصلی توسط حجةالاسلام آقای حیدری سامان یافته است. بنای تدوین این گفتارها، حفظ چارچوب اساسی و سیر منطقی هر سخنرانی بوده و تا حدّ امکان، از افزوده‌ها و توضیحات در متن گفتار پرهیز شده و هر جا نیازی به توضیح، تحقیق یا مستند سازی بوده، در پاورقی ذکر شده است.

امید آن که این تلاش ناچیز در ساحتِ قدسی آن امام رحمت، فرجامینِ ساقی بزم محبّت، میراث‌دار میخانهٔ معرفت، و چشانندهٔ شراب ناب ولایت مقبول افتد و دعای سحرگاهیِ حضرتش را بدرقهٔ راه ما و تمام خوانندگانِ ارجمند گرداند و ساغری از صهبای ناب محبّت، معرفت و ولایتش را سرمایهٔ سعادت دنیا و آخرتمان قرار دهد:

الا یا اَیُّها الساقی ز مِی پر ساز جامم را — که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را
از آن می ریز در جامم که جانم را فدا سازد — برون سازد ز هستی هستهٔ نیرنگ و دامم را
از آن می ده که جانم را ز قید خود رها سازد — به خود گیرد زمامم را، فرو ریزد مقامم را
...تو ای پیک سبک‌باران دریای عدم از من — به دریادار آن وادی رسان مدح و سلامم را
به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه — به پیر صومعه برگو ببین حسن ختامم را[1]

۱. حضرت امام خمینی اعلی الله مقامه.

منشور محبّت و معرفت ۱

رابطهٔ محبّت و معرفت

سلسله مراتب محبّت به امام زمان علیه‌السلام

سلسله مراتب معرفت به امام زمان علیه‌السلام

۱. امام زمان علیه‌السلام، گسترش‌بخش معرفت و عبودیت حق

۲. امام زمان علیه‌السلام، در بالاترین مراتب قرب حق

۳. امام زمان علیه‌السلام، تجلّی رحمت بیکران حق

راه وصول به اوج محبّت و معرفت

۱. پالایش محبّت و معرفت

۲. ورود به تجلّی‌گاه محبّت و معرفت

رابطهٔ محبّت و معرفت

یاد خدا و اولیای او و کلمات بزرگان، نوری است که با هر ابزاری بیان شود، ارزش والای خودش را خواهد داشت. ما نیز اگر بتوانیم ناقلی برای سخنان بزرگان و ابزاری برای انتقال این انوار پاک به دل‌های پاک شما باشیم و از این طریق بتوانیم مایهٔ توجّه بیش‌تر شما به وجود مقدّس مولایمان صاحب‌الزمان﵇ و وظایفی که در پیشگاه مقدّس او داریم، شویم، افتخاری است که به برکت شما نصیب ما می‌شود.

در جمع عاشقان، سخن گفتن از عشق و معشوق، جایی ندارد. به ذهنم آمد نکته‌ای را مطرح کنم که در بسیاری از مواقع، مورد غفلت بیش‌تر محبّان آن حضرت است و شاید توجّه دادن به آن، قلب مقدّس مولایمان را شاد کند.

آدمی، دارای دو ویژگی مهمّ است یکی شناخت و معرفت، و دیگری عشق و محبّت. او در نهاد خویش، دو گوهر گران‌بها دارد و همواره به دنبال مشتری لایقی می‌گردد تا این دو گوهر را به پایش بریزد، و آن‌گاه که معشوق خویش را یافت، به ابراز رفتارهای عاشقانه می‌پردازد و در شادی محبوبش شاد، و در غمش، غمگین می‌شود. عاشق، در انجام این رفتارهای عاشقانه، هر چه بیش‌تر دقّت داشته باشد، عشقش قوی‌تر می‌شود. انسان، هرچه بیش‌تر به رفیق محبوبش اظهار محبّت کند و رفتارهای دوستانهٔ بیش‌تری انجام بدهد، محبّتش عمیق‌تر و پایدارتر خواهد شد. از سوی دیگر، چنان‌چه شخصی، رفیق خویش را به فراموشی سپارد، کم کم محبّت او نیز از دلش می‌رود: از دل برود، هر آن‌چه از دیده برفت.

رفتارهای محبّانهٔ ما در احترام و توسّل به اولیای خدا و برگزاری مراسم جشن و سرور در ایّام شادی و برپایی مراسم عزاداری در ایّام غم و عزای ایشان، برای این است که عواطفمان جهت یابد و رابطهٔ عاطفی ما با اولیای خدا پابرجا بماند و رشد کند. ارزش

آدمی به همین است که معشوق شایسته‌ای بیابد و دلش را به او بسپارد؛ البتّه انسانیت انسان فقط به عشق و محبّت وابسته نیست؛ بلکه بخش دیگری از وجود او نیز به شناخت و معرفت مربوط می‌شود. این دو (محبّت و معرفت یا عشق و شناخت)، رابطهٔ بسیار نزدیکی با هم دارند. هرچه انسان، کمال و زیبایی فرد یا چیزی را بیش‌تر بشناسد، محبّت فزون‌تری به او می‌یابد و آدمی تا نشناسد، محبّت پیدا نمی‌کند.

سلسله مراتب محبّت به امام زمان علیه‌السلام

هر عاشقی به طور طبیعی دوست دارد با معشوق خویش ارتباطی برقرار کند؛ انسی بگیرد؛ به لقایش برسد و از دیدار و همنشینی با او لذّت ببرد. در چنین عشقی، خودخواهی وجود دارد؛[1] امّا عاشق پاکباخته، در اندیشهٔ التذاذ خودش هم نیست؛ بلکه فقط محبوب را می‌بیند و همواره در پی آن است تا کاری را انجام دهد که معشوقش دوست می‌دارد.

در تمام عالم، فقط یک خورشید حقیقت و یک مظهر کامل صفات جمال و جلال الاهی وجود دارد که هر کس به او توجّه یابد، به اندازهٔ ظرفیتش از آن خورشید رخشان بهره می‌برد و نور می‌گیرد. همهٔ دوستداران وجود مقدّس ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، به اندازهٔ معرفت خودشان دوست دارند چشمشان به جمال حضرت روشن شود و روزی بیاید که بتوانند از وجود آن مقدّسش فیض گیرند و بهره برند؛ امّا پاکباختگان حضرت، همواره در اندیشهٔ آنند که محبوبشان چه چیزی را دوست دارد تا آن را انجام دهند. دیگر با خود محبوب است که هرگونه صلاح بداند، با عاشقانش رفتار کند.[2] چنین عاشقانی، دیگر در این اندیشه نیستند که از او چیزی دریافت کنند و بهره‌ای ببرند؛ چرا که ایشان از تمام خودخواهی‌ها رسته، و فقط به رضایت محبوب دل بسته‌اند.[3] خوب است ما نیز بکوشیم در این میدان پیش رویم و خودمان را فراموش کنیم.[4] بیش‌تر توجّه داشته

---

۱. گر از دوست چشمت به احسان اوست — تو در بند خویشی نه در بند دوست
۲. تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن — که خواجه خود صفت بنده‌پروری داند
۳. چو نور مهر تو تابید بر دل‌های مشتاقان — ز خود آهنگ حق کردند و بر بستند محمل‌ها
۴. بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته‌ای — که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست

باشیم که او از ما چه می‌خواهد و دوست دارد چه کاری انجام بگیرد. این‌که ما نیز به نوایی برسیم یا نرسیم، مهم نیست.

سلسله مراتب معرفت به امام زمان علیه‌السلام

حال بنگریم که مرتبهٔ معرفت ما به امام زمانمان ارواحنا فداه تا چه حدّ است و ولیّ امرمان را به چه اوصافی (ظلم‌ستیزی، عدالت‌گستری، آبادسازی، دانش‌گستری، یا...) می‌شناسیم.

همه، حضرت را در جایگاه برپا کنندهٔ عدل و داد و مبارزه کننده با ظلم و ظالمان می‌شناسند؛ امّا آیا برقراری عدل جهانی هدف نهایی از ظهور حضرت است یا برقراری عدل، خود مقدّمه‌ای برای یک هدف والاتر است؟

بدون شک مشخّصهٔ خاصّی که در روایات برای حضرت ذکر شده، این است که **یَمَلأُ اللّٰهُ بِهِ الأَرضَ قِسطاً وَ عَدلاً بَعدَمَا مُلِئَت ظُلماً وَ جَوراً**[1]؛ *خداوند به دست او زمین را از عدل و داد پرکند؛ پس از آن‌که از ظلم و بیداد پر شده باشد.* علاقهٔ بسیاری از مردم نیز به امام زمان علیه‌السلام بدین‌جهت است که حضرت، بساط ظلم و بیداد را از روی زمین برمی‌اندازد و بساط عدل و داد را در آن می‌گستراند؛ ولی این، هدف نهایی نیست. درست است که حتّی بعثت تمام انبیا نیز برای برقراری عدل بر روی زمین بوده است: **لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**؛[2] ولی برقراری عدل جهانی، هدف نهایی نیست. این هدف، خودش هدف والاتری دارد. صرف این‌که مردم در زمین عادلانه رفتار کنند؛ به یک‌دیگر ستم روا ندارند و زندگی منظّم و آسوده‌ای داشته باشند، هدف نهایی آفرینش نیست.

با این چیزها، انسان، شریف‌تر از زنبور عسل هم نمی‌شود تا چه رسد که از ملائکه برتر شود؛ چرا که زندگانی زنبورهای عسل، از زندگانی انسان‌ها خیلی منظّم‌تر و عادلانه‌تر است.

---

۱. **علّامه مجلسی، بحارالانوار**، ج ۳۷، ص ۲، باب ۴۹.

۲. حدید(۵۷)، ۲۵.

۱. امام زمان علیه السلام، گسترش بخشِ معرفت و عبودیت حق

امام راحل رضوان الله تعالی علیه در بیان هدف از برقراری نظام اسلامی فرمود: هدف از برقراری حکومت اسلامی، تنها برقراری عدل نیست. هدف نهایی چیز دیگری است؛ هدف، معرفت اللّٰه است.[۱]

برقراری حکومت اسلامی و گستراندن عدل در روی زمین به دست توانای حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف، خود مقدّمه‌ای برای تأمین هدف والاتری است و آن این‌که زمینه‌ای فراهم شود تا بیش‌تر انسان‌ها بتوانند به بیش‌ترین مراتبِ معرفتِ لایق برسند.

وجود ستم‌ها و نابرابری‌ها سبب می‌شود تا انسان‌ها درگیر مسائل مادّی زندگی شوند و به جان هم بیفتند و بدین سان، فرصتی برای رشد معنوی و تکامل روحی خویش نیابند. هنگامی که بساط ظلم برچیده شد و در پرتو حکومت عدل جهانی، زندگی عادلانه‌ای برای همهٔ افراد بشر برقرار شد، تازه برای انسان‌ها زمینه‌ای فراهم می‌شود که به سوی هدف نهایی خلقتشان حرکت کنند:

وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاٰ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً.[۲]

خداوند به کسانی که اهل ایمان و عمل صالح و دارای شایستگی رهبری جامعهٔ عدل الاهی باشند، وعده داده است که آنان را وارثان زمین کند و حکومت زمین را به دستشان سپارد و به ایشان قدرت بخشد تا دینی را که خداوند برای انسان‌ها پسندیده است، در جهان حاکم کنند، و پس از دوران ترس و اضطراب و ناامنی‌شان، به امن و امان رساند.

این آیه، در این جا تمام نمی‌شود؛ بلکه در خاتمه هدف والاتری را بیان می‌کند که

---

۱. حضرت امام رحمه الله در جایی دیگر می‌فرماید: «عمدهٔ بعثت رسل و انزال کتب برای مقصد شریف معرفة‌الله بوده که سعاداتِ دنیاویه و اخراویه در سایهٔ آن حاصل آید». (**چهل حدیث**، ص ۶۶۰)

۲. نور(۲۴)، ۵۵.

همهٔ امور پیشین مقدمهٔ آن است: **يَعْبُدُونَنِي لاٰ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً**؛ *تا آن که فقط مرا بپرستند و هیچ چیزی را شریک من نسازند.*

آری، در پرتو حکومت صالحان باید عدل جهانی برقرار، و بساط ستم برچیده شود؛ دین خدا حاکمیت یابد و امنیت کامل همه جا را فراگیرد تا بساط شرک از روی زمین برچیده شود و شرایط پرستش خداوند بر روی آن فراهم آید.

۲. امام زمان علیه السلام، در بالاترین مراتب قرب حق

حال اگر پرسیده شود که هدف از عبادت و پرستش خدا چیست، باید گفت: هدف عبادت، درون خودش نهفته است؛ چرا که قوام عبادت به تقرّب است. عبادت، فعلی است که قربةً الی اللّٰه انجام می‌پذیرد و هدف و نتیجهٔ آن، قرب است.

قرب، مقامی بسیار عالی است که دیگر چیزی بالاتر از آن برای انسان تصوّر نمی‌شود؛ جوارِ خدا و همسایگی او است. در دعایی که روزهای ماه رجب خوانده می‌شود، تعبیر بسیار صریح و بی‌پرده‌ای وارد شده است که اگر در این دعای شریف نیامده بود، جرأت بیان آن نیز نبود:

> **لاَ فَرقَ بَينَکَ وَ بَينَهَا إلاَّ أَنَّهُم عِبَادُکَ وَ خَلقُکَ، فَتقُها وَ رَتقُها بِيَدِکَ، بَدؤُهَا مِنکَ وَعَودُهَا إلَيکَ**[1] *میان تو و ایشان، هیچ جدایی و تفاوتی نیست، جز آن که تو، خدا و خالق ایشان، و اینان بنده و مخلوق تواند. فتق و رتق امور آن‌ها به دست تو و آغاز و انجامشان به سوی تو است.*

آری، آدمی چنان توان و قابلیتی دارد که می‌تواند به چنین مقام اعجاب انگیزی از قرب و نزدیکی به خدا برسد. طبق این دعای شریف که از ناحیهٔ مقدّس امام زمان عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف صادر شده‌است ، تمام چهارده معصوم علیهم السلام و از جمله مولایمان حضرت ولی عصر به بالاترین درجات معرفت و عبودیت پروردگار، و به تبع آن به والاترین مراتب قرب و وصول به حق نایل شده‌اند.

---

۱. قسمتی از دعای شریف ویژهٔ ماه رجب که مولای ما حضرت ولی عصر عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف آن را طیّ نامه و توقیعی به شیخ کبیر، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید، دومین نایب خاصّ خویش در دورهٔ غیبت صغرا، صادر فرموده است.(ر.ک: شیخ عباس قمی ، **کلیات مفاتیح الجنان**، دعاهای هر روز ماه رجب)

همین مقام است که آدمی را اشرف مخلوقات می‌کند. همین مقصد اعلا است که همهٔ انبیا و اولیای خدا برای تحقّق آن آمده‌اند. همین مقام والا است که پاک‌ترین عزیزان خدا در راه هدایت بشر به سوی آن به شهادت رسیده‌اند.

۳. امام زمان علیه السلام، تجلّی رحمت بیکران حق

خداوند رحمان، از روی مهربانی و رحمت بیکرانی که به بندگانش دارد، محبوب‌ترین و عزیزترین بندگانش را که به عالی‌ترین درجات انسانیت رسیده‌اند، در معرض امواج غم، فشار و رنج و ستم ستمگران قرار می‌دهد تا زمینه‌ای برای رشد انسان‌ها فراهم آید.

در دوران غیبت، سختی‌ها و رنج‌های طاقت‌فرسایی بر قلب امام زمان ارواحنا له الفداء وارد شده، و ستم‌های بسیاری بر دوستان و شیعیانشان رسیده است و حضرت که رؤوف‌ترین انسان روی زمین برای امّت اسلام است، آن‌ها را مشاهده، و بر آن صبر کرده است. قلب مقدّس حضرت فقط در پرتو اتّصال مداوم به عظمت و قدرت خداوند می‌تواند این همه رنج و ستم را تحمّل کند. خداوند متعالی به قلب رؤوف امام عصر، نیرو و توانی از قدرت نامتناهی خویش عطا فرموده است تا بتواند تمام ظلم‌ها و فشارهای روحی را تحمّل کرده، بردبار باشد و هر لحظه در انتظار ظهور بماند.

خداوندِ رؤوف مهربان، وجود مقدّس ولی عصر صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین را آفریده و در معرض طوفان سختی‌ها و فشارهای روحی قرار داده است تا آدمیان بفهمند برای چه آفریده شده‌اند و آن‌گاه که هدفِ آفرینش و مسیر درست زندگی خویش را دریافتند، در مسیر آن گام بردارند و به اندازهٔ همّتشان، آن راه را بپیمایند.

درست است که از بهترین لحظات عمر ما، اوقاتی است که به مولایمان توسّل می‌جوییم؛ در فراق او اشک می‌ریزیم؛ در مدح او اشعار و سخنانی می‌شنویم؛ در عزای اجدادش عزاداری می‌کنیم و...، ولی این‌ها هیچ‌کدام هدف نهایی نیست. این دستورها را به ما داده‌اند تا جهت مهرها و محبّت‌های ما به یک سمت و سو تمرکز یابد و پاک‌ترین عواطف ما به یک جهت که جهت خدایی است، سوق داده شود و دل‌های ما به زخارف

پست دنیا تعلّق نیابد. آری، دلی که به وجود مقدّس ولی عصر سپرده می‌شود، دیگر جا ندارد به اغیار سپرده شود.

راه وصول به اوج محبّت و معرفت

وجود انسان را می‌توان به هرمی تشبیه کرد که از قاعده‌ای آغاز می‌شود و به سوی نقطه‌ای پیش می‌رود. در قاعدهٔ این هرم، شناخت‌ها و محبّت‌های فراوانی وجود دارد؛ از محبّت‌ها، محبّت پدر، مادر، همسر، استاد، دوست، همسایه و محبّت همهٔ کسانی که به او احسانی کرده‌اند یا امری را به او آموخته‌اند، و از شناخت‌ها نیز از علوم گوناگون دینی همچون فقه، اصول، عقاید، اخلاق و عرفان گرفته تا هر رشتهٔ علمی که بتواند در جهت کمال به انسان کمک کند. این شناخت‌ها و محبّت‌های فراوان در سطح قاعدهٔ وجود آدمی، گسترده و پخش است.

۱. پالایش محبّت و معرفت

در سیر و سلوک به سوی کمال، باید از قاعده آغاز کرد؛ ولی باید به سوی رأس هرم که همان محبّت و شناخت خدا است، پیش رفت. طبیعی است که آدمی در ابتدا پدر و مادر خویش را دوست می‌دارد و به خویشان و دوستانش محبّت می‌ورزد؛ امّا این‌ها باید پالایش شود. اگر محبّت‌هایی با محبّت خدا و اولیای خدا در تنافی باشد، باید حذف شود. دوستانی را باید برگزید که کمالاتشان بر جهات منفی‌شان برتری داشته باشد؛ دوستانی که در راه محبّت خدا و اولیای او گام بر می‌دارند.

اگر دوستان و خویشانی داریم که رفتار غالبشان با رفتار اولیای خدا نمی‌سازد، رشتهٔ محبّت و دوستی با ایشان باید قطع شود:[1]

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ

---

۱. تو گر سودای گل داری چرا پس در پی خاری
اگر دیوانهٔ یاری چرا پس یار دیوانی (غروی اصفهانی، **دیوان**، ص ۲۷۳)

رَسُولِهِ وَ جِهٰادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حتّى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ؛[1] *بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفهٔ شما و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما فرود آورد، و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند.*

این کثراتی که در قاعده وجود دارد، از دو محور به طرف وحدت پیش می‌رود تا در یک نقطه به هم می‌رسند؛ نقطه‌ای که حتّی در آن، محبّت به امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف نیز اصالت خود را از دست می‌دهد. در آن مقام، امام زمان علیه السلام را نیز از این جهت دوست می‌داریم که بندهٔ صالح و شایستهٔ خدا است. به او عشق می‌ورزیم، چون وجودش، شعاعی از وجود او است. اصالت فقط برای یک نقطه است: **قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ؛**[2] *بگو: خدا؛ سپس بقیه را واگذار.*

تمام انبیا و اولیا آمده‌اند تا ما را به سوی آن نقطه متوجّه و متمرکز سازند. محبّت به اولیای خدا هنگامی ارزش می‌یابد که در سایهٔ محبّت خدا باشد. اگر محبّت ما به اولیای خدا ضمایم و پیرایه‌هایی داشته باشد، آن محبّت، اصیل نیست. اگر امام زمان علیه السلام را از آن جهت دوست می‌داریم که جهان ما را آباد کند و نعمت‌هایمان را فزونی بخشد، ما دوستدار آبادانی و نعمتیم، نه دوستدار مولا و ولایت او. اگر به او عشق می‌ورزیم، از آن جهت که زمان ظهورش، علم و حکمت و پیشرفت‌های معنوی، راحت و بی‌زحمت به دستمان آید، دوستدارِ راحتی هستیم، نه محبّ امام زمان علیه السلام.

باید در پرتو معرفت حقیقی به خداوند و جانشین بر حقّ او در زمین، تمام ضمایم، آرایه‌ها و پیرایه‌ها را از دل‌هایمان بزداییم تا محبّت ما پاک و خالص شود. چنین محبّتی

---

۱. توبه (۹)، ۲۳.

۲. انعام(۶)، ۹۱.

کیمیا است و چنان دلی تجلّی‌گاه عشق کبریاشمرده می‌شود؛ دلی که امام زمان را فقط برای خدا دوست می‌دارد، نه برای خود.

۲. ورود به تجلّی‌گاه محبّت و معرفت

گاهی زیبایی محدود و ناقص، عاشقان عشق مجازی را چنان دیوانه و اسیر می‌کند که حاضرند جان خویش را در راهش ببازند. حال اگر این جمال و زیبایی بی‌نهایت شود، چه می‌شود؟! مگر ممکن است زیباتر و دوست داشتنی‌تر از خدا چیزی باشد؟ اگر زیبایی‌اش را نشناخته‌ایم، کوتاهی از ما است. یکی از برکات وجود مقدّس امامان علیهم‌السلام، این است که جمال و جلال الاهی را در آیینه‌ای محدود به ما نشان می‌دهند تا ما بفهمیم؛ وگرنه آن جمال و جلال بی‌نهایت برای ما قابل درک و شناخت نیست.

وقتی می‌شنویم که وجود مقدّس امامان علیهم‌السلام گذشت و سخاوت، جود و احسان، و لطف و رأفت را به همهٔ مردم از دوست و دشمن ارزانی می‌داشته‌اند، دل‌هایمان پَر می‌زند.

ما تمام صفات جمال و جلال الاهی را از جلوه‌گاه همین جلوه‌های محدود درک می‌کنیم. اهل بیت علیهم‌السلام آینه‌های محدود کوچکی هستند که جمال و جلال بی‌نهایت الاهی را در حدّ درک و شناختِ ما مجسّم می‌کنند.

آری، وجود اهل بیت علیهم‌السلام تجلّی‌گاه تمام اسما و اوصاف الاهی و بهترین ورودگاه و جایگاه معرفت خدا است؛ ورودگاه و مجرایی مطمئن که می‌تواند خداجویان را از میانبرترین راه و در کوتاه‌ترین زمان به خداوند برساند: **مَنْ أَرَادَ اللّٰهُ بَدَءَ بِكُمْ**؛[1] *هر که خداشناسی و خداپرستی را اراده کند، از شما آغاز می‌کند.*

نهایت لطف خداوندگار را در حقّ بندگانش ببین که عزیزترین بندگانش را برای امثال ما که معرفتمان ضعیف است، آفریده تا جمال و جلال الاهی را در معرض درک و شناخت ما قرار دهد تا بتوانیم به این وسیله، راهی به سوی جمال و جلال مطلق او بیابیم.

---

۱. قسمت‌هایی از زیارت جامعهٔ کبیره که پس از زیارت امین اللّه، از بهترین و کامل‌ترین زیارت‌ها است؛ زیارت شریفی که از ناحیهٔ مقدّس امام هادی علیه‌السلام صادر شده و فراوان مورد تأکید مولانا صاحب الزّمان ارواحنا فداه قرار گرفته است.

هدف از وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و آبای گرامی‌اش این بوده است که من و شما با خدا آشنا شویم؛ بنابراین، هرچه با تمسّک به گفتار و رفتار اهل بیت علیهم‌السلام در مسیر معرفت و عبودیت خداوند متعالی پیش برویم، به اهداف حضرت نزدیک‌تر شده، و قلب مطهّر او را شادتر ساخته‌ایم؛ چراکه حضرت، بالاترین عاشق خدا است که بیش‌تر از هر چیز رضایت خدا را می‌خواهد و رضایت خدا هم در این است که بندگانش هرچه بیش‌تر با او آشناتر و به او نزدیک‌تر شوند.

منشور محبّت و معرفت ۲

ناتوانی بشر از معرفت امام زمان علیه‌السلام

ضرورت تلاش برای شناخت امام زمان علیه‌السلام

زیان‌کارترینِ مردم

اخلاص در پیشگاه امام زمان علیه‌السلام

فضیلت شب نیمهٔ شعبان

عهد و میثاق با امام زمان علیه‌السلام

ناتوانی بشر از معرفت امام زمان علیه‌السلام

مقام اهل بیت علیهم‌السلام چنان مقام بزرگی است که بزرگی‌اش را با عقل و فکر خودمان نمی‌توانیم درک کنیم. در واقع عظمت خدا است که در انوار پاک چهارده معصوم علیهم‌السلام تجلّی کرده است. اگر همهٔ انسان‌ها عقل‌هایشان را روی هم گذاشته، بخواهند پایهٔ بلند این مقام را درک کنند، هرگز نخواهند توانست. همین قدر باید خوشحال باشیم که خداوند متعالی، این معرفت را به ما داده است که بدانیم آن‌ها در چنان مقام والایی هستند که ما نمی‌توانیم بفهمیم. اگر این را باور کنیم، خودش کمال است.

همان‌گونه که ذات و صفات خدا برای ما قابل شناخت نیست، صفات اولیای او را نیز نمی‌توانیم بشناسیم؛[1] البتّه هیچ مخلوقی را نمی‌توان با خدا مقایسه کرد؛ چرا که او فوق بی‌نهایت است. خدا و اولیای او تفاوت بسیاری با هم دارند؛ آن هم نه تفاوت یک درجه، آن‌گونه که بعضی فکر می‌کنند. نمی‌توان گفت: وجود، درجاتی دارد که بالاترین درجهٔ آن خدا، و یک درجه پایین‌تر از آن، وجود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ چرا که فاصلهٔ ذات اقدس الاهی با شریف‌ترین و والاترین مخلوقاتش نیز که نور پاک محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، بی‌نهایت است. فاصلهٔ نور مقدّس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با ما بی‌نهایت است؛ امّا فاصلهٔ او با خدا نیز نهایت ندارد. خداوند فوق مقام همهٔ مخلوقات و از جمله، انوار معصومان علیهم‌السلام است.

اگر همین اندازه بفهمیم که از درک مقام والای ایشان ناتوانیم، باید خدا را بسیار شاکر باشیم که چنین معرفتی به ما داده است. این حقیقت نیز به برکت تعلیم خود آن‌ها است

---

۱. قال الصادق علیه‌السلام: «لَا یَقدِرُ الخَلَائِقُ علی کُنهِ صِفَةِ اللّٰهِ عزّوجلّ، فکَما لَا یَقدِرُ عَلی کُنهِ صِفَةِ اللّٰهِ عزَّوجلَّ فکذلِکَ لَا یَقدِرُ علی کُنهِ صِفَةِ رَسُولِ اللّٰهِ، وَ کَمَا لایَقدِرُ علی کُنهِ صفةِ الرَّسُولِ فکذلِکَ لَا یَقدِرُ عَلی کُنهِ صِفَةِ الإمامِ...؛ مردم، از پی بردن به کنه صفت خداوند ناتوانند و همانگونه که از پی‌بردن به گوهر صفت خدا عاجزند، توانِ فهمِ حقیقتِ صفتِ رسول اللّٰه را نیز ندارند و همان‌سان که از دریافتِ کنه صفت رسول عاجزند، از درک ژرفای صفتِ امام نیز دور و بی‌بهره‌اند و...» (**علّامه مجلسی، بحارالانوار**، ج ۶۷، ص ۶۵)

وگرنه به هزاران غرور مبتلا می‌شدیم و خیال می‌کردیم خیلی چیزها را می‌فهمیم. در مرتبهٔ اوّل، قرآن به ما فرموده است:

وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِيلاً.[1]

و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.

و در مرتبهٔ بعد، خود اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند که مقام ما بسیار بالاتر از آن است که شما بفهمید. به هر حال، به برکت تعلیم آن‌ها فهمیدیم آن‌ها در چنان اوجی هستند که اگر ما هزاران سال با تندروترین مرکب‌ها نیز حرکت کنیم، به آن‌جا نخواهیم رسید.

ضرورت تلاش برای شناخت امام زمان علیه‌السلام

از سوی دیگر نباید چنین توهّمی پیش آید که چون نمی‌توانیم بدان قلهٔ رفیع برسیم، پس باید همه چیز را رها کنیم. همان درجه از معرفت که به برکت آموزه‌ها و راهنمایی‌های اهل بیت علیهم‌السلام قابل دستیابی است، آن قدر عظمت دارد که تمام جهان مادّی در برابر آن بی ارزش است.

نمی‌گویم می‌توانیم به مقام معصوم علیه‌السلام برسیم؛ امّا همان مقامی که در سایهٔ هدایتگری این انوار پاک می‌توانیم بدان دست یابیم، آن قدر بزرگ است که تمام این جهان با همهٔ عظمتش در برابر آن، هیچ بها و ارزشی ندارد.[2]

زیانکارترین مردم

یادآوری این حقایق در این جهت می‌تواند مفید باشد که ارزش عمرمان را بهتر بدانیم. آیا حیف نیست چنین عمری که می‌تواند ما را به چنان مقام والایی برساند، برای به دست آوردن یک مشت خشت و گل یا چند پاره آهن صرف شود؟ فرض کنید کسانی که

---

۱. اسراء(۱۷)، ۸۵.

۲. یکی از عارفان دربارهٔ مقام والایی که مؤمنان واقعی می‌توانند بدان دست یابند، می‌گوید: «اگر آسمان‌ها، زمین، عرش الاهی و هر آن‌چه در آن‌ها است، هزار هزار مرتبه در گوشه‌ای از زوایای قلبِ مؤمنِ عارف جای گیرد، قلب او هیچ احساس تنگی و سنگینی از آن نخواهد کرد». (ر.ک: قیصری، **شرح فصوص‌الحکم**، ص ۱۹۵)

جوانی‌شان را صرفِ درس خواندن، مدرک گرفتن و یافتن شغلی پردرآمد می‌کنند، اگر بتوانند سالی یک میلیون تومان ذخیره کنند و پس از بیست سال یک خانهٔ بیست میلیون تومانی بخرند، حاصل عمرشان پس از چهل یا پنجاه سال تلاش و دوندگی، یک خانهٔ بیست میلیونی خواهد بود؛ یعنی حاصل تمام درس‌خواندن‌ها، زحمت‌ها، تبلیغ‌ها و... با چند خروار خاک و گچ و سیمان و آهن مساوی شده است.

قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً. الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحسِنُونَ صُنعاً[1]

بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین [مردم] در کارها چه کسانی هستند؟ آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده است و با این حال می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند.

کسانی که عمرشان صرف شد تا خوشی‌ها و زینت‌های دنیا را به دست آورند، ضرر کرده‌اند؛ چرا که هرگز به آن همه زحمت‌ها، بی‌خوابی‌ها، غربت‌ها و مشکلات زندگی نمی‌ارزید که در مقابلش یک مشت سنگ و آهن و سیمان و گچ به دست آید.

آری، چنین افرادی زیانکارند؛ امّا چرا زیانکارترین افرادند؟!

برای این‌که **وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنعاً**. کسانی که از اوّل می‌دانند، کار نادرستی را مرتکب می‌شوند و سرمایه و پولشان را آگاهانه به دست خودشان آتش می‌زنند، زیان کرده‌اند؛ امّا زیانکارترین افراد کسانی‌اند که نه تنها این آتش‌زدن سرمایه را خسارت نمی‌دانند، بلکه آن را هنر و ترقّی و افتخار می‌پندارند. اینان خیال می‌کنند با این درس خواندن‌ها و کارهایی که برای غیر خدا انجام می‌دهند، خیلی اوج گرفته‌اند؛ امّا ناگهان متوجّه می‌شوند که همه‌اش «*هَبَاءً مَنْثُوراً*؛ *گردو غباری پراکنده در هوا*» شده است.

اینان خسارتی دوچندان دارند؛ هم سرمایه را از دست داده‌اند و هم آرزوها و آرمان‌هایی که داشتند، بر باد رفته است. پنداشتند با این اعمالشان نزد خدا عزیز، و بر اثر

---

۱. کهف (۱۸)، ۱۰۴

این کارها، نور چشم امام زمان‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌شوند؛ امّا بعد آشکار شد که نه تنها هیچ کدام از این اعمال پذیرفته نشده، بلکه سقوطشان را نیز در پی داشته است. این، زیان دوچندان است؛ چرا که می‌انگارند کارهای خوبی انجام داده‌اند؛ امّا درخواهند یافت که همه‌اش ضرر بوده است.

اخلاص در پیشگاه امام زمان‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه

اگر آدمی با اختیار خویش می‌تواند راه درست را برگزیند، چرا کاری نکند که لحظهٔ لحظهٔ عمرش باعث سعادت شود و هر نفس کشیدنش او را بالا ببرد. مگر راه بسته است؟!

همهٔ انبیا و اولیا آمده‌اند تا ما را بدین صراط مستقیم نزدیک کنند؛ راهی را به ما نشان دهند که با هر گامی در آن، ترقّی کنیم؛ هر نفسی که می‌کشیم، پرواز کنیم؛ هر روزی که از ما بگذرد، مقامی را به دست آوریم.

فهمیدن این حقیقت، خود نعمتی است که به برکت اهل بیت‌علیهم‌السلام نصیب ما شده. حال که زیانکاری خویش را در کارهای غیرخدایی دریافتیم، باید بیش‌تر مراقب گفتار و رفتار خود باشیم. نیت‌ها و کارهایمان را برای خداوند خالص، و این حقیقت را همواره به یک‌دیگر یادآوری کنیم.

به فرمودهٔ قرآن، همهٔ ما انسان‌ها در زیان و خسارتیم، مگر کسانی از ما که ایمان و عملی خالص داشته باشند و دیگران را نیز به راه حق و حقیقت سفارش کنند:

إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ.[1]

سوگند به عصر که انسان‌ها همه در زیانند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یک‌دیگر را به حق و استقامت بر آن سفارش می‌کنند.

ما که اکنون پایمان لب گور است و این خسارت را به خوبی احساس می‌کنیم، جا دارد به شما که هنوز در دوران جوانی به سر می‌برید، یادآوری کنیم تا به مصیبت ما گرفتار

---

۱. عصر(۱۰۳)، ۲ و ۳.

نشوید. زودتر خودتان را بیابید و بپایید و نیّت‌هایتان را خالص کنید. اگر از امام زمان‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه دم می‌زنید، به واقع از روی محبّت و اخلاص باشد. اگر خودتان را خدمتگزار او می‌شمرید، بکوشید به گونه‌ای رفتار کنید که او بپذیرد.

اگر چنین نکنیم، خسارت دیده‌ایم. این راه، راهی باز و هموار، و جاده‌ای روشن و آشکار است؛ امّا ما چشمانمان را می‌بندیم؛ انگار که نمی‌دانیم چه باید کرد. مگر انسان به برکت این شب‌ها و اوقات محترم مقداری به خود بیاید و توجّه یابد که غیر از این اسباب عادی و رفتارهایی که با آن‌ها انس گرفته‌ایم، مسائل دیگری نیز در کار است.

فضیلت شبِ نیمه شعبان

شب نیمهٔ شعبان، یکی از شب‌های قدر شمرده می‌شود. پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی فرموده است:

> شب نیمهٔ شعبان در حال استراحت بودم که جبرائیل مرا صدا زد. بلند شدم و به قبرستان بقیع رفتم. جبرئیل خطاب به من گفت: ای رسول خدا! می‌دانی امشب چه شبی است؟ امشب شبی است که اگر کسی از اشقیا باشد و از خدا کمک بخواهد، خدا نامش را از شمار اشقیا محو می‌کند و در زمرهٔ شهدا می‌نویسد. امشب شبی است که درهای آسمان به روی بندگان باز می‌شود: باب التّوبه، باب الرّضوان، باب الإحسان، باب المغفره و... .[1]

قدر امشب را بدانید و آن را به عبادت احیا کنید. ساعات این شب را غنیمت بشمارید. روایات فراوانی دربارهٔ اعمال این شب وارد شده است. از جملهٔ آن اعمال، صد رکعت نماز با هزار قل هو اللّٰه است که در هر رکعت بعد از حمد ۱۰ بار خوانده می‌شود. شما که جوانید و انرژی دارید، فرصت را غنیمت بشمارید. کار سختی نیست. مقایسه کنید که اگر امشب، شب امتحان بود و احتمال داشت که فردا در امتحان رد بشوید، آیا حاضر بودید امشب را تا

---

۱. «...تُفْتَحُ فیها أبوابُ السَّماءِ فَیُفتَحُ فیها أبوابُ الرَّحمةِ و بَابُ الرِّضوَانِ و بابُ المَغفِرَة وَ بابُ الفَضلِ وَ بابُ التَّوبَةِ وَبابُ النِّعمَةِ وَبابُ الجُودِ وَبابُ الإِحسَانِ...». (**علّامه مجلسی، بحارالانوار**، ج ۹۸، ص ۴۱۳، باب ۳۰، ح ۱)

صبح درس بخوانید تا تحصیل یک سالتان هدر نرود؟ به طور قطع ارزش این نماز و دیگر عبادت‌های امشب، از درس خواندن شب امتحان کم‌تر نیست.

عهد و میثاق با امام زمان علیه السلام

عزیزان! بیایید فرصت را غنیمت بشماریم و ارتباطمان را با خدا و اولیای او قوی‌تر کنیم. از خدا بخواهیم توفیق دهد عهد و میثاقی جدّی با امام زمان علیه السلام ببندیم. بگوییم آقا! ما می‌خواهیم نوکر و خدمتگزار شما باشیم. به طور جدّی می‌پذیریم که در این راه نقص داریم و لایق نیستیم؛ امّا شما از خدا بخواهید که این لیاقت و توفیق را به ما بدهد تا در راه شما گام برداریم و به گونه‌ای سیر کنیم که شما بپسندید!

گمان نمی‌کنم کسی از روی صدق و خلوص قلبی با امام زمان علیه السلام چنین قراری بگذارد و از همان لحظه، مشمول امدادها و عنایت‌های ویژهٔ حضرت نشود. با این‌که خودم لیاقتش را ندارم، ایمان دارم که اگر شما این پیمان را به زبان هم نیاورید، او می‌شنود و فوراً هم پاسخ می‌دهد؛ آن‌گاه ورق عوض می‌شود و اگر تا به حال، تاریکی‌هایی در زندگی ما بود، از همین جا عوض می‌شود.

هدیه‌ای که تقدیم امام زمانمان ارواحناه فداه می‌کنیم، باید بهترین سرمایه‌ها و دارایی‌های ما باشد. برای خدمت به امام زمان علیه السلام، باید بهترین اوقات و سرمایه‌هایمان را هزینه، و جوانی خویش را در این راه فدا کنیم و لحظه‌ای از خدمتگزاری و جلب رضایت حضرت غافل نشویم. اگر در همین لحظه، به شما جواز شرفیابی به محضر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف را عطا کنند، آیا برای هدیه به حضرت تکه نانی خشکیده یا لباسی وصله دار می‌برید یا بهترین دارایی خویش را به محضر مقدّسش هدیه می‌کنید؟!

آنان که می‌خواهند فرزندانشان را به پیشگاه خداوند متعالی و امام زمان علیه السلام هدیه کنند تا افتخار وراثت پیامبران نصیبشان شود، باید بهترین، مستعدترین و پاک‌سرشت‌ترین فرزندان خویش را برای این راه برگزینند و در تشویق ایشان از هر راهی بکوشند واز هیچ مساعدتی برای تربیت و رشد ایشان آن‌ها فروگذار نکنند.

منشور محبّت و معرفت ۳

نعمت وجود امام زمان علیه‌السلام و ناتوانی از شکر آن

ناتوانی از معرفت امام زمان علیه‌السلام

معرفت‌های انحرافی دربارهٔ امام زمان علیه‌السلام

قدرت‌های شیطانی و راه شناخت آن

امام صادق علیه‌السلام و مقابله با قدرت مرتاض

بی‌نهایتی مراتب معرفت به امام زمان علیه‌السلام

راه افزون‌سازی معرفت به امام زمان علیه‌السلام

۱. ظاهر ساختن آثار محبّت حضرت در عمل

۲. احترام به آثار منسوب به حضرت

احترام به لباس روحانیان

احترام به روایات و کتابهای روایی

۳. خضوع و افتادگی در آستان امام زمان علیه‌السلام

نعمت وجود امام زمان علیه‌السلام و ناتوانی از شکر آن

خداوند متعالی، نعمت‌های بزرگی را به ما عطا فرموده که یکی از آن‌ها، نعمت محبّت اهل بیت علیهم‌السلام است و پس از شناخت و معرفت خداوند، بالاترین نعمتی است که خدای بزرگ به انسان‌ها مرحمت می‌فرماید. ارزش هر نعمت را کسی بهتر می‌داند که اهمّیت آن را بهتر درک کرده باشد. هرقدر معرفت، شناخت و آگاهیِ انسان بیش‌تر باشد، قدر نعمت‌های خدا را نیز بیش‌تر می‌داند و با استفادهٔ بهتر از آن‌ها، شکر آن را بهتر به جا می‌آورد. هنگامی که معرفت انسان به خدا ضعیف باشد، در قدردانی و شکرگزاری از نعمت‌های او نیز ضعیف عمل می‌کند.

نعمت وجود مقدّس ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، برای همهٔ مسلمانان اثبات شده و قطعی است. آن‌طور که بزرگان اهل سنّت اعتراف کرده‌اند، روایات دربارهٔ اثبات وجود حضرت مهدی صلوات الله علیه در منابعِ اهل تسنّن نیز از حدّ تواتر بالاتر است.[1] به جز افراد منحرفی که بر اثر انحراف‌های فکری و عقیدتی، وجود ولیّ عصر را نمی‌پذیرند، بقیهٔ اهل تسنّن که بیش‌تر مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، وجود مقدّس آن بزرگوار را قبول دارند. نقطهٔ اشتراک بین ما و برادران اهل تسنّن این است که هر دو قبول داریم در دوران آخرالزّمان، بزرگمردی از نسل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ظهور خواهد کرد که زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده است، از عدل و داد پر خواهد کرد.

ناتوانی از معرفت امام زمان علیه‌السلام

این که خدای متعالی، از اهل بیت علیهم‌السلام کسی را برمی گزیند تا جهان را از ظلم و جور

---

۱. ر.ک: سید ناصر هاشم العمیدی ، **در انتظار قنوس (کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری)**، ص ۷۶ (تصریح دانشمندان به تواتر احادیث المهدی).

برهاند، کم نعمتی نیست. درک اهمّیت و عظمت این نعمت که بر شناخت مقام حضرت مبتنی است ، چیزی شبیه محال است؛ زیرا کسی می‌تواند ارزش موجودی را درک کند که بتواند مرتبهٔ وجودیِ او را بشناسد.

به هرحال، باید اعتراف کنیم که عقل ما بسیار کوتاه‌تر از آن است که به درک مقام و مرتبهٔ وجودیِ امامی دست یابیم که در اوج عظمت و نورانیت قرار دارد. مرتبه‌ای از مقام امام زمان علیه السلام که معرفتش برای همه، حتّی اهل سنّت نیز امکان دارد، مصلح بودن حضرت است. مرتبهٔ دیگر از مراتب امام زمان علیه السلام، نورانیت آن گرامی است که در بعضی روایات، به ویژه روایاتی که سلمان فارسی رحمه الله نقل کرده، بدان اشاره شده است که البتّه ما، شایستگی معرفت این مرتبه را نداریم. مرتبهٔ مصلح بودن امام زمان علیه السلام نیز که همه به آن اعتقاد دارند، مراتب بی‌شماری دارد.

این نکته را همواره باید در نظر داشت که دربارهٔ مقام والای امام زمان علیه السلام ، هزاران مرتبهٔ معرفت وجود دارد که به هریک از ما، به اندازهٔ ظرفیت و لیاقتمان، مرتبه‌ای از آن عطا شده است؛ البتّه اگر شخصی بکوشد و همّت داشته باشد، می‌تواند تا حدودی این معرفت را کامل‌تر کند؛ پس نتیجه این شد که از یک سو، همهٔ ما باید بدانیم معرفتمان به وجود مقدّس ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بسیار ضعیف است و از سوی دیگر باید بکوشیم معرفتمان را به حضرت بیش‌تر و کامل‌تر کنیم.

معرفت‌های انحرافی دربارهٔ امام زمان علیه السلام

معرفت برخی از کسانی که شناخت حضرت ولیّ عصر علیه السلام را ادّعا می‌کنند، انحرافی، و دروغین است. کسانی نیز در صدر اسلام معتقد بودند که خدا با پیامبر و امام متّحد است. چنین عقیده‌ای، نخست بین مشرکان وجود داشت و بعد نیز بین مسیحیان رواج یافت . در آن زمان، کسانی معتقد بودند که «**الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ**؛[1] **عیسی مسیح علیه السلام، پسر خداست**». بعضی دیگر گفتند: «محمّدٌ رسولُ اللّه ابنُ اللّه؛ محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله، پسر خداست».

---

۱. توبه(۹)، ۳۰.

طبق روایتی، پیامبر اکرمﷺ با اشاره به امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده است:

یا علی! اگر نمی‌ترسیدم که گروهی از امّت من دربارهٔ تو چیزی مانند ادّعای مسیحیان دربارهٔ عیسی‌ابن مریم علیه‌السلام بگویند، مراتب و مقامات تو را چنان بیان می‌کردم که بر هیچ گروهی از مردم نگذری، مگر آن که خاک زیر پای تو را برای تبرّک برگیرند؛[1]

یعنی مقام امیرمؤمنان علیه‌السلام و دیگر امامان علیهم‌السلام به حدّی بالا بوده است که پیامبر اکرمﷺ می‌ترسیدند اگر آن فضایل را بیان کنند، مردم متوجّه نشوند و گمان کنند که علی علیه‌السلام خدا است؛ همان‌طور که مسیحیان دربارهٔ حضرت مسیح علیه‌السلام چنین گمان می‌کنند.

چنین عقایدی، انحرافی‌اند و با توحید، هیچ‌گونه سازگاری ندارند. وقتی ما می‌گوییم معرفتمان به امامان معصوم علیهم‌السلام، بسیار ضعیف است و هرگز به مرتبهٔ شناخت واقعی ایشان نمی‌رسیم، معنایش این نیست که آنان خدا هستند یا خدا شده‌اند یا خدا در آن‌ها حلول کرده است. آن‌ها نیز مانند ما مخلوق خدا هستند؛ ولی نزد خدا مراتبی دارند که انسان عادی از آن‌ها بی‌بهره است. من و شما چقدر توان خیره شدن به خورشید را داریم؟! ما به جهت فاصلهٔ هزاران کیلومتری که با خورشید داریم می‌توانیم آن را نگاه کنیم؛ ولی مشاهدهٔ ما در حدّ چند لحظه است و پس از چند لحظه باید چشمانمان را ببندیم تا اذیت نشود. مشاهده‌های معنوی نیز چنین است. مقام‌ها و درجه‌های معنوی اولیای خدا آن‌قدر بسیار است که حتّی افراد دارای چشم باطنی و معنوی نیز نمی‌توانند آن‌ها را ببینند و فقط به اندازهٔ ظرفیتشان، مقداری از آن مقام‌ها را درک می‌کنند. در هر حال باید توجّه داشته باشیم که هیچ‌گاه پیامبر و امام، خدا نمی‌شوند و خدا در آن‌ها حلول نمی‌کند. این از نادانی و کوته اندیشی انسان است که چنین تصوّرهایی را در ذهن خود می‌پروراند.

---

۱. قال رسولُ اللّه ۹: «وَ لَولاَ مخافة أن تَقُولَ فِیکَ طَوائِفُ مِن أُمَّتِی مَا قَالَت النَّصَارَی فِی عِیسَی بن مَریَمَ لَقُلتُ فِیکَ الیَومَ مَقالاً لاَتَمُرُّ بِمَلأٍ مِنَ النَّاسِ إلاّ أَخَذُوا مِن تَحتِ قَدَمَیکَ التُّرابَ یَبتَغُونَ بِهِ البَرَکَةَ...». (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۱۵، باب ۱۰، ح ۴)

از طرف دیگر، کسانی عقیده دارند که انسان، خود می‌تواند امام زمان‌علیه‌السلام شود که چنین عقیده‌ای نیز نتیجهٔ نادانی و محدودیتِ ذهن بشر است. گاهی اوقات شیطان با چنین عقایدی، انسان را می‌فریبد.

قدرت‌های شیطانی و راه شناخت آن

افرادی، سال‌های طولانی، به منظور نزدیکی به خدا و اولیای او، به اصطلاح، ریاضت‌های سختی کشیده، و به اشتباه، خود را امام زمان‌علیه‌السلام معرّفی کرده‌اند. چه بسا بعضی ازمسلک‌هایی را درست کرده و پیروانی را برای خود یافته‌اند! شاید برخی از ما، مریدهای آن‌ها را در زمرهٔ اولیاء اللّه تصوّر کنیم. به هر حال، هر کسی در این دنیا زحمت بکشد، خدا، به قدر زحمتش به او پاداش می‌دهد و آثاری را از او، در این دنیا به جای می‌گذارد.

مرتاضان هندی نیز از این مطلب مستثنا نیستند. وقتی آن‌ها در این دنیا زحمت می‌کشند، خدا نیز پاداش‌هایی‌را در همین دنیا به آن‌ها می‌دهد. آنان از باطن اشخاص آگاهند؛ از گذشته و آینده خبر می‌دهند؛ در امور دنیایی تصرّف‌هایی می‌کنند؛ با قدرتِ یک دست، جلو حرکت قطار را می‌گیرند، و با ارادهٔ خود، هواپیمای در حال حرکت را نگه می‌دارند. چنین قدرت‌هایی بر اثر ریاضت به دست می‌آید و جای انکار نیز ندارد.

گاهی انسان می‌بیند و می‌شنود که افرادی بر اثر سادگی و پاکی نفس، به راحتی به دام شیطان صفتان می‌افتند. ممکن است به شما خبر دهند که شخصی از اولیاء اللّه در فلان جا زندگی می‌کند. پس از مدتی که اجازهٔ ملاقات به شما دادند، اطّلاعاتی از باطنتان را برای شما باز می‌گوید؛ به طوری که یقین می‌یابید این شخص، ولیّ خدا است؛ در صورتی که چنین چیزهایی از مرتاض هم که اصلاً خدا و پیغمبر را هم قبول ندارد، برمی‌آید. مرتاضان هند و تبّت، چنین هنری دارند که از گذشته و آینده اطّلاعات غیبی‌می‌دهند. کسانی نیز وجود دارند که بر اثر ریاضت‌های سخت، خبرهای آینده را می‌دانند. این کارها، دلیل بر حقّانیت شخص و درستی راه و اعتقادش نیست. اگر کسی خبری از آینده به شما داد، فریب نخورید. اوّل باید صحّت اعتقاد شخص را درک کرد. اگر شخص، در اعتقادش

خدشه‌ای داشته باشد، هرچند هزاران کار خارق‌العاده انجام دهد، کارهای او به ارزنی نمی‌ارزد؛ چراکه آن شخص نوکر شیطان است و همهٔ قدرت‌های شیطانی را برای فریب دادن مردم در اختیار گرفته است.

امام صادق‌علیه‌السلام و مقابله با قدرت مرتاض

شخصی زمان امام صادق‌علیه‌السلام، به مسجد مدینه وارد شد و مردم دورش را گرفتند. وقتی حضرت وارد مسجد شد، معرکه‌ای عجیب را در مسجد مشاهده کرد. همهٔ مردم، اطراف شخصی اجتماع کرده بودند تا او را ببینند. حضرت فرمود: این‌جا چه خبر است و این شخص کیست؟! عرض کردند: شخصی است که از همه جای عالم خبر دارد. حضرت نزد او رفت و به او فرمود: آیا تو چنین ادّعایی داری؟! گفت: بله. حضرت دستش را مشت کرد و به او نشان داد و فرمود: در دست من چیست؟ شخص تأمّلی کرد و شگفتی سر تا پایش را فرا گرفت. حضرت فرمود: نمی‌توانی بگویی؟! گفت: می‌توانم. حضرت فرمود: پس چرا نمی‌گویی؟! گفت: تعجب می‌کنم که شما آن را از کجا آورده‌اید و چه طور به دست شما رسیده است؟! حضرت فرمود: در دست من چیست؟ شخص گفت: هم‌اکنون، هرچه را در زمین بوده است، در جای خود می‌بینم. فقط مرغی در فلان جزیره، دو تخم گذاشته بود که الآن یکی از آن‌ها سر جایش نیست. چیزی که در دست شما است، باید تخم گمشده باشد. حضرت مشتش را باز کرد و همه دیدند که تخم پرنده‌ای است؛ سپس از مرد پرسید: این قدرت را از کجا آورده‌ای؟! شخص گفت: این قدرت را از راه مخالفت نفس به دست آورده‌ام. هرچه دلم خواست، با آن مخالفت کردم. حضرت فرمود: آیا مایلی مسلمان شوی؟ شخص در ابتدا پاسخ منفی داد؛ امّا عاقبت تحت تأثیر شخصیت و سخنان امام قرار گرفت و مسلمان شد.

پس از پذیرش اسلام، متوجّه شد چیزهایی را که پیش‌تر در اطراف عالم می‌دیده است، حالا نمی‌بیند. از امام صادق‌علیه‌السلام پرسید: آقا! چرا قدرتم را از دست دادم؟ اگر اسلام دینِ حق است، باید قدرت و نورانیتم بیش‌تر شود. حضرت فرمود: تا به حال هرچه زحمت

می‌کشیدی، خدا مزد زحماتت را در همین دنیا به تو عطا می‌کرد؛ امّا از حالا به بعد هرچه زحمت بکشی، خدا پاداش آن را برای آخرتت ذخیره می‌کند، مگر این که پاداش زحماتت را در همین دنیا بخواهی و از پاداش آخرت چشم بپوشی.

در قرآن، آیاتی وجود دارد که این مطالب را تصدیق می‌کند.[1] به هر حال، ارتباط با عالم غیب، دخل و تصرّف در امور دنیایی و خبردادن از گذشته و حال و آینده، به هیچ وجه دلیل بر این نیست که صاحب آن از اولیاء الله باشد؛ چه رسد به این که با امام زمان علیه السلام متّحد و یکی باشد. این نوع انحراف‌ها، از نقص معرفت ما به امامان معصوم علیهم السلام ناشی می‌شود.

بی‌نهایتیِ مراتب معرفت به امام زمان علیه السلام

کسانی که شناخت درستی از امام عصر ارواحنا فداه دارند، گویا در مسیری بی‌انتها در حال حرکتند.

برای این که اختلاف مراتب معرفت در ذهنتان تداعی شود، مثالی می‌زنم: مرتبهٔ انسانی که روزی یک تا سه گناه انجام می‌دهد، در مقایسه با مرتبهٔ انسانی که روزی هزاران گناه مرتکب می‌شود، چقدر تفاوت دارد؟ مسلّم است که این دو شخص، در مقام و مرتبه، تفاوت بسیاری با یک‌دیگر دارند. انسان‌ها نیز از نظر مرتبهٔ ایمان و قرب به خدا، با هم تفاوت دارند و این مرتبه، در اندازهٔ معرفت انسان به امام معصوم تأثیر دارد. از این مثال نتیجه می‌گیریم که هر قدر دل، نورانی‌تر باشد، لیاقت معرفت امام در آن بیش‌تر است و هرقدر تیره‌تر و آلوده‌تر باشد، معرفت آن دل به امام، ضعیف‌تر خواهد بود.

شاید شما نیز کم و بیش این حقیقت را تجربه کرده باشید. گاهی انسان احساس

---

۱. ر.ک: إسراء (۱۷)، ۱۸ـ۲۰: «هرکس با کوشش خود متاع عاجل و لذّات فانی دنیا را بطلبد، به او عطا می‌کنیم؛ امّا طبق مشیت ازلی خویش به هر که خواهیم عطا می‌کنیم؛ سپس در آخرت، دوزخ را نصیبش سازیم تا با مذّمت و مردودی به آن درافتد و کسانی که طالب آخرت باشند و در طلبش به قدر توان بکوشند، به شرط ایمان به خدا، سعیشان مقبول و مأجور خواهد بود. ما هر دو گروه [دنیاطلبان و آخرت‌جویان] را به لطف و عطای خویش مدد خواهیم رساند؛ که از لطف و عطای پروردگارت، هیچ کس محروم نخواهد ماند».

می‌کند که خیلی به امام خود محبّت دارد و خودش را به او نزدیک می‌بیند؛ در حالی که فرسخ‌ها از امامش دور است و گاهی نیز حالِ یک سلام کردن به حضرت را نیز ندارد. چنین نوساناتی که در حالات قلبی انسان پدید می‌آید، برای این است که ظرفیت دل‌ها، درانسان‌ها تفاوت دارد. دل، ممکن است به جایی برسد که همهٔ حقایق را انکار کند. آیات قرآن این مطلب را تصدیق می‌کند: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ.**[1] قومی به خدا ایمان آورده بودند؛ امّا از بس مرتکب گناه شدند و آیات خدا را تکذیب کردند، ایمان از آن‌ها سلب شد.

شاهد بوده‌ایم که برخی از افراد، پس از مدّت‌ها که از اسلام و انقلاب و جبههٔ حقّ و باطل دم زدند، عاقبت گفتند: عجب فریبی خوردیم. سال‌ها کوشش و آرزو می‌کردند که در جبهه حضور یابند و به شهادت برسند؛ ولی در آخر، از عمل خود پشیمان شدند.

راه افزون‌سازیِ معرفت به امام زمان علیه‌السلام

ازدیاد معرفت ما به امام زمانمان ارواحنا فداه، به دو شرط وابسته است: ۱. ادلّهٔ حقّانیت و مقام‌های والای آن امام معصوم را بررسی کنیم؛ ۲. دلمان را برای پذیرش معرفت بیش‌ترِ حضرت آماده سازیم.

برای بازتاب نور، آیینه باید صیقلی باشد، و در برابر نور نیز قرار بگیرد. اگر آیینه‌ای صیقلی باشد، ولی در اتاق تاریک قرار گیرد نمی‌تواند نور را منعکس کند. همچنین اگر اتاق روشن باشد، ولی آیینه صیقلی نباشد نمی‌تواند نور را بازتابد.

برای معرفت روز افزون به امام زمان علیه‌السلام هم باید ادّلهٔ روشنی یافت، و هم دل را پاک و باصفا کرد. هر قدر دل، صفایش بیش‌تر باشد، ادّلهٔ محکم نیز بیش‌تر می‌شود و آن وقت است که ایمان، قوی‌تر، معرفت، بیش‌تر و عشق نیز افزون‌تر می‌شود؛ البتّه عشقی ماندگار است که اصالت داشته باشد، نه این که هوسی باشد و در وضعی خاص در انسان ظهور یابد و بعد نیز خاموش و فراموش شود.

---

۱. روم(۳۰)، ۱۰.

تابش نور حضرت، همیشگی و دائم است. مهم آن است که ما دل‌هایمان را آماده کنیم و از آن زنگار برگیریم تا نور حضرت بر دل‌هایمان بتابد و فیض دائم او بر ما ببارد. وقتی دلی توجّهش به شیطان و آلوده به ظلمت گناه است، دیگر لیاقت توجّه به امام عصر ارواحنا فداه و بازتاب نور حضرت را ندارد؛ امّا اگر دلی به دنیا، هوس‌ها و شیطنت‌ها آلوده نباشد، چونان آیینه‌ای صیقلی نور آن بزرگوار را منعکس می‌سازد.

علّت بیان این مقدّمه این است که هیچ‌کدام از ما نباید گمان کنیم معرفتی که به وجود مقدس ولیّ‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف داریم، کافی و وافی است. ما باید خیلی بیش‌تر از این‌ها کار کنیم تا معرفتمان به حضرت کامل شود. اگر از مقام و منزلت امام زمان علیه‌السلام آگاه باشیم، هر آن‌چه به حضرتش منسوب است، در نظر ما نیز عزیز خواهد بود؛ امّا اگر از منزلت امام زمان علیه‌السلام بی‌اطّلاع باشیم، چیزهایی که به آن گرامی منسوب است، در نظر ما کم ارزش خواهد بود.

۱. ظاهر ساختن آثار محبّت در عمل (صدقه، دعا و...)

یکی از راه‌های تثبیت محبّت و معرفت به امام زمان علیه‌السلام این است که آثار محبّت او را در عمل نشان دهیم. اگر یکی از دوستانتان که به او خیلی انس و علاقه دارید، به مسافرتی طولانی برود، در ابتدا برای او دلتنگی می‌کنید؛ ولی پس از مدّتی، دروی و فراق او را فراموش می‌کنید. این طبیعت بشری است که از دل برود، هر آن که از دیده برفت؛ امّا اگر انسان، از همان روزهای اوّل جدایی، هر روز برای دوستش نامه بنویسد و با نگاه کردن به عکسش، خاطره‌های او را به یاد بیاورد می‌تواند رابطه‌ای قلبی و معنوی بین خود و دوستش برقرار سازد.

اگر ما بخواهیم معرفت و محبّتمان، به ولیّ عصر علیه‌السلام ثابت بماند، باید آثارش را زنده نگه داریم؛ او را فراوان یاد کنیم؛ نام مقدّسش را جلو چشم خود، روی میزمان یا لابه‌لای کتاب‌هایمان بنویسیم؛ هر روز برای حضرت دعای فرج بخوانیم؛ هنگام نماز و دیگر مناسبت‌ها، از آن بزرگوار یادی بکنیم و برای وجود مقدّسش، صدقه بدهیم. درست است

که صدقه‌های ما برای امام زمان﵇ نفعی ندارد؛ ولی صدقه‌ای که با کمال تواضع و سرافکندگی باشد، نشان‌دهندهٔ محبّت خالصانهٔ ما به حضرت است. این کار ما، مانند عمل آن مرغکی است که وقتی حضرت ابراهیم﵇ را درون آتشی که پهنای آن چهار فرسخ در چهار فرسخ بود، انداختند، با منقارش قطرهٔ آبی را از درون جوی آب برمی‌داشت و به روی آتش می‌پاشید. مَلِکی به مرغک گفت: این کاری که تو انجام می‌دهی، چه اثری دارد؟ مرغک گفت: چیزی که از من ساخته است، همین کار است. من باید وظیفهٔ خود را انجام دهم و محبّت خود را به حضرت ابراهیم﵇ اظهار کنم.

درست است که کارهای ما در پیشگاه حضرت چیزی نیست؛ ولی شرط وفا و مروّت ان است که در حدّ وسع خویش به آن عزیز ابراز ارادت کنیم. اگر با شرمندگی و خضوع صدقه بدهیم و برای ظهورش دعا کنیم، فقط برای خودمان سازنده و تکامل‌آور است. حضرت مهدی﵇ به یقین، به دعا و صدقهٔ ما یا اموالی که به نام او صرف می‌کنیم، نیازی ندارد؛ امّا خودش فرمود که برای فرج من دعا کنید. دعا خواندن برای فرج امام زمان، فرج ما است: **إِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ.**[1] منتظر فرج امام زمان﵇ بودن، فرج‌ها و گشایش‌هایی را برای انسان‌ها به ارمغان می‌آورد؛ ایمانشان محفوظ می‌ماند؛ دلشان آرام می‌شود؛ وجود مقدّس امام زمان﵇ را حس می‌کنند؛ با حضرت ارتباطی برقرار می‌کنند، و به تدریج یقین می‌یابند روزی فرا خواهد رسید که حکومت عدل در جهان برقرار می‌شود. دعا کردن برای فرج حضرت، برای این است که خودمان از او بهره بگیریم؛ امّا هیچ‌گاه به بهانهٔ این که حضرت به دعا و صدقهٔ ما نیازی ندارد، نباید آن گرامی را فراموش کنیم.

۲. احترام به آثار منسوب به حضرت

احترام به لباس روحانیان

در همه حال باید به آثار منسوب به امام زمان﵇، از جمله به نام و لباس روحانی که زنده کنندهٔ یاد حضرت است، احترام بگذاریم. آیا وقتی مردم، لباس روحانیان را می‌بینند، به

---

۱. **کلینی، فروع کافی**، ج ۴، ص ۱۶۲.

یاد هیتلر و شاه ملعون می‌افتند؟! جز این است که هرکسی با دیدن این لباس، به یاد خدا، پیامبرﷺ و امام زمان‌علیه‌السلام می‌افتد؟! ممکن است برخی از مردم حتّی به روحانی‌ها فحش نیز بدهند و بگویند: اینان انسان‌های بدی هستند و لباس امام زمان‌علیه‌السلام را غصب کرده‌اند؛ ولی وقتی لباس روحانیان را می‌بینند، به یاد دین می‌افتند.

در درجهٔ اوّل، خود ما روحانی‌ها باید به لباسی که می‌پوشیم، اهمیّت دهیم. وقتی متولّی امام زاده، احترام امامزاده‌اش را نگه ندارد، نباید توقّع داشته باشد که مردم به آن امامزاده احترام بگذارند. این توقّع از مردم که به روحانی و لباس او احترام بگذارند، در صورتی بجا است که اوّل خودمان به این لباس احترام بگذاریم. حتّی جا دارد هنگام گذاشتن عمامه اوّل آن را ببوسیم و بعد بر سر بگذاریم. لباس روحانی، لباس پیغمبرﷺ است؛ از این رو باید برای کسانی که این لباس را بر تن دارند، احترام قائل شویم؛ چه این لباس به تن خودمان باشد چه به تن دیگران. از مرحوم آیت اللّه سیّدمرتضی کشمیری رضوان اللّه تعالی علیه که از اولیای بزرگ خدا بوده است، نقل می‌کنند که وقتی فرزندش کفش او را جلو پایش می‌گذاشت، با ناراحتی می‌گفت: چرا فرزند فاطمهٔ زهراعلیهاالسلام، جلو پای من کفش می‌گذارد؟! او به فرزند خود با این دید نگاه می‌کرد که چون فرزند پیامبر است، احترامش واجب است. حالا من هم که این لباس را پوشیده‌ام، باید به کسان دیگر نیز که این لباس را پوشیده‌اند، احترام بگذارم. حتّی اگر یک روحانی، هیچ فضیلتی نیز نداشت، باید برای لباسش او را تکریم کنم. این کار برای خودم منفعت دارد، نه برای او؛ چرا که ایمان من قوی‌تر، و محبّتم به صاحب این لباس یعنی پیامبرﷺ و امام زمان‌علیه‌السلام بیش‌تر می‌شود. اگر این آثار را عملی کنیم، ارزش این لباس استوارتر باقی خواهد ماند؛ امّا اگر به لباس روحانیان بی‌احترامی کنیم، فردا هنگام آوردن نام مقدّس محمّد بن عبداللّهﷺ هم صلوات نمی‌فرستیم و در نتیجه، ایمانمان به تدریج از بین می‌رود؛ مثلاً می‌گوییم: علی در *نهج‌البلاغه* این‌طور گفته است؛ در حالی که این طرز صحبت کردن، نشانهٔ کمبود ایمان و احترام به مقام حضرت است، وگرنه چرا اسم بزرگان دیگر را بدون احترام نمی‌بریم.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ... أَنْ تَحْبَطَ أَعْمٰالُکُمْ.[1]

صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید... که این کار، اعمالتان را حبط و باطل می‌سازد.

وقتی صدایت را در برابر پیامبرﷺ بلندتر کردی، احترام به حضرت ضعیف می‌شود و سرانجام، کار به جایی می‌رسد که برای خود آن بزرگوار نیز احترام قایل نمی‌شوی. وقتی انسان این گونه شد، کم‌کم در نبوّت پیامبرﷺ نیز تردید می‌کند. کسانی گستاخی را به آن‌جا رسانده‌اند که گفته‌اند: قرآن، کلام خدا نیست؛ بلکه عقیدهٔ شخص پیامبر این است که قرآن کلام خدا است. برخی از اهل سنّت نیز می‌گویند: به فرض که ثابت شود پیامبر، کلامی را طبق وحی گفته است، آن کلام را طبق درک و دریافت خویش فرموده و از کجا معلوم که فهم و دریافت پیامبر درست بوده است؟! در این صورت، ایمان و نورانیتی برای انسان باقی نمی‌ماند؛ بلکه آدمی به ظلمت محض مبتلا می‌شود: **ظُلُماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ.**[2]

این خطرهایی است که احتمال دارد سر راه من و شما نیز قرار گیرد. اگر عنایت خدا و توجّه امامانﷺ و دعاهای خالص وجود مقدّس امام زمان صلوات الله و سلامه علیه نباشد، این خطرها گریبانگیر من و شما نیز خواهد شد؛ چرا که هیچ‌کس از این‌گونه خطرها و ابتلاها مصون نیست. نتیجه آن که در هر زمان و هر مکان باید به آثار منسوب به وجود مقدّس امام زمانﷺ احترام بگذاریم.

احترام به روایات و کتاب‌های روایی

خداوندِ رفیع‌الدّرجات، درجات مرحوم علاّمه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه را عالی‌تر بفرماید. او وقتی کتاب روایت را به دست می‌گرفت، آن را می‌بوسید. اگر درون قفسهٔ

---

۱. حجرات(۴۹)، ۲.

۲. نور(۲۴)، ۴۰.

کتابی، کتاب روایت وجود داشت، طوری می‌نشست که پشت به کتاب روایت نباشد. در جلساتی که در منازل اهل علم تشکیل می‌شد، بسیار مواظب بود به قفسهٔ کتاب‌ها پشت نکند و به کتاب‌های روایی، کم‌ترین بی‌احترامی نشود. علاّمه طباطبایی﵀، گوهرشناس بود و قدر پیامبرﷺ و امامان معصوم﵈ را می‌دانست؛ از این رو جلد کتاب روایت را می‌بوسید و معتقد بود که این کتاب به صاحبش انتساب دارد. مگر چوب درگاه حضرت معصومه﵄ با چوب درهای دیگر فرق می‌کند؟! چوبِ در حرم حضرت معصومه﵄، به وجود مقدّس حضرت انتساب دارد. اگر کسی به قصد شفا، حتّی خاک پای زائران حضرت معصومه﵄ را به چشم بکشد، اشتباه نکرده است. اگر معرفت داشته باشیم، می‌فهمیم که مقام این بزرگان تا چه اندازه والا است. فهم ما کجا و مقام امامان معصوم﵈ کجا؟! در هر حال باید ببینیم وظیفهٔ ما در این زمان که شاگردانِ مکتب اهل بیت﵈ و حافظان آثار ایشان هستیم، چیست؟ خوب می‌دانیم که لیاقت سربازی امام زمان ارواحنا فداه را نداریم؛ ولی باید آن‌قدر اصرار بورزیم و خودمان را به آن‌ها نزدیک کنیم تا گوشهٔ چشمی به ما بکنند:

آنان که با نظر خاک را کیمیا کنند　　آیا شود که گوشهٔ چشمی به ما کنند؟

خضوع و افتادگی در آستان امام زمان﵇

مبادا از توسّل، توجّه، دعا، زیارت و سایر وسایل نزدیکی به خداوند و اولیای والا مقام او غفلت کنیم! گاهی ممکن است یک کار کوچک، آن‌قدر لطیف و پرمعنا باشد که از عبادت‌های خیلی سنگین نیز اثرش بیش‌تر باشد.

شاید شنیده باشید که چشمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی﵀ تا آخر عمر بسیار پرنور بود و با چشمان خویش هر خط ریزی را بسیار دقیق می‌خواند بدون این که احساس خستگی یا کم‌سویی کند یا به عینک نیاز داشته باشد. خود آن جناب، این نعمت را از برکت خاکِ سینه‌زنان امام حسین﵇ می‌دانست. آیت الله بروجردی وقتی در بروجرد زندگی می‌کرد، به چشم‌دردی سخت مبتلا شد. رسم دسته‌های سینه‌زنی اطراف خرّم‌آباد، این بوده است که در ایّام عاشورا، به سر و صورتشان گِل بمالند. آن مرحوم مقداری از

گِل‌های سر و صورت سینه‌زنان را که جلو درِ منزلش ریخته بوده است، برمی‌دارد و به چشمانش می‌مالد و به برکت همان گِل، دردِ چشم وی خوب می‌شود و تا آخر عمر نه به چشم‌درد مبتلا می‌شود و نه به عینک نیاز می‌یابد. اگر شما آن خاک را به آزمایشگاه ببرید، شاید بگویند: در این خاک هزاران میکروب وجود دارد این کارهای غیربهداشتی چیست که اینان انجام می‌دهند؟! ولی از دیدگاه دیگر، توجّه معنوی و روحی می‌تواند همهٔ عوامل مادّی را محکوم کند. اگر آن اکسیر و آن ارتباط معنوی و قلبی را بیابیم، خیلی از مشکلات حل می‌شود. آن وقت است که انسان می‌فهمد، گردوخاک زائران آستان مقدّس معصومان علیهم‌السلام که اهل معرفت، شفای بیماری‌هایشان را در آن می‌جویند، چه اکسیر بزرگی است. بزرگانی از مراجع عظام را دیده‌ام که خاک حرم حضرت معصومه علیهاالسلام را با دست بر می‌داشتند، بر قلبشان می‌مالیدند. آنان حقیقتی را می‌بینند که ما نمی‌بینیم. ایشان معرفتی دارند که ما نداریم.

مقصود من این نیست که انسانی خرافاتی شوید و هرکس نقل کرد که فلان‌جا تبرّک و نظر کرده است، زود باور کنید. مؤمن زودباور نیست؛ بلکه خیلی زیرک و عمیق است؛ امّا اگر کسی به خاکی به قصد انتساب آن به خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام تبرّک بجوید و بزرگ‌ترین آثار بر آن مترتّب شود، تعجّب نکنید. اگر شما آیت‌اللّه و صاحب رساله باشید و به طلبهٔ کوچکی، به سبب این که به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف منسوب است، احترام کنید و دستش را ببوسید، یکی از بزرگ‌ترین و پرفضیلت‌ترین اعمال در نامهٔ عملتان ثبت می‌شود. چنین تکریمی ثوابش از هزار کتاب نوشتن و درس گفتن بیش‌تر است. ثواب تذلّل در پیشگاه مقدّس امام زمان، خیلی بیش‌تر از ذکر گفتن است. اگر شخصی را به سبب انتساب به امام زمان علیه‌السلام احترام کنید، گویا امام زمان ارواحنا فداه را احترام کرده‌اید. ثواب چنین احترام و تکریمی از ثواب هزاران کار خیر دیگر بالاتر و افزون‌تر خواهد بود.[1]

---

۱. روایات فراوانی بر این مضمون دلالت دارند؛ از باب نمونه در این دو روایت به دقّت بنگرید:
أ. امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ مَن لَم یَقدِرْ عَلی صِلَتِنَا فَلْیَصِلْ عَلَی صَالِحِي موالِینَا یُکتَبْ لَهُ ثَوابُ صِلَتِنَا؛ ←

ارزش کارهای ما به میزان خضوع، لطافت و افتادگی ما در پیشگاه امام زمان‌علیه‌السلام وابسته است. معنای حقیقی عبادت نیز همین است. الحمدللّه در این عصر، به برکت خون‌های پاک شهیدان انقلاب، معرفت و محبّت به وجود مقدّس ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، چه در داخل و چه در خارج از کشور گسترش یافته است. تمام این نعمت‌ها و برکت‌ها را مرهون خون‌های شهیدان عزیز و هدایت‌ها و رهبری‌های امام راحل رضوان‌اللّه تعالی علیه هستیم. احترام به شهیدانی که در راه دین قیام کردند و نیز خدمت به بستگان ایشان، خدمت و احترام به امام زمان‌علیه‌السلام است. چگونه ممکن است حضرت را دوست داشت، امّا به دوستان و اولیای او بی‌توجّه بود؟! چگونه می‌توان ادّعای محبّت به حضرت را حقیقی شمرد و در عین حال به رضایت و نارضایتی آن جناب بی‌اعتنا بود؟! پیروی، لازمهٔ دوستی و محبّت است: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ**؛[1] *اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.* در زمرهٔ کسانی نباشیم که در ظاهر به نام امام زمان‌علیه‌السلام احترام می‌گذارند؛ امّا به آن‌چه محبوب او است، اعتنا نمی‌کنند و به آن‌چه مبغوض او است، عمل می‌کنند![2]

← هرکس نمی‌تواند ما را صله و احسان کند، دوستان صالح ما را صله و احسان کند تا ثواب صلهٔ ما برای او نوشته شود». (ابن قولویه، **کامل الزیارات**، ص ۳۱۹، ح ۱)

ب. امام صادق‌علیه‌السلام می‌فرماید «دِرهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الإِمامُ أَفضَلُ مِن أَلفَي أَلفِ دِرهَمٍ فِيما سِوَاهُ مِن وُجُوهِ البِرِّ؛ درهمی که به وسیلهٔ آن امام‌علیه‌السلام صله و احسان شود، از دو میلیون درهم که در کارهایِ خیر دیگر صرف شود، بهتر است». (کلینی، **کافی**، ج ۱، ص ۵۳۸، باب صلة الإمام، ح ۶)

۱. آل عمران(۳)، ۳۱.

۲. امام سجادعلیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ أَبغَضَ النَّاسِ إِلَى اللّٰهِ مَن يَقتَدِي بِسُنَّةِ الإِمَامِ وَ لَا يَقتَدِي بِأعمالِهِ؛ آگاه باشید که مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند، کسی است که در ظاهر به راه و روشِ امام‌علیه‌السلام اقتدا می‌کند؛ امّا به اعمال او اقتدا نمی‌کند». (کلینی، **کافی**، ج ۸، ص ۲۳۴، باب ۸، ح ۳۱۲)

منشور محبّت و معرفت ۴

مقام‌های امام زمان علیه‌السلام

۱. مقام تبیین و تفسیر قرآن

۲. مقام ولایت و حاکمیت

۳. مقام قضا

۴. مقام تزکیه و تربیت

اسوه‌پذیری، بهترین شیوهٔ تربیتی

حقیقت تقلید و اسوه‌پذیری

شبهه‌انگیزی در پیروی از امامان و مراجع

دلیل پیروی از امامان معصوم علیهم‌السلام

شیوهٔ اسوه‌پذیری از امامان علیهم‌السلام در زمانهٔ غیبت

دلیل پیروی از عالمان و مراجع در زمانهٔ غیبت

مقام‌های امام زمان علیه‌السلام

ما معتقدیم تمام مقام‌های رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امام زمان ارواحنا له الفداء و دیگر امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام ثابت است و فقط یک استثنا دارد و آن هم مقام نبوّت و رسالت است؛ چرا که ارادهٔ حتمی الاهی بر این قرار گرفته بود که سلسلهٔ جلیلهٔ انبیا صلوات الله علیهم اجمعین به وجود مقدّس رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پایان پذیرد. شاید این پرسش مطرح شود که مگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله غیر از مقام نبوّت و رسالت چه مقامی داشته است که امامان در آن شریکند. علاّمهٔ بزرگوار، آیت‌الله طباطبایی(رضوان الله تعالی علیه) در *تفسیر المیزان* در موارد متعدّدی در این زمینه بحث کرده‌است.

۱. مقام تبیین و تفسیر قرآن

نخستین مقامی که خداوند متعالی به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عطا فرموده، این است که بیان پیامبر دربارهٔ تفسیر و تفصیلِ مجملات قرآن حجّت، و هرچه بفرماید، مطابق واقع است و مردم موظّفند بپذیرند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ.[1]

ما قرآن را بر تو فرود آوردیم تا آن را برای مردم بیان کنی.

این مقام، برای اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز ثابت است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

إِنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ: کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتِي أَهلَ بَیْتِی.[2]

من میان شما دو میراث گرانبها به ودیعت می‌نهم: کتاب خدا و عترتم و اهل بیتم.

---

۱. نحل (۱۶)، ۴۴.

۲. قندوزی حنفی، **ینابیع المودّة**، ص ۳۳؛ محمّد بن عیسی ترمذی، **صحیح ترمذی**، ج ۵، ص ۱۹۹.

در این حدیث شریف، عترت، عِدل و همسنگِ جداناپذیر قرآن معرّفی شده است. خود پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ این مطلب تأکید فرمود:

لَنْ یَفْتَرِقا حتّی یَرِدا عَلَیَّ الحوض.

قرآن و عترت، هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که در جوار کوثر بر من وارد شوند.

این اتّحاد و جدا ناپذیری بین قرآن و عترت، خود نشانهٔ عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام در تفسیر و تفصیل قرآن است.

۲. مقام ولایت و حاکمیت

یکی دیگر از مقام‌هایی که خداوند بزرگ به پیامبر اکرمﷺ عطا فرموده، مقام ولایت و حاکمیت بر امّت است:

إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغٰالِبُونَ.[1]

ولیّ امر شما فقط خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و به فقیران در حال رکوع زکات می‌دهند، و کسانی که ولایت و فرمانروایی خدا و رسول و اهل ایمان را بپذیرند، [پیروزند؛ چرا که] لشکر و حزب خدا، همواره پیروز و غالب خواهند بود.

این ولایت، ولایت در اطاعتِ امر و ولایت در امر و نهی است؛ از همین رو در آیهٔ دیگری می‌فرماید:

أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ.[2]

از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خودتان نیز پیروی کنید.

«الّذین آمنوا» که در دو آیهٔ پیشین بدان اشاره شد، همین «**اولی‌الامر**» است که در این

---

۱. مائده(۵)، ۵۵ و ۵۶.
۲. نساء (۴)، ۵۹.

آیه ذکر شده و طبق روایاتی که شیعه و سنّی نقل کرده‌اند، منظور از اولی الامر، امامان دوازده گانه‌علیهم‌السلام هستند. دربارهٔ «الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ» غالب روایات دربارهٔ شخص امیرمؤمنان‌علیه‌السلام است و در بعضی روایات نیز اشاره شده که امامان دیگر نیز در این جهت شریک هستند.

خلاصه این که مقام ولایت و وجوبِ اطاعتِ امری که خدا به پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله عنایت فرمود، برای اهل بیت‌علیهم‌السلام نیز ثابت است. ممکن است کسی بگوید که این مقام، لازمهٔ مقام نبوّت است. وقتی پیامبر پیامی را از طرف خدا می‌آورد، باید پذیرفت و اطاعت کرد؛ چرا که این پیام، امر او نیست؛ اطاعتش هم اطاعت امر او نیست؛ بلکه اطاعت خدا است. در این‌جا باید توجّه داشت که آیه می‌فرماید: **أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ** پیامی که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله از طرف خدا آورده است و ما اطاعت می‌کنیم، همان اطاعتِ خدا است؛ امّا «**وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ**» که با یک «**أَطِیعُوا**» جدا شده، غیر از اطاعت از نصّ وحیی است که بر پیامبر فرود آمده است. نقش پیامبر در وحی، پیام‌آوری است؛ امّا «**أَطِیعُوا الرَّسُولَ**» چیزی زاید بر «**أَطیعُوا اللّٰه**» است. این همان ولایتی است که مردم در امور اجتماعی موظّفند از پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله اطاعت کنند.

همه می‌دانیم که هیچ زندگی اجتماعی بدون وجودِ مرکز فرماندهی که در موارد اختلاف، سخن او فصل‌الخطاب باشد، پا نمی‌گیرد و خواه ناخواه بر اثر اختلاف‌هایی که در جامعه پدید می‌آید، متلاشی می‌شود. باید مقام، منصب یا گروهی این قدرت را داشته باشند که حرف آخر را بزنند. در جایی که اختلاف‌هایی بین مردم پدید می‌آید و راه‌حلّی برای توافق نیست، کسی باید باشد که حرف آخر را بزند؛ وگرنه این زندگیِ اجتماعی سر نمی‌گیرد و عاقبت، مردم از برکات زندگی اجتماعی محروم می‌شوند و کار به درگیری و برادرکشی می‌کشد. جامعهٔ اسلامی هم برای استواری خویش به پیشوایی نیاز دارد که فرمان آخر را صادر کند و در موارد اختلاف، حرف آخر را بزند و اطاعت او بر همه واجب باشد. اگر چنین چیزی بود می‌توانیم جامعه‌ای استوار و پایدار داشته باشیم؛ امّا اگر نبود، امیدی به بقای چنین جامعهٔ اسلامی نخواهد بود. این است که امر ولایت از بزرگ‌ترین

واجبات است. آن حدیث را همه شنیده‌اند که اسلام بر پنج چیز مبتنی است که مهم‌ترین آن‌ها ولایت است[۱] یا فرمود:

> کسی که امامش را نشناسد، یعنی نداند از چه کسی باید اطاعت کند، اگر در این حال بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.[۲]

شناختن امام عصر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این نیست که آدم اسمش و اسم پدر و مادرش را بداند؛ بلکه به این معنا است که او را به ولایت و امامت بشناسد. او را ولیّ امر و واجب الإطاعه بداند؛ زیرا اگر نداند از چه کسی باید اطاعت کند، در بازی‌های سیاسی هضم و گمراه خواهد شد و آن‌گاه جامعهٔ اسلامی به تفرقه و از هم پاشیدگی تهدید خواهد شد.

بر این مقامِ مطاع بودن، اسم‌های گوناگونی را می‌توان اطلاق کرد. اسمی که در فرهنگ ما پس از انقلاب رایج شده، «ولایت» است. پیامبر اکرمﷺ، مقام ولایت امر مسلمانان را داشت و از این رو اطاعتش بر همهٔ مسلمان‌ها واجب بود. به عقیدهٔ ما شیعیان، این مقام، پس از رسول خداﷺ به امیرمؤمنان‌علیه‌السلام منتقل شد. این همان نقطهٔ افتراقِ شیعیان با فرقه‌های دیگر اسلامی است. ما معتقدیم که این مقام از طرف خدای متعالی به امیرمؤمنان‌علیه‌السلام افاضه شد؛ همان‌گونه که به شخص پیامبرﷺ افاضه شده بود. همان کسی که گفت: **وَ أَطِيعُوا الرَّسُول**، بعدش فرمود: **وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**؛ و مصداق **أولی الأمر** چنان‌که در حدیث جابر و دیگر روایات آمده است، دوازده امام معصوم‌علیهم‌السلام هستند.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: وقتی خداوند، آیهٔ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** را بر پیامبر گرامی‌اش محمّدﷺ نازل کرد، من از حضرت پرسیدم: ای رسول خدا! خدا و رسولش را شناختیم. اکنون اولوالامر را به ما معرّفی کن که خدای تعالی طاعت آنان را دوشادوش طاعت تو قرار داده است. حضرت فرمود:

---

۱. عن ابن جعفرعلیه‌السلام: «بُنِيَ الإِسلامُ على خمسٍ: الولايَة وَ الصَّلاةُ و الزّكاةُ و الصَّومُ و الحَجُّ وَ لَم يناد بِشَيءٍ مَا نُودِيَ بالوَلَايَةِ يَومَ الغَدير». (علّامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۶۸، ص ۳۳۲، ح ۸، باب ۲۷)

۲. از جمله احادیث متواتر نبوی که شیعه و سنّی آن را نقل کرده‌اند، این حدیث شریف است: «مَن مَاتَ وَ لَمَ يَعرِف إِمَامَ زَمَانِه مَاتَ ميتَةً جَاهِلِيَّةً». (همان، ج ۲۳، ص ۸۹، ح ۳۵، باب ۴)

ای جابر! آنان جانشینان من و امامان مسلمانان پس از منند که اوّلشان علی‌بن‌ابی‌طالب و سپس حسن و آن‌گاه حسین و بعد از او علی‌بن‌الحسین و آن‌گاه محمّدبن‌علی که در تورات به باقر معروف است و تو او را درک خواهی کرد، چون او را دیدار کردی، از جانب من سلامش را برسان، و سپس صادق جعفربن محمد، و بعد از او موسی‌بن جعفر و آن‌گاه علی‌بن موسی، و بعد از وی محمّدبن علی و سپس علی‌بن محمّد و آن‌گاه حسن‌بن علی و در آخر، همنام من محمّد است که هم نامش نام من است و هم کنیه‌اش کنیهٔ من است. او حجت خدا بر روی زمین و یادگار الاهی بین بندگان خدا است. او پسر حسن‌بن علی است. او است آن کسی که خدای متعالی نام خودش را به دست او در مشرق و مغرب عالم می‌گستراند و او است که از اولیا و شیعیانش غیبت می‌کند؛ غیبتی که در آن بسیاری از همراهان از اعتقاد به امامت او برمی‌گردند و فقط کسی بر اعتقاد به امامت او استوار می‌ماند که خدای تعالی دلش را برای ایمان آزموده باشد.

جابر می‌گوید: عرضه داشتم ای رسول خدا! آیا در حال غیبتش سودی به حال شیعیانش خواهد داشت؟ فرمود:

آری، به آن خدایی که مرا به نبّوت برانگیخت، شیعیانش به نور او روشن می‌شوند و در غیبتش از ولایت او بهره می‌گیرند؛ همان‌گونه که مردم از خورشید بهرمند می‌شوند، هرچند که در پَسِ ابرها باشد. ای جابر! این از اسرار الاهی است که در خزینهٔ علم خدا پنهان است. تو نیز آن را از غیر اهلش پنهان بدار و جز نزد اهلش فاش مساز.[1]

این همان مقام ولایت، امامت و حاکمیت بر امّت است که برای امامان دوازده گانه‌ای که پیامبر به آن تصریح فرموده، ثابت است و آن‌چه در جامعهٔ ما ولایت فقیه شناخته می‌شود، استمرار همین مقام است؛ زیرا خودشان فرمودند که زمان غیبت، به فقیه

---

۱. علاّمه طباطبایی، **تفسیر المیزان**، ج ۴، ص ۶۵۳، ذیل آیهٔ ۵۹ از سورهٔ نساء: **أَطیعُوا اللّه وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ و...**.

جامعِ‌شرایط رجوع کنید؛ پس ولایتِ فقیهِ جامعِ شرایط، فرع ولایت معصومان علیهم‌السلام است. ما در زمان غیبت امام زمان ارواحنا فداه، ولایتِ فقیه جامع‌الشّرایط را به وساطت حضرت، از طرف خدا می‌دانیم؛ همان‌طور که ولایت امثال مالک اشتر و محمّد بن ابی‌بکر را ولایتی از طرف خدا می‌دانیم. از آن‌جا که امیرمؤمنان علیه‌السلام آن‌ها را تعیین فرموده بود و حضرت نیز از طرف خدا منصوب بود، آن‌ها نیز منصوب با واسطه از طرف خدای متعالی بوده‌اند. به هر حال، مقام ولایت و حاکمیت، مقامی والاتر از مقام نبوّت و رسالت است؛ به گونه‌ای که بسیاری از انبیای الاهی، مقام نبوّت داشته؛ امّا مقام ولایت و فرمانروایی نداشته‌اند. بنا بر نصّ آیات و روایات، خداوند، این مقام والا را به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام عطا فرموده است.

۳. مقام قضا

مقام سومی که خداوند بزرگ، غیر از مقام نبوّت و رسالت، به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عطا فرمود، مقام قضا است. هر جامعه‌ای به افرادی امین و مطمئن نیاز دارد تا در مشاجره‌های حقوقی یا جزایی، داوری کنند. امر قضا، غیر از امری است که ولیّ امر صادر می‌کند. در این خصوص، گاهی قاضی، قاضی تحکیم است؛ یعنی دو نفر با هم توافق می‌کنند که هرچه فلانی گفت، عمل می‌کنیم. این داوری، همیشه کارساز نیست؛ بلکه باید ضامن اجرا نیز داشته باشیم. مقامی که به طور رسمی از طرف خدای متعالی واجب‌الإطاعه است، آن قاضی است که به امر خدا مستند باشد. در این باره آیات فراوانی فرود آمده است:

فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّیٰ یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً.[1]

این آیه بسیار کوبنده و قاطع است و بسیار جای تأمّل دارد. خداوند با تأکیدی کم‌نظیر، دو مرتبه می‌فرماید:

نه، نه، قسم به خدای تو که این مردم ایمان ندارند، مگر این که در مسائل

---

۱. نساء (۴)، ۶۵.

اختلافی‌شان به تو مراجعه کنند و هرچه را تو داوری کردی، از ته دل بپذیرند و حتّی در دلشان هم دربارهٔ داوری تو گله و شکایتی نداشته باشند.

ایمان واقعی این است که دربارهٔ داوری قاضی اسلام چنان تسلیم باشند که در دلشان هم احساس نگرانی نکنند و بگویند: هرچه حکم اسلام است، روی سر و چشم؛ امّا اگر کسی به قاضی اسلام اعتراض کند، در حالی که قاضی طبق حکم خدا و نصّ قرآن یا نصّ حدیث متواتر حکم کرده باشد، اعتراضِ او با این آیهٔ قرآن نمی‌سازد. این آیه بدین معنا است که مسلمانان واقعی باید در برابر حکم اسلام تسلیم محض باشند و حتّی در دلشان هم احساس تنگی و کدورت نکنند که چرا چنین حکمی دربارهٔ ما صادر شده است. اگر صد در صد هم به ضررشان هست، با طیب خاطر بپذیرند؛ زیرا حکم خدا است و باید در برابر آن سرِ تسلیم فرود آورد.

این مقام قضا، مقام دیگری است که خداوند متعالی به پیامبرﷺ عطا فرموده است. این مقام برای اهل بیت‌علیهم‌السلام نیز ثابت است. این‌ها مقام‌هایی رسمی است که خداوند به اهل‌بیت‌علیهم‌السلام عطا فرموده است. مجموع مقام‌هایی که خدای بزرگ به پیامبر اکرمﷺ عطا فرموده بود، همه‌اش به اهل‌بیت‌علیهم‌السلام نیز منتقل می‌شود، غیر از یک چیز و آن این که آن‌ها نبی و پیامبر نیستند. پیامبر اکرمﷺ بارها خطاب به امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود:

أَنتَ مِنّي بِمَنزِلَةِ هَارُونَ مِن مُوسَى إِلَّا أَنَّه لَا نَبِيَّ بَعدي.[1]

تو در مقایسه با من، به منزلهٔ هارون به موسی هستی، غیر از آن که پس از من، هیچ پیامبر دیگری نیست.

طبق آن‌چه در خطبهٔ قاصعه آمده است، پیامبر اکرمﷺ به امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود:

إِنَّکَ تَسمَعُ مَا أَسمَعُ وَ تَرى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّکَ لَستَ بِنَبِيٍّ و لكنَّکَ وزيرٌ.[2]

هر آن‌چه من می‌شنوم، تو هم می‌شنوی و آن‌چه من می‌بینم، تو نیز می‌بینی؛ ولی تو پیامبر نیستی.

---

۱. علاّمه مجلسی، **بحارالأنوار**، ج ۸، ص ۱، ح ۱، باب ۱۸؛ ابن ابی الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، باب ۳، ص ۲۶۴.
۲. **بحارالانوار**، ج ۱۴، ص ۴۷۶، ج ۳۷، باب ۳۱؛ ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج البلاغه**، ج ۱۳، ص ۱۹۷، باب ۲۳۸.

امیرمؤمنان علیه‌السلام صدای وحی را می‌شنید؛ ولی او مخاطب نبود؛ چون فقط پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مخاطب وحی و نبوّت بود.

۴. مقام تزکیه و تربیت

غیر از مقام‌های رسمی پیشین، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مقام تزکیه و تربیت جامعه را نیز بر عهده داشت که پس از آن بزرگوار به اهل بیت علیهم‌السلام منتقل شده است:

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.[1]

خدا بر اهل ایمان منّت گذاشت که رسولی از خودشان میان آنان برانگیخت که آیات خدا را بر آن‌ها تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلایش پاک سازد و به آن‌ها حقایق حکمت را بیاموزد؛ هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بوده‌اند.

افزون بر مقام‌هایی که برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیتش علیهم‌السلام گفتیم، دو مقام تعلیم و تربیت نیز از اهداف بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و از وظایف امامان و جانشینان حضرت و در عصر ما از وظایف امام عصر ارواحنا فداه است.

تزکیه و تربیت، دو مفهوم نزدیک به هم هستند با این تفاوت که بار معنوی مفهوم تزکیه بیش‌تر است. تربیت، عبارت است از فراهم کردن زمینه برای این که استعدادهای یک موجود شکوفا شود و رشد کند. فراهم ساختن زمینه برای رشد و شکوفایی استعدادهای موجود، تربیت است. باغبانی که بوتهٔ گلی را پرورش می‌دهد، در واقع موقعیّتی را فراهم می‌کند که این بوته، گل‌های خوشبویی را به بار آورد. آب کافی و نور و حرارت لازم برای بوتهٔ گل فراهم می‌سازد تا استعداد نهفته در آن به شکوفایی برسد. این امور را تربیت بوتهٔ گل می‌گویند؛ ولی گاهی مربّی، غیر از این که زمینه‌های خارجی را فراهم می‌کند، تصرّف‌هایی هم انجام می‌دهد؛ برای مثال، باغبانی که می‌خواهد درختی

---

۱. آل عمران (۳)، ۱۶۴.

میوه بدهد، شاخ و برگ‌های اضافی آن را می‌زند. فقط این نیست که به آن کود و آب بدهد. زدودن موانع و شاخ و برگ‌های زاید، و زدودن هر آن‌چه برای شکوفایی و رشد آن ضرر دارد، در مفهوم تزکیه نهفته است؛ بنابراین، تزکیه فقط رشد دادن و آراستن نیست؛ بلکه پیراستن نیز هست.

دربارهٔ تربیت و تزکیهٔ انسان، لازم است ظرافت‌های خاصّی مراعات شود که از مجموعِ این ظرافت‌ها جز کسی که انسان را آفریده، به طور کامل آگاه نیست. آفریدگار انسان می‌داند که در تربیت انسان چه ظرافت‌هایی را باید به کار گرفت و او است که به برگزیدگانش، الهام و وحی می‌کند که انسان‌ها را چگونه تربیت کنند تا به رشد لایق خودشان برسند؛ البتّه از آن‌جا که انسان مختار است، حتّی با وجود اوضاع اجتماعی و موقعیّت محیطی مناسب جهت رشد می‌تواند با سوءاختیار خود از آن‌ها سوءاستفاده کند؛ولی به هر حال، مربّی باید زمینه را طوری فراهم سازد که اگر متربّی بخواهد با اختیار خویش، استعدادهایش به ظهور برسد، امکان آن برایش فراهم باشد.

اسوه‌پذیری، بهترین شیوهٔ تربیتی

در این که برای تربیت درست، چند عنصر اصلی باید رعایت شود، بحث‌های فراوانی انجام شده که عمدهٔ آن به فلسفهٔ تعلیم و تربیت مربوط می‌شود؛ امّا آن‌چه همهٔ عالمان تعلیم و تربیت در آن اتّفاق دارند، این است که یکی از بهترین راه‌کارهای تربیت، ارائهٔ الگوی درست است؛ البتّه چون سر و کار مربی با انسان آگاه است، باید مطالبی به او بگوید تا شناخت یابد. ارائهٔ شناخت که نقطهٔ اشتراک تعلیم و تربیت است. بر مربّی لازم است چیزهایی را به متربّی بیاموزد و این آموختن، نوعی تعلیم، و مربی در این‌جا معلم است؛ ولی افزون بر این، کارهای دیگری نیز انجام می‌دهد که آنها وظیفهٔ معلم نیست. موعظه، نصیحت و یادآوری، وظیفهٔ معلّم نیست. معلّم درسش را می‌آموزد تا شاگرد یاد بگیرد؛ امّا این که در هر موردی شاگرد را توجّه بدهد که این جا، جای اجرای فلان مطلب است؛ لغزش گاه‌ها را هشدار دهد؛ نصیحت و موعظه کند و پند و اندرز بدهد، این‌ها از جمله

شؤون مربّی است و از وظایف معلّم شمرده نمی‌شود. البته اگر خودِ معلّم بتواند نقش مربّی را هم ایفا کند، خیلی مطلوب‌تر است.

مربّی مطلوب آن است که خودش فرد نمونه و الگو باشد و آن‌چه را می‌خواهد در مربّی محقق سازد، خودش به نیکوترین صورت دارا باشد و افزون بر خودش، مربّیان و الگوهایی را معرّفی کند که رفتار آن‌ها برای متربّی سرمشق باشد.

خیلی چیزها است که آدم درسش را می‌خواند؛ در کتاب بحث می‌کند و سر امتحان هم نمره می‌آورد؛موقع عمل فراموش می‌کند یا نمی‌داند چگونه باید آموخته‌های خود را محقق سازد. بعضی از دانستنی‌های انسان، صرفاً مفاهیمی ذهنی هستند که آدم باید در ذهن خود آن‌ها را درک کند و بکوشد آن‌ها را فراموش نکند؛ ولی بعضی از آموخته‌ها به عمل مربوط می‌شود و به مهارت تمرین عملی نیاز دارد.

آنهایی که می‌خواهند راننده بشوند، هر اندازه قواعد راهنمایی و رانندگی را بخوانند، تا زمانی که پشت ماشین ننشینند و تمرین رانندگی نکنند، راننده نمی‌شوند. صرف دانستنی‌ها کافی نیست؛ بلکه باید در عمل تمرین کنند. مهارت علمی، برخلاف دانستنی‌های ذهنی، به تمرین عملی هم نیاز دارد. یکی از کارهای مربّی این است که زمینه‌هایی را فراهم آورد تا متربّی بتواند در عمل، تمرین و تجربه کند و دانسته‌هایش را در زمان مناسب محقق سازد. دانستنی‌ها اغلب قواعدی کلّی هستند؛ امّا مربّی باید آن‌ها را به صورت دستورالعمل‌های جزئی در آورد و در عمل نشان دهد که امروز باید چه کار کنی و آن را به چه نحوی انجام دهی.

این‌ها ویژگی‌های تربیت، و عامل امتیاز تربیت بر تعلیم است. در عرصهٔ تربیت، نقش الگو از همه چیز در زندگی مؤثّرتر است. این که معروف است عالمان اخلاق سفارش می‌کنند برای خود، استاد اخلاق برگزینید، فقط برای این نیست که شاگرد، دستورالعملی را از استاد تلقّی کند؛ بلکه معاشرت با استاد، اهمیت بیش‌تری دارد تا متربّی رفتار عملی استاد را ببیند و بتواند از آن الگو، و در عمل سرمشق بگیرد و از آن استفاده کند. حال اگر این الگو، نقطه ضعف‌ها و خطاهایی داشته باشد نمی‌تواند نقش خود را در تربیت به خوبی ایفا کند.

از منّت‌های بزرگ خداوند بر انسان‌ها این است که برای تربیت ایشان، بندگانی را آفریده و معرّفی کرده است که از هر خطایی معصومند و در رفتارشان هیچ اشتباهی نیست. چنین الگویی، الگوی مطلوب است. وجود مبارک پیامبر اکرمﷺ در جایگاه خاتم الانبیا و کامل‌ترین پیامبران، یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند برای انسان‌ها است. انسانی را از جنس خودِ آن‌ها، طوری آفریده است که در تمام حرکات و سکنات و رفتارش الگو باشد و هیچ اشتباهی نکند. ما شیعیان معتقدیم که عین همین نقش برای امامان و حضرت زهراعلیهاالسلام نیز ثابت است. آن‌ها نیز الگوهای معصوم هستند و رفتارشان قابل اقتباس و سرمشق‌گیری است.

وقتی پذیرفتیم که یکی از شؤون پیامبر اکرمﷺ و امامان معصومعلیهم‌السلام «تعلیم و تزکیه» است، بهترین راهِ استفاده از این نعمت الاهی، مشاهدهٔ رفتار معصومانعلیهم‌السلام و اسوه‌پذیری از ایشان است. تعبیر قرآنی الگو دو کلمهٔ «اسوه» و «قدوه» است؛ البتّه کلمهٔ «قدوه» در قرآن استفاده نشده و تعبیر «اقتدا» ذکر شده است. آیهٔ شریفه‌ای در قرآن، تعدادی از انبیا را نام می‌برد و بعد می‌فرماید:

أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّٰهُ فَبِهُدٰاهُمُ اقْتَدِهْ.[1]

این پیامبران را خودمان هدایت کردیم و تربیت آن‌ها را به عهده گرفتیم. این‌ها تربیت شدگان ما هستند؛ پس در رفتارتان به آن‌ها اقتدا کنید و از آنان الگو بگیرید.

اقتدا، سرمشق گرفتن از دیگران است. این که در نماز می‌گوییم: به امام حاضر اقتدا می‌کنیم، یعنی هر کاری که او انجام می‌دهد، ما نیز انجام می‌دهیم. تعبیر دیگری که در قرآن به کار رفته، تعبیر «اسوه» است. این تعبیر نیز کم‌کم در فرهنگ اسلامی ما به ویژه پس از انقلاب رایج شده است. «تأسّی» یعنی اقتدا کردن و الگو گرفتن. این‌ها تعبیرهایی است که در قرآن به کار رفته. تعبیر عام‌تری هم وجود دارد و آن تعبیر «اتّباع» است. «اتّباع»، یعنی دنبال کسی رفتن. اصل معنای آن، پا جای پای دیگری گذاشتن، و اعمّ از تعبیر «اسوه» و «اقتدا» است که در موارد عام‌تری، حتّی در مسائل نظری، فکری و اعتقادی به کار می‌رود.

---

۱. انعام (۶)، ۹۰.

حقیقت تقلید و اسوه‌پذیری

در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام آمده است که به آذر فرمود:

یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطاً سَوِیًّا.[1]

ابراهیم، نوجوانی ۱۵ـ۱۶ ساله بود و به حسب آن‌چه در بعضی تاریخ‌ها و روایات آمده است، با آذر که سرپرستش بود، بر سر مسألهٔ بت‌پرستی و پرستش خدای یگانه صحبت می‌کرد. پس از این که در بحث، آذر را شکست داد، به او فرمود: ای پدر! به من علم‌هایی داده‌اند که به تو نداده‌اند؛ پس حرف مرا بپذیر تا راه درست و همواری را به تو نشان دهم و تو را هدایت کنم.

منظور ما در این‌جا، تعبیر «فَاتَّبِعْنِی» است. وقتی کسی دانش و تخصّصی دارد که دیگران از آن محرومند، اقتضای عقل انسان این است که از او پیروی کند و حرف او را بپذیرد. همهٔ ما طبق فطرت عقلانی خویش این معنا را درک می‌کنیم و می‌دانیم که در بسیاری از موارد به علوم دیگران نیاز داریم. جایی که دانستیم کسی در رشته‌ای تخصّص دارد، به مقتضای عقل و فطرت و بدون این که کسی به ما تحمیل کند، سراغ او می‌رویم و از او می‌آموزیم و سخن او را می‌پذیریم. کدام مریضی است که خودش به طور فطری سراغ پزشک نرود و به نسخهٔ پزشک عمل نکند؟! این چیزی است که بین تمام عاقلان عالم از تمام اقوام، نژادها، ملل و صاحبان ادیان و مذاهب گوناگون وجود دارد و هیچ قابل انکار نیست. راهی دیگر هم ندارد. هر کاری متخصّصی دارد که انسان باید از تخصّص او استفاده کند. کسانی که دستورهای دینی‌شان را نمی‌دانند، طبق همان عقل فطریِ خودشان سراغ کسی می‌روند که در مسائل دینی تخصّص دارد. این همان تقلید است. حقیقت تقلید، رجوع جاهل به عالم است؛ یعنی این که آدم نزد عالمی برود یا رسالهٔ او را بگیرد و هرچه او می‌گوید، عمل کند. این امری فطری است و دلیل تعبدی نمی‌خواهد؛ هر چند در این باره روایت و اجماع نیز وجود دارد. اگر کسی این کار را نکند و دچار خطا شود، تمام عاقلان او را سرزنش می‌کنند و هیچ عذری ندارد. می‌گویند: عالم بود و باید می‌رفتی

---

۱. مریم (۱۹)، ۴۳.

و از او می‌پرسیدی. کتاب و رساله‌اش در دستت بود، چرا به آن مراجعه نکردی؟! این همان «پیروی عملی»، «اتّباع»، «تأسّی» و «اقتدا» است؛ پس مواردی را که آدم خودش تخصّص ندارد و نمی‌داند، اگر کسانی باشند که راه را بلد هستند و با زبان عمل، اشاره و رفتار خود، راه را نشان می‌دهند، فطرت انسان اقتضا می‌کند که از آن‌ها پیروی کند.

در قرآن کریم، آیه‌ای در این زمینه وجود دارد که قابل توجّه است و در همهٔ موارد می‌تواند کارساز باشد. می‌فرماید:

أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ يَهِدِّي إِلاّٰ أَنْ يُهْدىٰ فَمٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.[1]

این آیه، پرسشی را طرح می‌کند و می‌گوید: دو نفر هستند که یکی خودش راه را بلد است و به دیگران هم نشان می‌دهد؛ امّا نفر دیگر خودش راه را بلد نیست و باید از دیگران بپرسد. آیا شما وقتی می‌خواهید حق را بجویید، سراغ کسی که حق را می‌شناسد و دیگران را هدایت می‌کند، می‌روید یا کسی که خودش هم نمی‌داند و دنبال کسی می‌گردد که او را راهنمایی کند؟ سراغ چه کسی می‌روید؟ به نظر شما کدام مقدم است؟ قرآن سؤال طرح می‌کند: **فَمٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**؛ شما چگونه داوری می‌کنید؟ عقل شما چه می‌گوید؟! کسی که خودش می‌گوید: نمی‌دانم، و گفتار و رفتارش نشان می‌دهد که شک‌گرا است و چیزی نمی‌داند، آیا چنین کسی قابل پیروی است؟! مصداق روشن آن، بعضی از روشنفکران امروزی هستند که شک‌گرایند. افتخارشان این است که می‌گویند: نمی‌دانیم و در همه چیز شک داریم. شما می‌خواهید دنبال کسی راه بیفتید که می‌گوید من در همه چیز شک دارم و به شک داشتن خویش افتخار می‌کند، تا او راه را به شما نشان بدهد؟! عقل شما چگونه داوری می‌کند؟! آیا بهتر است دنبال کسی باشید که خداوند او را هدایت کرده و راه درست را می‌داند و بر آن حجّت دارد یا دنبال این آدم شکّاک که خودش می‌گوید نمی‌دانم؟! کوری بیاید و عصاکش کور دیگری شود!

به هر حال، مواردی را که انسان نمی‌داند، باید از دیگران بپرسد:

---

۱. یونس (۱۰)، ۳۵.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ؛[1]

اگر نمی‌دانید از آنهایی که می‌دانند، بپرسید!

اگر راه را بلد نیستید، دنبال کسانی بروید که راه را می‌شناسند. اگر گمراه هستید، دنبال کسانی بروید که خدا آن‌ها را هدایت کرده است و به هدایت من و شما نیاز ندارند؛ پس اصلِ این مسأله، عقلایی، بلکه عقلی و به یک معنا فطری است.

شبهه‌انگیزی در پیروی از امامان و مراجع

ما باید از سیرهٔ پیامبر اکرمﷺ و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام تقلید و اقتباس کنیم؛ امّا شبهه‌هایی شیطانی مطرح شده است که تأسّی کردن درست نیست و هرکسی باید خودش تصمیم بگیرد.

برخی از شبهه‌افکنان، اقتباس و تقلید و پیروی کردن از دیگران را نوعی ارزش منفی معرّفی می‌کنند. می‌گویند: تو خودت عقل داری، ببین عقلت چه می‌گوید! چه کار داری دیگران چه می‌کنند؟! گاهی فقط به مسألهٔ الگوپذیری در رفتار بسنده نمی‌کنند و این شُبهه را به تبعیّت در گفتارها و بیان‌های دینی نیز سرایت می‌دهند. این کار به صورتی هماهنگ با عوامل استکبار و دشمنان اسلام انجام می‌گیرد و برای انسان شکّی باقی نمی‌گذارد که طرح و نقشه‌ای برای دین‌زدایی در کار است. این است که به صورت‌های گوناگون تشکیک می‌کنند. اوّل از چیزهای ساده‌تر آغاز می‌کنند و کم‌کم آن را به مسائل پیچیده‌تر و اصولی‌تر سرایت می‌دهند؛ از این رو، در این گفتار به چند پرسش اساسی در این‌باره می‌پردازیم: ۱. به چه دلیل باید از امامان معصومعلیهم‌السلام و مراجع عظام، تقلید و پیروی کرد؟ آیا از ایشان در همه جا و هر چیز باید پیروی کنیم؟

دلیل پیروی از امامان معصومعلیهم‌السلام

به چه دلیل باید به معصومانعلیهم‌السلام اقتدا کنیم؟! آیا دلیل عقلی بر پیروی از اهل بیت عصمت و طهارتعلیهم‌السلام وجود دارد؟

---

۱. نحل (۱۶)، ۴۳.

ما شیعیان معتقدیم: پس از پیامبر اکرمﷺ، سخنان اهل بیت‌علیهم‌السلام نیز مثل کلام خود پیامبر برای ما حجّیت دارد؛ به همان دلیلی که می‌گفت از تمام سخنان و دستورهای پیامبر، باید اطاعت کنید. قرآن از یک طرف می‌گوید:

مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.[1]

آن‌چه را رسول خدا برایتان آورده است، بگیرید و اجرا کنید و از آن‌چه نهی کرده، بپرهیزید.

و از طرف دیگر می‌فرماید:

أَطِیعُوا اللَّه وَ أَطِیعُوا الرَّسُول.[2]

از این آیه می‌فهمیم که باید از کلام پیامبر گرچه متن قرآن هم نباشد، اطاعت کرد؛ سپس می‌گوید:

وَ أُولِی الأَمرِ منکُم.

همان‌طور که کلام پیامبر، حجّت و واجب‌الإطاعه است، اولوالامر نیز اطاعتشان واجب می‌شود. اولوالأمر چه کسانی هستند: محمدرضا خان، ناصرالدّین شاه، دبلیو بوش؟! در این باره از خود پیامبر پرسیدند. آن حضرت فرمود: مقصود از اولی‌الامر، امامان دوازده‌گانه هستند، و اسم‌هایشان را هم تا امام دوازدهم، برای جابر و دیگران ذکر کرد؛ پس به اعتقاد ما شیعه‌ها، مصادیق اولی‌الامر را خودِ پیامبر اکرمﷺ تعیین فرموده است که همان امامان دوازده‌گانه‌علیهم‌السلام هستند. سخن آن‌ها هم مثل سخن پیامبر حجّت است؛ پس تعبّد به کلام آن‌ها به چه دلیل است؟ دلیلی است که سرانجام به عقل منتهی می‌شود؛ یعنی می‌گوییم: چرا اطاعت حضرت علی‌علیه‌السلام و دیگر امامان معصوم‌علیهم‌السلام واجب است؟ پاسخ این است که چون پیامبر فرموده. چرا اطاعت پیامبر واجب است؟ چون خدا به اطاعت او فرمان داده. چرا اطاعت خدا لازم است؟ چون عقل می‌گوید؛ بنابر این، سرانجام پشتوانهٔ همه، عقل است. ما اگر می‌گوییم از امامان دوازده‌گانه‌علیهم‌السلام اطاعت کنید، سرانجام به دلیل

---

۱. حشر (۵۹)، ۷.
۲. نساء (۴)، ۵۹.

عقلی منتهی می‌شود؛ امّا اطاعت از دیگران به صرف این که ما خوشمان می‌آید، یا بیش‌تر جامعه آن را پذیرفته‌اند، چه دلیلی دارد؟! اتّفاق اکثریّت یا همهٔ مردم در زمان انبیا بر بت‌پرستی بود. آیا این اکثریت نزد خداوند اعتباری داشت؟ اگر معتبر بود، پیامبر چه حقّی داشت به توحید بخواند؟ بیش از ۹۹ درصد مردم عربستان بت‌پرستی می‌کردند. آیا این اکثریت نزد خداوند، اعتباری داشت؟! در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام غیر از او، همه بت‌پرست بودند. او به تنهایی تبری را برداشت و بت‌ها را شکست. چه حقّی داشت این کار را بکند؟ چرا از اکثریّت تبعیّت نکرد؟ علّت این است که اکثریّت، خود به خود هیچ اعتباری ندارد.

شبهه انگیزی در تقلید را آن‌قدر گسترش داده‌اند که غیر از تقلید در رفتار، تقلید در آرا و عقیده و فتوا را هم شامل شده و حتّی به تعبّدیات رسیده است، که متعبّد شدن به سخن پیامبر نوعی تقلید است. شما چرا به حرف پیامبر متعبّد می‌شوید؟! چرا به عقلتان عمل نمی‌کنید؟! پاسخ این است که اگر عقل، به واقع داوری قطعی داشته باشد، هیچ وقت خلاف حکم پیامبر نیست. در مواردی به تبعیت از حکم پیامبر ملزم هستیم که عقل راهی ندارد:

وَ یُعَلِّمُکُمْ مَا لَم تَکُونُوا تَعلَمُونَ.[1]

پیامبر خدا، چیزهایی را به شما می‌آموزد که خودتان نمی‌توانید بفهمید. این‌جا است که باید تعبّد کرد؛ امّا این تعبّد بی‌منطق و گزاف نیست؛ بلکه تعبّدی است که پشتوانهٔ عقلی و منطق دارد.

شیوهٔ اسوه‌پذیری از سیرهٔ امامان علیهم‌السلام در زمانهٔ غیبت

اکنون در زمانی هستیم که سلسلهٔ جلیلهٔ انبیا علیهم‌السلام پایان پذیرفته است و دیگر پیامبری نخواهد آمد و حتّی امامان معصوم علیهم‌السلام هم در دسترس نیستند و امام دوازدهم علیه‌السلام نیز در پردهٔ غیبت است. در این وضعیت، چگونه از آن‌ها الگو بگیریم و به رفتار آن‌ها تأسّی

---

۱. بقره (۲)، ۱۵۱.

کنیم؟ در این‌جا دو پرسش مطرح می‌شود: ۱. وقتی ما اسوه و الگو را نمی‌بینیم، چگونه به او تأسی کنیم؟ ۲. آیا رفتاری که در زمان امامان علیهم‌السلام انجام گرفته، برای این زمان نیز قابل تأسّی است؟ دربارهٔ پرسش اوّل باید گفت: تأسّی و اقتدابه طور مستقیم، میسر نیست؛ امّا غیرمستقیم، امکان دارد. شبیه این که انسان، شخصی را نبیند؛ ولی تصویر او را در تلویزیون مشاهده کند یا فیلم او را ببیند. وقتی ما به طور کامل بتوانیم سیمای امامان را از لابه‌لای آیات، روایات و تاریخ مجسّم کنیم، مرتبهٔ نازله‌ای برای ما حاصل می‌شود. گویا کسی را دیده‌ایم که اکنون حضور ندارد؛ ولی چگونگی رفتار او در حافظهٔ ما هست و از حافظه کمک می‌گیریم تا بتوانیم جای خالی او را پر کنیم.

پرسش مهم‌تر این است که تقلید، به وضع زمانی و مکانیِ الگو بستگی دارد. بعضی چیزها را در زمانی می‌شود عمل کرد؛ امّا در زمان دیگر امکان عمل ندارد. چون با آن زمان، هزار و چندصد سال فاصله شده، تقلید از آن‌ها اصلاً میسّر نیست و امروزه امکان عمل ندارد. فرض کنید آن زمان اسب سوار می‌شدند و با شمشیر می‌جنگیدند. حال اگر بخواهیم پیروی کنیم، باید در جنگ‌ها سوار اسب شویم و با شمشیر بجنگیم و این امکان ندارد.

کسانی شبهه‌هایی را القا می‌کنند که گاهی ممکن است از روی غفلت و نادانی، و گاهی از روی شیطنت باشد. ما حمل بر صحّت می‌کنیم و می‌گوییم: ان‌شاءالله این شبهه‌ها، همه از روی نادانی است و از روی غرض و مرض نیست. شبهه القا می‌کنند که چطور می‌شود از حضرت زهرا الگو گرفت؟! آن شیوهٔ زندگی ویژهٔ ۱۴۰۰ سال پیش بوده است و در زمانهٔ ما به هیچ وجه امکان عمل ندارد. زندگی سایر امامان علیهم‌السلام نیز برای زمان خاص و وضعیت اقلیمی و جغرافیایی خاص بوده است. در این زمان، وضع تغییر کرده و آن سیرهٔ زندگانی به هیچ وجه قابل تقلید و تأسّی نیست؛ پس این پرونده را باید بست.

در پاسخ به این پرسش باید گفت: قرآن کریم می‌فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.[1]

و در سیرهٔ رسول اللّه برای شما سرمشق نیکویی وجود دارد.

---

۱. احزاب (۳۳)، ۲۱.

با فرض این که ما از این آیه، اطلاق را بفهمیم، در همهٔ شؤون زندگی باید به رسول اکرمﷺ تأسّی کنیم و به فرض اگر از آیه هم استفاده نمی‌کردیم، از روایات متواتری که در **این زمینه وجود دارد می‌توانستیم این معنا را بفهمیم که باید به اهل بیت: تأسی کنیم.**

حال، در چه چیزهایی باید پیروی کنیم؟ پاسخ این پرسش با رعایت اختصار این است که در چند زمینه نیاز داریم تأسّی، تبعیّت و تقلید کنیم. یکی در زمینهٔ باورها و عقاید است؛ چون حتّی برخی از اعتقادهای ضرور نیز مقداری جنبهٔ تقلیدی دارد. بعضی از مسائل اعتقادی چون اصل خدا و توحید و نبوّت و اصل معاد را با براهین عقلی اثبات می‌کنیم و به تعبّد نیاز ندارد؛ ولی به بعضی مسائل باید معتقد باشیم؛ در حالی که عقلمان توان درک آن‌ها را ندارد؛ برای مثال، انسان بیندیشد تا برهان اقامه کند که وقتی آدم را در قبر گذاشتند، از او سؤالی خواهند کرد یا نه، عقل راه به جایی نمی‌برد. این‌جا یگانه راهش این است که ببینیم معصومانﷺ چه فرموده‌اند و بگوییم درست است. این‌جا سخن از أخذ علم از معصومﷺ است.

به هر حال، خدا بر ما منّت نهاده و منبع معتبری همچون سخنان و رفتار معصومانﷺ را در این‌جا قرار داده است؛ پس بخش اوّل، باورهایی است که ما باید از آن‌ها پیروی کنیم و موقعیت زمانی و مکانی نیز در آن‌ها تأثیری ندارد. هزار سال پیش‌تر خدا یکی بوده است، و هزار سال بعد هم خدا یکی خواهد بود. اعتقادات دیگر هم همین‌طور است. هر چیزی که دلیل متقن یا عقلی یا نقلی دارد، ثابت است و وضعیت زمانی، تغییری در آن ایجاد نمی‌کند؛ امّا اختلاف‌ها دربارهٔ ارزش‌ها بیش‌تر است. نظر ما این است که ارزش‌های کلّی اخلاقی ثابتند و در هیچ زمانی تفاوت نمی‌کنند. ظلم همیشه بد، و عدالت همیشه خوب است و چیزهایی از این قبیل. بله، بعضی از رفتارهای اخلاقی در موقعیت‌های گوناگون تفاوت می‌کنند؛ ولی این‌ها هم موازینی دارند؛ برای مثال، فرض کنید همه می‌گویند: راست گفتن خوب است؛ امّا بعضی جاها راست گفتن بد است. اگر راست گفتن سبب قتل انسان پاکی بشود، نباید راست گفت. دروغگویی بد است؛ امّا اگر باعث نجات جان پیامبری بشود، آن‌جا باید دروغ گفت و واجب است؛ پس این ارزش‌ها

کمابیش متغیّرند؛ امّا تغییرش بی‌حساب نیست. به سبب زمان نیست که تغییر می‌کند. اگر این ارزش‌های متغیّر را هم با ملاک‌هایش در نظر بگیریم، باز امور ثابتی خواهند بود؛ بنابراین به طور کلّی باورها و ارزش‌هایی را که عقل ما بدان‌ها نمی‌رسد، باید از وحی و حاملان و مبلغان وحی بگیریم. می‌ماند تاکتیک‌ها و روش‌های عملی که برای رسیدن به اهداف ارزشمند باید یاد بگیریم. فرض کنید می‌دانیم امنیت در جامعه باید برقرار بشود؛ امّا این که در هر وضعی چگونه باید امنیت را ایجاد کرد؛ این دستگاه امنیتی چگونه باید اداره شود؛ بودجه‌اش از کجا تأمین شود؛ چه کسی رئیس آن را تعیین کند؛ چه کسی آموزش بدهد، و صدها سؤال دیگر که به امنیت مربوط است، در حیطهٔ روش‌هامطرح می‌شود. حفظ امنیت جامعه، ارزشی قطعی است که باید به آن رسید؛ امّا از چه راهی باید به آن برسیم؟ **به طور مسلّم، زمان امامان: دستگاه‌های نیروی انتظامی به صورت امروزی** وجود نداشته است. آیا با عوض شدن وضع زندگی باید دستگاه‌های جدیدی بنیانگذاری شود؟ بیش‌تر مسائل حکومتی از این قبیل است. آیا باید بگوییم چون امیرمؤمنان علیه السلام هیچ وقت ارتش و نیروی انتظامی نداشت، ما هم نباید داشته باشیم؟ اگر بخواهیم حکومت اسلامی داشته باشیم، آیا این‌ها و وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دیگر را باید منحل کنیم؟! آیا معنای تأسّی در این‌جا این است؟ این پیچیده‌ترین بخش پرسش است.

یک بخش این مسأله، به مسائل فقهی و نظری تقلید در فقه مربوط می‌شود که چه چیزی حلال، و چه چیزی حرام است. چه چیز واجب، و چه چیز مباح است؛ امّا بخش دوم این مسأله، جنبهٔ مهمّ دیگری است؛ به ویژه آن‌جا که پایِ بعضی از مسائل تخصصیِ اجتماعی پیش می‌آید؛ به طور مثال، در مسائل سیاست بین‌المللی با کشورهای دیگر چگونه رابطه داشته باشیم؟ مثلا همین مسالهٔ فلسطین که امروز در جامعهٔ ما مطرح است. عدّه‌ای مسلمان، تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها از سوی کافران و یهودیان زندگی می‌کنند که تمام هستی خود را برای حفظ هویت اسلامی‌شان در طبق اخلاص گذاشته‌اند. نمونه‌هایش را در فیلم‌های تلویزیونی تماشا کرده‌اید. پیر و جوان و دختر و پسر و کودک، از هیچ چیز برای حفظ اصالت اسلامی خویش مضایقه نمی‌کنند. در این وضعیت

ما در جایگاه کشور مسلمان باید چه کنیم؟ نیرو و سرباز بفرستیم؟ اسلحه بفرستیم؟ پول بفرستیم یا باید به گونهٔ دیگری رفتار کنیم؟ این‌گونه مسائل ساده نیست تا بتوانیم براساس یک روایت یا یک رفتار خاص، پاسخ روشنی برای آن‌ها بیابیم. این‌جا به دو نوع کار علمی تخصّصی نیاز است: یکی به مسائل فقهی مربوط است، و در مرحلهٔ بعد، نوبت به تشخیص موضوعات می‌رسد. تشخیص موضوعات، کار تخصّصی دیگری است. فقیه هم می‌تواند سیاستمدار باشد؛ امّا هر فقیهی سیاستمدار نیست. تشخیص موضوعات سیاسی بر عهدهٔ فقیهی است که در مسائل سیاسی نیز تخصّص دارد. آیا این‌جا هم باید تقلید کرد؟ وظیفهٔ خویش را در برابر مسألهٔ فلسطین از چه کسی باید بپرسیم؟ آیا در رساله‌های علمیه نوشته شده که در برابر مسألهٔ فلسطین چه موضعی باید اتّخاذ کنیم؟ نه. آیا اگر فقیهی با کمال دقّت مسائل کلّی فقهی را حل کرده باشد می‌تواند وظیفهٔ ما را درست روشن کند؟! او احکام کلّی را استنباط می‌کند.

امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و مقام معظم رهبری حفظه‌الله دارای دو مقام هستند: هم فقاهت و هم سیاست. ایشان در عمل ثابت کرده‌اند که هم فقیه و هم سیاستمدارند. اکنون دنیا می‌داند پیرمردی که شصت سال در قم با فقاهت سر و کار داشت، سیاستمداران جهان را به زانو در آورد. وقتی حضرت امام‌ﷺ در حسینیهٔ جماران چهار کلمه سخن می‌گفت، رئیسِ جمهور امریکا برنامه‌اش را تعطیل می‌کرد و به سخنرانی امام گوش می‌داد تا ببیند امام چه می‌گوید. خودشان می‌گفتند: ما نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که این پیرمرد فردا چه خواهد گفت. این، دو مهارت و دو تخصّص است؛ امّا هر فقیهی این‌گونه نیست.

به برکت ولایت فقیه ما امروز می‌توانیم به امامان معصوم‌علیهم‌السلام (با واسطه) تأسّی کنیم. در دوران غیبت، رفتار ولیّ فقیه برای ما حکم رفتار امام معصوم‌علیه‌السلام را دارد منتها این رفتار، خود دارای دو بخش است: در مسائل فقهی، فقط فقاهت شرط است؛ امّا در مسائلی که تشخیص موضوع به تخصّص نیاز دارد، فقیه افزون بر فقاهت و عدالت و تقوایی که دارد، در آن مسائل باید مدیریت و تخصّص لازم را نیز داشته باشد تا بشود از او تقلید کرد؛ بنابراین در چگونگی تأسّی، همواره باید این اصل را در نظر بگیریم که بعضی از موارد به

اندازه‌ای مطلق، عام و روشن است که به اجتهاد نیاز ندارد و هرکس آن را ببیند و درک کند می‌تواند در همه جا آن روش را تقلید کند. به عبارت دیگر، آن رفتار، قید زمانی و مکانی یا قید دیگری ندارد. در این موارد، هرکس آن رفتار را ببیند می‌تواند از آن اقتباس، و در همه جا هم آن را اجرا کند؛ امّا در بعضی موارد، قید لُبّی وجود دارد. این‌گونه موارد به اجتهاد نیاز دارد. از اهل بیت علیهم‌السلام دربارهٔ احکام نماز، روزه و احکام دیگر شرع روایاتی رسیده است. بعضی افراد کج سلیقه می‌گویند: چرا رسالهٔ عملیه می‌نویسید؟! روایت امام صادق علیه‌السلام را در اختیار مردم قرار دهید تا خودشان به آن عمل کنند! غافل از این که هر روایت را باید از نظر سند، حیثیت صدور، جهت صدور، اطلاق و تقیید، عام و خاص و موارد دیگر سنجید. گاهی روایتی مخصّصِ روایت دیگری است. گاهی روایتی مجمل است و به مبیّن نیاز دارد. گاهی بین روایات تعارض پیدا می‌شود. در این موارد باید به کسانی مراجعه کرد که فقیه باشند و در این مسائل تخصّص داشته، بتوانند اجتهاد کنند. اجتهاد برای این است که در فهم روایات، موارد شبهه‌ای پیش می‌آید و روشن نیست که منظور امام علیه‌السلام چه بوده است. بعضی رفتارهایی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌شنویم، روشن است و به اجتهاد نیاز ندارد؛ امّا مواردی هست که به اجتهاد نیاز دارد و تشخیص آن کار فقیه است؛ بنابراین، همان‌طور که استفاده از گفتارهای اهل‌بیت علیهم‌السلام در بسیاری از موارد، به اجتهاد نیاز دارد، در مواردی اسوه پذیری از رفتارهای آن‌هانیز به اجتهاد نیازمند است. فقیه اسلام‌شناس باید معرّفی کند که شما در چه وضعی باید از آن رفتار پیروی کنید.

دلیل پیروی از عالمان و مراجع در زمانهٔ غیبت

در زمان غیبت که پیامبر و امام در دسترسمان نیست، چه وظیفه‌ای داریم؟ وظیفهٔ مردم را در زمان غیبت، تقلید از عالمان و مراجع دانسته‌اند. آن برهانِ عقلی که می‌گفت باید از انبیا پیروی کرد، این‌جا به کار نمی‌آید؛ چون آن‌ها انبیای معصوم بودند و یقین داشتیم که خطا نمی‌کنند؛ امّا مراجع تقلید که معصوم نیستند. این‌جا دلیل، بنای عُقلا است، نه دلیل عقلی. بنایِ عُقلا چیز گزافی نیست. این که عاقلان چنین بنایی دارند، باز هم پشتوانهٔ

عقلی دارد. این همان رجوع به عالِم است. ممکن است این عالِم در مواردی هم اشتباه کند؛ ولی بنای عقلی بر این است که در این‌جا تبعیت کنند؛ تبعیت از قول کسی که خبره است و بیش‌تر موارد را بهتر متوجّه می‌شود.

هیچ جامعهٔ انسانی راهی بهتر از این نمی‌یابد. در همه جا، مریض سراغ پزشک می‌رود. در هر جایی نظر بخواهند، به سراغ متخصّص می‌روند. خانه می‌خواهند قیمت کنند، سراغ معمار می‌روند. ساختمان می‌خواهند بسازند، سراغ مهندس می‌روند. این روش عُقلایی است و راه دیگری هم ندارد. وقتی هم مسائل دینشان را بلد نیستند، سراغ متخصّص این کار، یعنی فقیه می‌روند. حالا اگر احتمال بدهیم که این آقا هفتاد درصد می‌فهمد؛ یکی هشتاد درصد و دیگری نود درصد، شما کدام را بر می‌گزینید؟ عقل شما چه می‌گوید و روش عقلایی چیست؟ پاسخ این است که چون آدم دنبال حقیقت می‌رود، هرجا احتمال رسیدن به واقع باشد، آن را ترجیح می‌دهد. این است که رجوع به اعلم، خودش بنای عُقلایی است. این که می‌گوییم در فقه باید به فقیهی رجوع کرد که اعلم باشد، صرف تعبّد نیست؛ بلکه روش عاقلان همین است؛ پس ما حتّی در تقلید از عالم و مجتهد هم به هوس خودمان عمل نمی‌کنیم.

عدّه‌ای امروز می‌گویند: باید از افکار جهانی و فرهنگ غربی پیروی کنیم؛ چرا که آن‌ها صنایع پیشرفته‌تری دارند. این سخن چونان است که بگوییم باید از فرعون پیروی کنیم؛ برای این که اهرام را ساخته است و این همه صنایع و علوم دارد! بنی‌اسرائیل می‌گفتند: باید از فرعون پیروی کنیم؛ زیرا این همه ثروت دارد؛ ولی موسی حتّی یک دستبند طلا هم ندارد! دارایی او فقط یک چوب‌دستی است. چنین تقلیدی کودکانه، و بی‌منطق است. آیا صرف این که کسی ثروت دارد، دلیل می‌شود که از او تقلید کنند؟! صرف این که علوم مادّی پیشرفته دارند، دلیل می‌شود که معنویات و مصلحت انسان را بهتر بدانند و قوانین بهتری را وضع کنند؟!

بله، اگر خواستید هواپیمایتان را تعمیر کنید، بدهید آن‌ها تعمیر کنند؛ چون آن‌ها پیشرفته‌ترند. اگر سلاحی خواستید بخرید، از آن‌هایی بخرید که پیشرفته‌ترند و سلاح

بهتر تولید می‌کنند؛ امّا این که قانون آن‌ها از قانون اسلام بهتر است، چنین تقلیدی شایسته نیست؛ برای این که دلیل عقلی ندارد، و معتبر نیست. شما که برای ظواهر زودگذر دنیایی می‌خواهید از غربی‌ها تقلید کنید، این تقلید احمقانه است. ببینید کار امریکایی‌ها به کجا رسیده، و این منطق، دموکراسی، و حقوق بشری که از آن دم می‌زنند، خودشان را به کجا رسانده است؟! رئیس‌جمهورشان با تقلّب در چند رأی و صرفاً به دلیل این که چهار قاضی، در مقابل سه قاضیِ دیگر، از حزب جمهوری‌خواه هستند، اعتبار می‌یابد. همه گفتند که در انتخابات تقلّب کردند. سرانجام به دادگاه ارجاع شد و در آن‌جا چهار قاضی از حزب جمهوری‌خواه بودند که به هم حزبی خودشان رأی دادند! اعتبار حکومت امریکا به این است. حالا در مقابل، اگر گفته شود: کسی اعتبارش به این است که عملش از همه بیش‌تر است؛ چیزی برای خودش نمی‌خواهد و زندگی‌اش از همه ساده‌تر و به انبیا و اولیا نزدیک‌تر است، آیا این ملاک برتری نیست؟ با این حقوق بشری که از آن دم می‌زنند، ببینید با مردم فلسطین چه کرده‌اند که حتّی اروپایی‌ها هم از این همه قساوت و خونریزی به ستوه آمده‌اند و خودِ مردم امریکا هم ضدّ دولتشان اعتراض می‌کنند که آبروی ما را بردید. مردم آمریکا خجالت می‌کشند بگویند ما امریکایی هستیم. آن وقت ما از این‌ها تبعیت کنیم؟! ببین تفاوت از کجا تا کجا است. آیا تقلید از انبیا و اولیا و کسانی که به آن‌ها شبیه‌تر هستند، و نقطهٔ تاریکی در زندگی‌شان وجود ندارد، بهتر است یا پیروی از کسانی که سر تا پا به کثافت آلوده هستند و آلودگی‌های جنسی، اختلاس، دزدی، تقلّب در انتخابات و هزار آلودگیِ دیگر دارند؟ مگر رئیس‌جمهور سابق امریکا، پروندهٔ فساد جنسی نداشت؟ مگر رئیس‌جمهور فعلی، پروندهٔ اختلاس در شرکت‌ها و... ندارد؟ ما از این‌ها پیروی کنیم آن وقت بگوییم این دموکراسی، بدیل ندارد؟ چه دلیلی بهتر از حکومتِ ولایتِ فقیه؟ آیا این دموکراسی غربی با حکومت ولایی قابل مقایسه هست؟ آیا در زندگی حضرت امام‌ﷺ و امروز در زندگی جانشین صالحش، حتّی یک نقطهٔ سیاه سیاسی یا اخلاقی وجود دارد؟! آن وقت بگوییم حکومت آن‌ها بدیل ندارد! **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا**

نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ؛[1] *آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را کفران کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند.*

این کفران نعمت خدا است که آرزو کنیم حکومت ولایت فقیه برچیده بشود و به جایش همان دموکراسی غربی بیاید. اگر قدرِ نعمتِ خدا و این رهبران پاک و پاکدامن را ندانیم، آن وقت باید در انتظار کسانی امثال رهبران آلودهٔ اروپا و امریکا باشیم.

أَعاذَنَا اللّٰه و إِيَّاكُم.

۱. ابراهیم (۱۴)، ۲۸.

منشور محبّت و معرفت ۵

محبّت کافران و منافقان به پیشوایان باطل

معبودهای دروغین در آخرالزّمان

محبّت مؤمنان به خدا و اولیای خدا

لزوم فهم دقیق روایات مربوط به امام عصر علیه‌السلام

بررسی روایت عزوبت و گوشه‌گیری در آخرالزّمان

معنای انتظار فرج در آخرالزّمان

توطئهٔ دشمنان برای تسلّط بر شیعیان

محبّت کافران و منافقان به پیشوایان باطل

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعَذابِ. إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ وَ قالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنّا كَذلِكَ يُرِيهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النّارِ.[1]

ترجمهٔ آیات این است که بعضی از مردم، برای خدا همتایانی می‌گیرند و آن‌ها را همانند خدا دوست می‌دارند؛ امّا مؤمنان، عشقشان به خدا بیش‌تر از هر چیزی است. کسانی که ستم می‌کنند و معبودی غیر از خدا را برمی‌گزینند، هنگامی که عذاب را ببینند، خواهند دانست که نیرو فقط مخصوص خدا است و خدا شدیدالعذاب و سخت کیفر است. در آن هنگام، پیشوایان از پیروان خود بیزاری می‌جویند؛ کیفر الاهی را مشاهده می‌کنند و پیوندهایشان از هم گسسته و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود. پیروان در آن هنگام می‌گویند: «ای کاش ما هم بازگشتی می‌داشتیم تا از رهبران گمراهمان بیزاری می‌جستیم؛ چنان‌که آن‌ها امروز از ما بیزاری جستند». بدین ترتیب، خدا اعمال ایشان را به صورت حسرت‌زایی به آن‌ها نمایش می‌دهد و آن‌ها از آتش خارج شدنی نیستند.

این آیات شریف که پس از آیات توحیدی[2] قرار گرفته‌اند به کسانی اشاره می‌فرماید که از راه درست منحرف شده و به معبودهای دیگری گرایش یافته‌اند. ممکن است به نظر برسد منظور از «اتّخاذ انداد» این است که کافران، کسانی را در زمین به صورت شریک در

---

۱. بقره (۲)، ۱۶۵-۱۶۷.

۲. «وَ إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ.» بقره (۲)، ۱۶۳.

آفرینش اتّخاذ می‌کنند؛ ولی با توجّه به آیات بعدی، روشن می‌شود که این آیات هم مثل آیات پیشین و بیش‌تر آیات توحیدی قرآن، در مقام بیان توحید در خالقیت نیست؛ بلکه در مقام بیان توحید در ربوبیت تشریعی و تکوینی و توحید در الوهیت است. پس منظور از شرک و اتّخاذ اندادی که در این آیات ذکر شده، این است که بعضی از مردم، در مقام پرستش و اطاعت، کسانی را همتای خدا می‌شمرند و به آن‌ها به گونه‌ای علاقه‌مند می‌شوند که باید به خدا علاقه داشته باشند. در مقابلِ این گروه، محبّت مؤمنان به خدا شدیدتر از هرچیز است. میان مشرکان، دسته‌ای پیرو و دستهٔ دیگر پیشوا، و هر دو اهلِ ستم بوده، و از حدّ خودشان تجاوز کرده‌اند.

معبودهای دروغین در آخرالزّمان

محبّت و پرستش غیر خدا، به حسب اوضاع گوناگون زمانی و مکانی، در معبودهای مختلف تنزّل می‌یابد. در عصر ما که دوران آخرالزّمان است، مسائل از صورت فردی به صورت اجتماعی درآمده است و اگر پیش‌تر، فرد پرستیده می‌شد، امروزه جامعه و فرهنگ پرستیده می‌شود.

روحیهٔ خود کم‌بینی در بسیاری از کشورهای عقب‌مانده به این دلیل است که کشورهای غربی را از خود برتر می‌شمرند و خود را از نظر فکری، عملی، صنعتی و قدرتی، با آن‌ها قابل مقایسه نمی‌دانند؛ از این روی هرچه آنان بگویند، بی‌چون و چرا می‌پذیرند؛ قوانین آن‌ها را قوانین آرمانی می‌دانند؛ تزهایی را که آنان ارائه می‌دهند، بدون چون و چرا می‌پذیرند، و مسلک‌ها و روش‌های آن‌ها را به سرعت قبول می‌کنند. این اطاعت کورکورانه نیز نوعی پرستش و اتّخاذ انداد است با این تفاوت که گاهی اتّخاذ انداد، با چوب و سنگ، گاهی با جن و ملائکه، گاهی با انسان، و گاهی با جامعه و فرهنگ خاص است. آیا این عمل مسلمانان درست است: **إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**؛[1] *شرک به خدا، ظلم بسیار بزرگی است*. روزی خواهد آمد که تمام اعمال، فعّالیت‌ها و کوشش‌های رهبران و پیروان برایشان

---

۱. لقمان (۳۱)، ۱۳.

حسرت شود و دریابند که زحمات و رنج‌هایشان برای رسیدن به سعادت، همه در راه شقاوتشان بوده است. در چنین روزی هر دو دسته از یک‌دیگر برائت می‌جویند. رهبران، پیروان خویش را رها کرده، از آن‌ها می‌گریزند، و پیروان نیز که به شدّت خشمگین شده‌اند، چون می‌بینند که آن عالم، جای بیزاری جُستن نیست، می‌گویند: «ای کاش ما به دنیا برمی‌گشتیم تا در آن‌جا از آنها تبرّی و بیزاری جوییم». سرانجام، هر دو گروه در آتش هستند و هیچ‌کدام از آتش خارج نخواهد شد. آیا کسانی که خود را با کافران اروپا و امریکا همرنگ می‌کنند؛ مُدی را که آنان پدید می‌آورند، بدون چون و چرا می‌پذیرند؛ قوانینی را که ایشان وضع می‌کنند، بدون هیچ مخالفتی قبول می‌کنند و شیفتهٔ مکتب‌های سیاسی آنان را می‌شوند، با کسی که فرعون را خدا می‌دانست، تفاوتی دارند؟! وقتی به این افراد اعتراض می‌شود، می‌گویند: حق آن است که غربی‌ها می‌گویند. چیزهایی که در قرآن آمده است، به مراحل خاصّی از تاریخ مربوط می‌شود و به عصر حاضر ربطی ندارد. اینان، مصادیق همین آیهٔ شریفند که **وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ**...[1]

رابطهٔ اتّخاذ انداد، همان رابطهٔ اتّباع و تبعیت است. وقتی پیروان عذاب خدا را می‌بینند، از پیشوایان خویش بیزاری می‌جویند. هنگامی که روز قیامت دیدند سرنوشت آن‌ها عذاب ابدی است، هرچه پیروان از آن‌ها می‌پرسند که تکلیف ما چه شد؛ ما عمری را برای شما هورا کشیدیم و کف زدیم و مجسمه‌های شما را درست کردیم؛ عکستان را بوسیدیم، و بر دیوارها زدیم، جزای کارِ ما چه می‌شود، پیشوایان به آنان پاسخ می‌دهند که خودمان از سرنوشتمان خبر نداشتیم. در این هنگام است که پیوندها گسسته می‌شود و رابطهٔ رهبری و پیروان از بین می‌رود.

در آن روز، ابتدا پیشوایان کفر و ضلالت را، سپس پیروان آن‌ها را به جهنم می‌برند: **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ.**[2] پیروان آنان، به علّت منافع و

---

۱. بقره(۲)، ۱۶۵.

۲. «در روز قیامت، او پیشاپیش قومش خواهد بود و آن‌ها را به همراه خود وارد آتش می‌کند و چه ورودگاه بدی است آتشی که بر آن وارد می‌شوند.» هود (۱۱)، ۹۸.

سعادت خویش، رهبران خود را می‌پرستیدند تا آنان باری را از دوششان بردارند. اگر این رهبران، در دنیا کارهایی برای پیروانشان کرده‌اند، این فقط برای آزمایش خدا بوده و به اذن خدا این اختیار به رهبران آنان واگذار شده است؛ ولی در آخرت می‌فهمند که اشتباه بزرگی را مرتکب شده‌اند.

در این آیات، اسم عذاب، سه بار پشت سر هم تکرار شده است که یکی از آن‌ها شدیدالعذاب بودن خدا را بیان می‌کند. پیروی نکردن از خدا و دستورهای او، انسان را از سعادت محروم و به عذاب ابدی مبتلا می‌کند. ضرر این کار فقط محرومیت از سعادت دنیایی نیست؛ بلکه عذاب شدید آخرتی را به دنبال دارد.

نکتهٔ دیگر این است که وقتی پیروان، حقیقت پیروی خویش را که عذاب و قهر الاهی است می‌بینند، می‌گویند: ای کاش ما به دنیا باز می‌گشتیم تا از رهبران خود تبرّی بجوییم! روز قیامت صحنهٔ عجیبی است. کسی که یک عمر به دنبال کسی رفته تا او را سعادتمند کند، به عذاب ابدی دچار می‌شود. من در این‌جا نمی‌توانم مثال‌های عینی بزنم؛ امّا می‌توانید این نمونه را در ذهنتان تصوّر کنید: کسی به عشق یک نفر، عمری زحمت می‌کشد و زندگی می‌کند؛ برای او پول فراهم می‌آورد و خرج می‌کند؛ شب‌ها با یاد او به خواب می‌رود و روزها با یاد او از خواب بیدار می‌شود؛ در محلّ کار، با دوستانش دربارهٔ او صحبت می‌کند و می‌کوشد تا پیرو و همفکری مثل خودش برای او بیابد ؛ از مسلک او پیروی می‌کند؛ تمام دارایی خود را در راه هدف‌های او به کار می‌گیرد؛ عمری او را می‌پرستد و فقط اسم خدا را روی او نمی‌گذارد تا این که ناگهان جریان عوض می‌شود و از یک نشئه به نشئه‌ای دیگر می‌رود. وقتی آن شخص از جهان مادّی چشم می‌بندد، نگاهش به جهان آخرت باز، و آن‌جا متوجّه می‌شود عمری را که در آن، به کسِ دیگری غیر از خدا دل بسته و از او اطاعت کرده ، با ضرر و خسران تباه کرده است: *كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمٰالَهُمْ حَسَرٰاتٍ عَلَيْهِمْ*. آن وقت است که بسیار حسرت می‌خورد و بیزاری جُستن از او را آرزو می‌کند.

محبّت مؤمنان به خدا و اولیای خدا

درسی که از این آیات شریف می‌گیریم، این است که در اتّخاذ پیشوا و رهبر، از روی احساسات خام، به کسی دل نبندیم و خود را در اختیار او قرار ندهیم.

اگر قرار باشد انسان به کسی دل ببندد، باید به خدا دل ببندد؛ اگر قرار باشد از یاد کسی خرسند شود، باید از یاد خدا خرسند شود: **مَولَایَ بِذِکرِکَ عَاشَ قَلبِی**[1] اگر قرار باشد دلِ انسان با یاد کسی زنده شود، باید با یاد خدا زنده شود؛ اگر قرار باشد انسان پیرو محضِ شخصی بشود، باید پیرو اولیای خدا باشد؛ زیرا آنان از اشتباه معصوم و مصونند و خدا آنان را ضمانت کرده است.

کار نباید به جایی برسد که افرادی را با پیامبر و امام مقایسه کنیم و بگوییم بازده کارِ فلان شخص، بهتر از فلان امام معصوم علیه‌السلام بوده است. اگر قرار باشد تابع کسی باشیم، چرا تابع امام زمان علیه‌السلام، یا تابع کسی که امام زمان علیه‌السلام او را معیّن فرموده است نباشیم. آیا درست است انسان پیرو کسی شود که هیچ ضمانتی برای صحّت در افکار و عقاید و روشش وجود ندارد و در رفتارش نیز علایم اشتباه دیده می‌شود؟! هنگامی که انسان به کسی علاقه می‌یابد، محبّت و علاقه‌اش باعث می‌شود چشم و گوش او بسته شود و دیگر عیب‌ها و خطاهای او را نبیند: **حُبُّ الشَّیءِ یُعمِی و یُصِمُّ**.

حالا این پرسش پیش می‌آید که چه کسی صلاحیت این نوع محبّت را دارد. در پاسخ باید گفت: کسی صلاحیت این نوع محبّت را دارد که از اشتباه مصون باشد. اگر انسان احتمال بدهد کسی که مورد علاقهٔ او است، در کارهایی که انجام می‌دهد، اشتباه می‌کند، دیگر نباید از او پیروی کند؛ زیرا انسان باید از کسی پیروی کند که از اشتباه مصون باشد؛ چه رسد به این که به اشتباه کردن او یقین یابد.

وظیفهٔ ما این است که در درجهٔ اوّل، محبّت خدا را در دل داشته باشیم و از او پیروی کنیم، و در درجهٔ دوم، مطیع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشیم: **مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِیُطَاعَ بِإِذْنِ اللّٰهِ**،[2] و در

---

۱. «مولای من! با یاد تو قلبم زندگی و نشاط می‌یابد.» قسمتی از دعای شریف ابوحمزهٔ ثمالی از زبان مقدّس امام‌السّاجدین، حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام. (ر.ک: شیخ عباس قمی، **مفاتیح الجنان**، مناجات ابوحمزهٔ ثمالی، اعمال سحرهای ماه رمضان؛ علّامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۹۸، ص ۸۹، ح ۲، باب ۶)

۲. «هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که به فرمان خدا از وی اطاعت شود.» نساء (۴)، ۹۴.

درجهٔ سوم، از امامان معصوم که به امر خدا مطاع مطلق هستند، تبعیت کنیم: **یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ**[1]، و سر انجام، در عصر حاضر باید از کسی تبعیت کنیم که شبیه‌ترین مردم به امام معصوم علیه السلام است و به اذن او مرتبه‌ای از حکومت امام معصوم را دارا است. ما باید مرتبه‌ای از مراتب محبّتی را که به امام زمان علیه السلام داریم، به ولیّ فقیه و جانشین او نیز داشته باشیم؛ زیرا او جانشین امام زمان در دوران غیبت است ؛امّا چگونه می‌توان از کسی که با هیچ میزان و معیاری، لیاقت جانشینی امام معصوم را ندارد، اطاعت کرد.

لزوم فهم دقیق روایات مربوط به امام عصر علیه السلام

دربارهٔ وجود مقدّس ولیّ‌عصر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف روایات فراوانی وارد شده است که در اسناد و مضامین آن‌ها اختلافی دیده نمی‌شود؛ ولی در عین حال، فهم و معنای آن روایات برای انسان ابهام‌آمیز است. گاهی این ابهام‌ها در مسائل شخصی و وظایف سادهٔ فقهی ایجاد می‌شود که در این صورت مشکل چندانی را پدید نمی‌آورد و نهایتش این است که انسان، از حکم واقعی روایت محروم می‌شود و فقط به حکم ظاهری آن عمل می‌کند؛ امّا گاهی اختلاف فهم و برداشت نادرست از روایت، با سرنوشت جامعهٔ مسلمانان ارتباط می‌یابد.

متأسفانه در زمینهٔ روایات مربوط به دوران غیبت حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برداشت‌های نادرستی صورت گرفته است که این روایات از نظر سند و دلالت باید مورد دقّت و اجتهاد قرار گیرد. باید به این واقعیت تلخ اعتراف کنیم با این که به وجود مقدّس ولیّ‌عصر علیه السلام معتقدیم و ادّعای سربازی حضرت را داریم و خود را منتظر ظهور آن بزرگوار می‌دانیم، برای بررسی موارد جزئی این روایات، به اندازهٔ کافی نکوشیده‌ایم.

---

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و از پیامبر خدا و اولوالامر [= اوصیای پیامبر] پیروی کنید» نساء (۴)، ۵۹.

همهٔ ما از خردسالی در مجالس مذهبی، از گویندگان و خطیبان مطالبی را در زمینهٔ غیبت و انتظار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شنیده یا به کتاب‌هایی در زمینهٔ تاریخ امامان علیهم‌السلام برخورده‌ایم. در این میان، گاهی پرسش هایی به ذهنمان خطور کرده است؛ امّا به خودمان اجازه نداده‌ایم در برابر آن خطیب یا مرثیه‌خوان آن‌ها را مطرح کنیم؛ برای مثال، این سؤال برای ما پیش می‌آید که علّت قیام و کشته‌شدن حضرت سیدالشّهدا علیه‌السلام چه بوده است؟ آیا برای این بود که شفیع مسلمانان شود؟! چرا امام معصوم و بندهٔ شایستهٔ خدا برای شفیع بودن در قیامت باید کشته شود؟! پرسش‌های فراوانی از این قبیل در ذهن انسان مطرح می‌شود که پاسخ روشنی برای آن‌ها نمی‌یابد. بحمدالله در طول زمان، با افزایش سطح معلومات و با وجود عالمان و بزرگان دین، جواب بعضی از این پرسش‌ها داده شده است. گاهی روایتی را که واعظ می‌گوید، معانی دقیق‌تری دارد؛ ولی به آن معانی بی‌توجه است.

بررسی روایتِ عزوبت و گوشه‌گیری در آخرالزّمان

ما روایاتی دربارهٔ غیبت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان غیبت شنیده و خوانده‌ایم که در بعضی از این زمینه‌ها، نقاط ابهامی وجود دارد؛ برای مثال، نقل می‌کنند که در روایتی، دربارهٔ وظیفهٔ مردم زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام آمده است:

کُونُوا إِجلاسَ بُیُوتِکم؛

یعنی مثل پلاس در گوشهٔ اتاق بیفتید و از خانه بیرون نروید و به جامعه کاری نداشته باشید. آیا این امکان دارد که انسان با جامعه سر و کاری نداشته باشد و از خانه بیرون نیاید؟! روایات دیگری را نیز نقل می‌کنند که در دورهٔ آخرالزّمان، جبّاران و کافران بر مردم مسلّط می‌شوند، و زمین از فساد سرشار می‌شود. روایتی را نقل کرده‌اند که در این دوره اگر زن‌ها مار بزایند، از فرزند بهتر است. روایتی هم وجود دارد که در دورهٔ آخرالزّمان، عُزوبت و مجرّد ماندن حلال می‌شود؛ یعنی مردان نباید زن بگیرید؛ چون اگر بچه‌دار شدند، فرزندان ایشان دشمنِ دین می‌شوند و در زمین فساد می‌کنند و عواقبِ بدِ اعمالِ فرزندان برای پدران باقی خواهد ماند.

به فرض که سند این روایات صحیح باشد، آیا دستورهای شرعی تعبّدی هستند یا مطالب ارشادی؟ آیا این روایات به تمام اعصار آخرالزّمان از زمان غیبت امام زمان علیه السلام تا قیامت مربوط می‌شود؟ آیا حتّی عصر حضور پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نیز جزو این دوران بوده است؟ آیا در طول این قرون، در مکان‌هایی که مسلمانان زندگی می‌کرده‌اند، این مطالب صادق بوده است؟ آیا در دورهٔ آخرالزّمان، مؤمنان هم نباید بچه‌دار شوند؟! کافران به این حرف‌ها و اعمال اهمّیتی نمی‌دهند و اگر قرار باشد فرزندان مؤمنان، دشمنان دین شوند، کافران بهتر می‌توانند این کار را انجام دهند. در این صورت، نتیجهٔ بچه‌دار نشدن مؤمنان این می‌شود که نسل آنان منقرض شود. در صورتی که این روایات، صحیح باشند، روایاتِ مهمل و بیهوده‌ای هستند.

صرف‌نظر از سلسله روایات جعلی و دروغینی که به دست ما رسیده است، اگر روایات صحیحی نیز به دست ما برسد، به این ابهام مبتلا می‌شویم که منظور گوینده در فلان روایت چه بوده است و ما به چه اندازه می‌توانیم به عموم و اطلاق روایات تمسّک کنیم.

گاهی متأسّفانه کار به جایی می‌رسد که همین روایاتِ عمومیِ غیرمعتبر با مضامین عجیب و غریب، بر محکمات کتاب و سنّت حاکم، و بین مردم چنان شایع می‌شود که گویی آن محکمات فراموش شده یا اصلاً وجود نداشته است. چه بسا این روایات، سند معتبری نیز نداشته و در مضمون آن نیز اختلاف باشد؛ ولی با این حال، چنین روایاتی را ملاک عمل قرار داده، به آن‌ها استناد می‌کنیم و محکمات کتابِ سنّت را به فراموشی می‌سپاریم. اگر این اعمال در مسائل شخصی پیش بیاید، مشکل چندانی پدید نمی‌آورد؛ برای مثال در شک بین رکعت سوم و چهارم نماز؛ امّا بعضی از این روایات با سرنوشت حیات میلیون‌ها مسلمان پیوند می‌یابد و استفاده از هر دستهٔ آن‌ها، جامعهٔ مسلمانان را به شکل خاصّی درمی‌آورد.

فرض کنید اگر بخواهیم به این روایت عمل کنیم که در دورهٔ آخرالزّمان، عزوبت حلال است و مسلمانان نباید بچه‌دار نشوند، به واقع چه اتّفاقی خواهد افتاد. نتیجهٔ پیروی از این روایت این است که فقط نسل کافران باقی می‌ماند و نسل مسلمانان منقرض می‌شود. آیا

عقل ما نمی‌تواند تشخیص دهد که این سخن، کلام معصوم است یا نه؟! ما نباید این روایات را دستور شرعی و تعبّدی برای کلّ جامعهٔ اسلامی در دورهٔ آخرالزّمان در نظر بگیریم. این که در دورهٔ آخرالزّمان، مسلمانان نباید بچه‌دار شوند؛ نباید از خانه‌هایشان بیرون روند و نباید در مسائل اجتماعی جامعه شرکت کنند، عقیدهٔ بسیار نادرستی است. این عقیده نیز که انسان باید به انتظار ظهور امام زمان علیه السلام در گوشه‌ای بنشیند و فقط ذکر بگوید، عقیده‌ای انحرافی است.

دستورهای شرع، تابع مصالح اجتماعی است . این‌طور نیست که وقتی به شرع رسیدیم، عقل را در نظر نگیریم. بدون در نظر گرفتن عقل در فقه، هیچ مسألهٔ فقهی را نمی‌توان اثبات کرد. اگر فقیهان، بعضی از مسائل را تصریح نکرده‌اند، برای آن است که انسان می‌فهمد فلان روایت، به اصول عقلی استناد دارد. روایات و آیات فراوانی در زمینهٔ امر به معروف و نهی از منکر در قرآن آمده است که اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، بر مردم بلا نازل خواهد شد. دین از بین می‌رود و نماز و روزه بین مردم فراموش می‌شود. در این صورت، اعتقاد به این که چون دورهٔ آخرالزّمان است، باید از امر به معروف و نهی از منکر دست برداریم و در گوشهٔ خانه بنشینیم و فقط ذکر بگوییم، نادرست است. این عقیده که هرکسی باید دین خود را نگه دارد، عقیدهٔ اشتباهی است؛ زیرا اگر امر به معروف و نهی از منکر نبود، اسلام به من و شما نمی‌رسید. اگر تعلیم و ارشاد و اصلاح در اجتماع نمی‌بود، دین اسلام و جامعهٔ اسلامی باقی نمی‌ماند. آیا هیچ عقل سالمی می‌پذیردکه به چنین روایاتی عمل کنیم و سرنوشت میلیون‌ها مسلمان را با آن رقم بزنیم؟!

معنای انتظار فرج در آخرالزّمان

وظیفهٔ ما در زمان غیبت امام زمان علیه السلام این است که منتظر فرج حضرت باشیم که این انتظار، برترین عبادت است: **أَفضَلُ أَعمَالِ شیعَتِنا اِنتِظَارُ الْفَرَجِ**؛[1] *با فضیلت‌ترین اعمال*

---

۱. علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۵۱، ص ۱۵۶، ح ۱، باب ۹.

شیعیان ما انتظار فرج است. ثواب انتظار فرج امام زمان، از ثواب روزه گرفتن و نماز خواندن و جهاد کردن در راه خدا بیش‌تر است. مادربارهٔ این گونه روایات، فهم دقیق و کاملی نداریم. حتّی در مقام تحلیل این روایات، به این نتیجه می‌رسیم که برای امیدوار نگه داشتن مردم است. درست نیست که با وجود این همه ظلم در دنیا، از انتظار فرج امام زمان علیه السلام ناامید شویم: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ**؛[1] *آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آن‌ها رسید و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر وافرادی که با او ایمان آورده بودند، گفتند: «پس یاری خدا کِی خواهد آمد؟!» آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.*

در جایی دیگر آمده است:

> **حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ**؛[2] *تا آن گاه که رسولان مأیوس شدند و مردم گمان کردند به آنان دروغ گفته شده است. در این هنگام، یاری ما به سراغ آن‌ها آمد؛ پس آنان را که خواستیم، نجات یافتند و مجازات و عذاب ما از قوم گنهکار باز گردانده نمی‌شود.*

این احساس یأس و ناامیدی در امّت‌های قدیم نیز وجود داشته است. وقتی ما منتظر فرج امام زمان علیه السلام باشیم، در جامعه فعّالیت می‌کنیم. وقتی انسان مأیوس شود و گمان کند که از دستش کاری برنمی‌آید، با خیال راحت به مرگ تن می‌دهد. کسی در دنیا هدفدار زندگی می‌کند که منتظر فرج امام زمان ارواحنا فداه باشد.

راه استفاده از روایات این است که تمام روایات، و قراین آن‌ها را با دلیل، از نظر سند بررسی کنیم؛ یعنی این که صدر و ذیل روایت را مورد دقّت قرار دهیم و روایات مشابه

---

۱. بقره (۲)، ۲۱۴.

۲. یوسف (۱۲)، ۱۱۰.

دیگری را که در مقام و مکان دیگری وارد شده است، با آن تطبیق کنیم. مهم‌ترین اصل استفاده از روایات این است که محکمات را فدای متشابهات نکنیم. دو سلسله از محکمات وجود دارند که از نصِّ قرآن، نصِّ سنّت، روایت متواتر و روایات صحیح و دارای سند معتبر استنباط می‌شوند.ما باید در وهلهٔ اوّل، محکمات را بیابیم؛ سپس با توجّه به آن‌ها سراغ متشابهات روایات برویم.

توطئهٔ دشمنان برای تسلّط بر شیعیان

کدام آیه و روایت و کدام دلیل عقلی برای ما تجویز می‌کند که اگر مسلمانان دیگری زیر ستم بودند، به آن‌ها کاری نداشته باشیم؟! روایات فراوانی داریم مبنی بر این که اگر به مؤمن و مسلمانی خدمت، و نیاز او را رفع کنید، ثواب فراوانی خواهید داشت.

در سرزمین‌هایی چون فلسطین، افغانستان و عراق انسان‌ها کشته می‌شوند و به ناموسشان تجاوز می‌شود. با وجود این، کشورهای استعمارگر می‌گویند: دخالت نکنید! آیا روایتِ اعانتِ مظلوم محکم است یا آن روایت گوشه‌گیری که هیچ سند معتبری ندارد؟! این روایت باید ملاکِ تفسیر قرار بگیرد یا آن روایت؟! ما باید بیش‌تر به چنین روایاتی تمسّک جوییم تا اصول مسائل اسلام را بهتر درک و باور کنیم. دین، بر پایهٔ چنین روایاتی برپا شده و برای تحقّق بخشیدن به این روایات پدید آمده است. هرچه بیش‌تر دربارهٔ این روایات بیندیشیم، به فروع و مسائل جزئی دین بهتر خواهیم رسید؛ امّا وقتی شیپور را از سر گشادش بزنیم و محکمات یک روایت را رها کرده، سراغ جزئیات متشابه آن برویم، جامعه را به بزرگ‌ترین بلاها گرفتار خواهیم کرد. آن وقت است که شیطان بدون هیچ زحمتی به اهداف پلیدش می‌رسد. این راه، برای دشمنان اسلام بهترین راه تسلّط بر مسلمانان است.

اعتقاد به قضا و جبر، مطلبی است که شیاطین بزرگ میان اهل سنّت رواج داده و از آن، نتیجهٔ خوبی گرفته‌اند. اهل تسنّن اعتقاد دارند: اطاعت از هر کسی که سلطان باشد، واجب است. حتّی تصریح می‌کنند اگر سلطانی که خواهان عدالت است، ضدّ سلطانی دیگر که در حال حکومت بر مسلمانان است، قیام کند، قیامش گناه است و باید در مقابل

مبارزهٔ حق‌طلبانهٔ او ایستاد و او را کُشت؛ ولی اگر همان سلطان بر مردم تسلّط یافت، آن موقع اطاعتش بر مردم واجب می‌شود؛ یعنی همان کسی که تا دیروز قتلش بر مردم واجب بود، اطاعتش بر مردم واجب می‌شود. وقتی این اعتقاد را بین عوام اهل سنّت رواج دادند، سلطان را به راحتی فریفته، او را می‌خرند و مردم نیز اطاعت از سلطان را امری واجب می‌دانند.

اگر استعمار بخواهد بر اهل تشیّع نیز مسلّط شود، بهتر از ترویج روایات ناصحیح و برداشت نادرست از روایات صحیح نقشه‌ای نخواهد یافت؛ در نتیجه، نسل آیندهٔ شیعه نسل کافر و فاسقی خواهد بود و از آموزه‌ها و معارف دینی محروم خواهد شد و هیچ عاملی برای مقاومت آنان در جامعه وجود نخواهد داشت. پشتیبان همهٔ این انحراف‌ها، اسرائیل، انگلیس، امریکا و ابلیس است؛ ابلیسی که همیشه وجود داشته، تا پایان دنیا نیز وجود خواهد داشت. اصل چنین روایتی هیچ پایه و اساسی ندارد یا اگر هم وارد شده، به صورت معنای موقّت و احتمالی بوده است.

نتیجه می‌گیریم که اهل علم، در فهم درست اصول مسائل اعتقادی که به طور طبیعی به هدف خلقت و تشریع مربوط می‌شود و نیز در ارائهٔ درست مسائلی که جنبهٔ اصولی در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد، وظیفهٔ خطیری بر عهده دارند و نباید نیرو و عمرشان را در بررسی بعضی از مسائلی که مورد نیاز مردم در زندگی نیست، صرف کنند. اگر انسانی نتواند اثبات کند که تسبیحات اربعه در نماز یک مرتبه است یا سه مرتبه، در جامعه اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ امّا آیا نباید در مقابل ظلم مقاومت کرد؟ آیا نباید اسلام راستین را در سطح جامعه و جهان ترویج کرد؟! آیا در برابر فساد و فتنه‌انگیزی مفسدان و جباران عالم، مسؤولیتی نداریم؟ این پرسش‌هایی است که اگر پاسخ آن‌ها را درست درک نکنیم، سرنوشت جامعه تغییر می‌کند. اگر کسی ببیند خون‌های مسلمانان به زمین ریخته، و به ناموس آنان تجاوز می‌شود و در عین حال کاری انجام ندهد، او نیز در این جنایات شریک خواهد بود. اگر قرار بود در طول دفاع مقدّس، تسلیم صدام و دیگر کشورهای استعمارگر بشویم، این همه کشته و زخمی و اسیر نمی‌دادیم. اسلام با هشت سال جنگ تحمیلی، بار دیگر در ایران احیا شد. کشورهای ابرقدرت با هم متّحد شده‌اند و می‌خواهند

با تبلیغات گستردهٔ خود با اسلام مقابله کنند. کشورهای استعمارگر، کشور ایران را راحت نمی‌گذارند. این کشورها به تدریج افراد ناآگاه ایران را می‌فریبند تا به اهداف شوم خود برسند؛ ولی بحمداللّه اکثر قریب به اتّفاق مردم ایران، مسائل را به خوبی درک می‌کنند و از این توطئه‌ها فریب نمی‌خورند.

اگر امروز امریکا به افغانستان و عراق حمله می‌کند، برای این است که بتواند راه‌های نفوذ به ایران را بیابد و حمله‌ای چند جانبه را با طرح و برنامه‌های قبلی ضدّ ایران به پا کند و به قول خودشان قضیهٔ ایران را تمام کنند؛ البته خدا هیچ‌گاه نمی‌گذارد خون‌های پاکی که مردم ایران برای اسلام داده‌اند، پایمال شود: **یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ یَأْبَی اللّٰهُ إِلّٰا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ**؛[1] *کافران می‌خواهند نور خدا را با نفس تیره و گفتار جاهلانهٔ خویش خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را به منتهای ظهور و حدّ اعلای کمال برساند؛ هرچند کافران ناراضی و مخالف آن باشند.* او خدایی است که رسول خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا آن را بر همهٔ ادیان عالم برتری دهد؛ هرچند مشرکان ناخشنود و مخالف باشند. اینان با نقشه‌های پیشین به ما پیشنهاد می‌کنند مصالحه و همکاری کنیم؛ زیرا از جنگ کردن با ما هراس دارند که مبادا در جنگ با ما دوباره شکست بخورند و کشور ایران به صورت قدرت دیگری در دنیا مطرح شود و دنیا به آن توجه ویژه‌ای بکند.

ما به عصمت و امام معصوم معتقد هستیم؛ ولی لازم است این فهم را تعالی بخشیم. باید اسلام و حکومت حق را در جهان گسترش داد تا مردم جهان حکومت حق را ببینند و بر ایشان حجت تمام شود. ما باید اصل بینش اسلامی را دربارهٔ جنگ و جهاد و توسعهٔ اسلام بپذیریم تا بتوانیم مسائل دیگر را در پرتوِ آن حل کنیم؛ ولی با یک روایت بی‌سند توقع داریم همهٔ این مشکلات حل شود. نداشتن فهم درست و دقّت کافی در مسائل دینی، از ضررهایی که دشمنان به اسلام می‌زنند، کم‌تر نیست.

---

۱. توبه (۹)، ۳۱.

منظومهٔ ولایت ۱

ضرورت تبیین عُقلانی ولایت

فتنه‌پذیری ایمان در آخرالزّمان

ابعادگستردهٔ ولایت

مراتب ولایت

آثار ولایت

۱. رضایت به تدبیر الاهی

۲. رهیدگی از هر حزن و هراس

رابطهٔ ولایت خدا با ولایت معصومان علیهم‌السلام

رابطهٔ محبّت با ولایت

فضیلت تولّا و تبرّای خالصانه

راه‌های تقویت رابطهٔ ولایی با امام زمان ارواحنافداه

۱. تقویت رابطهٔ عارفانه

قلب امام زمان، تجلّی‌گاه خواست خدا

۲. اظهار محبّت خالصانه

۳. برقراری رابطهٔ عاشقانه

ضرورت تبیین عُقلایی ولایت

به بهانهٔ این ایّام مبارک، چه خوب است بکوشیم دربارهٔ بعضی از معارف اهل بیت علیهم‌السلام بحث و گفت و گو کنیم و از خدا بخواهیم که در پرتو انوار اهل‌بیت علیهم‌السلام، معرفت و محبّت ما را به خود و اولیای خودش افزون‌تر کند. روابط ما با اهل‌بیت علیهم‌السلام با مفاهیمی از قبیل امامت، ولایت، مودّت، محبّت، تشیّع و مفاهیمی از این قبیل مطرح می‌شود.

الحمدللّه ما مشمول بزرگ‌ترین نعمت‌های خدا، یعنی ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام هستیم؛ در قلب به آن‌ها عشق می‌ورزیم، و مودّت و محبّت خود را به اهل‌بیت علیهم‌السلام در عمل ظاهر کنیم. همهٔ این‌ها درست است؛ امّا این ارتباطات چگونه باید تقویت شود، و تقویت این ارتباط مقدّس چه تأثیری بر سعادت ما می‌نهد و چه جایگاهی در مجموعه معارف اسلامی دارد؟ می‌دانیم معارفی که خدای متعالی به وسیلهٔ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل فرموده، مجموعهٔ هماهنگ، منسجم و متناسبی است که هرکس بیش‌تر با این معارف آشنا باشد، ارتباط و انسجام و هماهنگی آن‌ها را بهتر درک می‌کند. جایگاه ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام میان مجموعهٔ معارف اسلامی کجا است؟ چطور است که انسان اگر این ولایت را داشته باشد، به کمال و مقام‌های عالی می‌رسد و اگر نداشته باشد، از کمالات و مقام‌ها محروم می‌شود. ولایت در حرکت تکاملی انسان، دارای چه جایگاه و نقشی است؟

روایات عجیبی دربارهٔ ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد شده است؛ روایاتی فراوان در ستایش کسانی که دارای این ولایت هستند و نیز روایاتی کوبنده در سرزنش کسانی که از این نعمت محرومند. همهٔ ما کم و بیش این روایات را شنیده‌ایم و به آن‌ها معتقدیم؛ امّا امروز زمانه‌ای است که باید دربارهٔ معارف و اعتقادات بیش‌تر حسّاس باشیم. شاید در همین زمان نیز قشرهایی از مردم هستند که با شنیدن یا خواندن چند روایت در فضایل

اهل‌بیت علیهم‌السلام عقیده‌شان محفوظ می‌ماند؛ بارشان را می‌بندند واز گمراهی نجات می‌یابند. گاهی بایک روایت که گوینده‌ای روی منبر بخواند، دل‌هایی پاک به عالم بالا پرواز می‌کنند و چنان ارتباط معنوی می‌یابند که ما از آن محرومیم؛ ولی به‌هر حال، برای نسل معاصر و آیندهٔ جامعه، به ویژه روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی باید کوشید تا این مسائل مستدل‌تر، قابل فهم‌تر و عقلانی‌تر مطرح شود.

امروز زمانه‌ای است که گرایش فکری روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های دنیا به این سمت حرکت می‌کند که جز مادّه و مادیّات چیزی را نپذیرند. اگر گاهی نیز از دین و معرفت و ایمان به عالم غیب و ملکوت صحبت می‌شود، آن را تعبیرهای شاعرانه‌ای تلقّی و گاهی نیز تصریح می‌کنند که زبان دین، زبان شعری و زبان اسطوره است و آن‌چه واقعیت دارد، همین عالم مادّی است. کسانی که دین را این‌گونه تلَقی می‌کنند، وقتی از مقام‌های اولیای خدا، کرامت‌ها، فضایل و ارتباطشان با ملکوت عالم و ملائکه صحبت می‌شود، آن را غیرواقعی و فقط حالت خاصّ شاعرانه می‌دانند؛ همانند شاعری که در حالتی رؤیایی قرار می‌گیرد و در وصف کرهٔ ماه با آن که کره‌ای سنگی و سیاه است و هیچ ارزش و جمالی ندارد، شعرها می‌سراید و زیبایی‌ها می‌شمارد. مادّیگرایی، گرایشی همگانی است که روز به روز در دنیا فراگیرتر نیز می‌شود: **وَ قٰالُوا مٰا هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا نَمُوتُ وَ نَحْيىٰ وَ مٰا يُهْلِكُنٰا إِلَّا الدَّهْرُ**[1]؛ *اینان می‌گویند: چیزی جز همین زندگی دنیایی ما درکار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی دیگر جای آن‌ها را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار، ما را نابود نمی‌کند.* امروزه این عقیدهٔ باطل، به گرایشی علمی و فلسفی تبدیل شده است.

در سوی دیگر، درون جامعهٔ مسلمان اهل ولایت، ساده اندیشانی پیدا می‌شوند که حتّی برای روایات غیر معتبر و بدون سند نیز توجیه‌هایی درست می‌کنند و به چیزهایی معتقد می‌شوند که هرگز قابل توجیه و تبیین نیست. طبیعی است که اگر پای بحث و مناقشه‌ای به میان آید، شکست می‌خورند. ما معتقدیم که باید حقایق دینی را بر پایه‌هایی محکم استوار کنیم و بکوشیم از خود آیات و روایات نکته‌هایی استنباط کنیم که

---

۱. جاثیه (۴۵)، ۲۴.

این معارف را مستدل‌تر و محکم‌تر سازد. طوری نباشد که وقتی از ما دلیل مطالبه کنند، در مرحلهٔ آخر، به روایت غیرمعتبری برسیم که گوینده‌ای، از کتابی مجهول نقل کرده است. چنین امری برای آینده خطرناک است؛ البتّه ممکن است آن مطلب فی حدّ نفسه مطلب درستی باشد؛ امّا صفت هرچیز دلیل اعتبارش نیست. مبنای اعتقادات ما نباید روایات مجهول، ضعیف و از کتاب‌های ناشناخته باشد. باید در مطالب دقّت کنیم و استدلال‌هایی محکم برای عقایدمان بیابیم.

فتنه‌پذیری ایمان در آخرالزّمان

ما باید در این بُرههٔ حسّاس و سرنوشت‌ساز، میان این دو گرایش افراط و تفریط گونه، مشی مستقیم، معتدل، عاقلانه و حکیمانهٔ عمیق علمی را اتّخاذ کنیم که هم برای خودمان و هم برای نسل معاصر و هم آیندگان مفید باشد و بتواند از مرزهای عقیدتی و ایمانی مردم محافظت کند. عقیده و ایمان در این زمان، در معرض خطرهای جدّی قرار گرفته است؛ همان‌طور که چنین فتنه‌هایی را برای دوران آخرالزّمان پیش‌بینی فرموده‌اند:

يُصبِحُ الرَّجُلُ مُؤمِناً وَ يُمسِي كَافِراً؛[1]

مردم در آخرالزّمان در صبح‌گاهان مؤمنند و در عصرگاهان بی‌ایمان و کافِر می‌شوند.

امروز همان روزگاری است که ایمان‌ها خیلی راحت از دست می‌رود. به تقویت ایمان باید اهمیت داد. باید زحمت کشید؛ باید فکر کرد؛ استدلال کرد؛ کتاب‌ها خواند وبحث کرد. ارزش این مسائل از مسائل طهارت و نجاست، غسل و تیمم و وضو کم‌تر نیست.

اگر جا دارد دربارهٔ مسائل طهارت، صدها کتاب با حجم چند صد صفحه‌ای نوشته، و میلیون‌ها ریال صرف نشر آن‌ها شود و صدها برابر آن برای تجهیز و تشکیل درس و کلاس به کار رود؛ البتّه سزا است که دست کم چیزی شبیه آن برای عقاید که ریشهٔ همهٔ این‌ها به شمار می‌رود، در نظر گرفته شود.

---

۱. عن ابی‌عبداللّه‌علیه‌السلام قال: «إنَّ العَبدَ يُصبِحُ مُؤمِناً وَ يُمسِي كَافِراً و يُصبِحُ كَافِراً و يُمسِي مُؤمِناً...». علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۶۹، ص ۲۲۵، باب ۳۴، ح ۱۷

ابعاد گستردهٔ ولایت

حال بنگریم که اعتقاد ما به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام چگونه است؟ آیا منظور از ولایتی که از آن دم می‌زنیم و آن را مؤثّرترین عامل در تکامل معنوی انسان می‌دانیم، فقط مسأله‌ای تاریخی است؟! آیا منظور از ولایتی که در روایات، این همه بدان اهمّیت داده و در ادبیات و اشعار ما نیز فراوان بر آن تأکید شده، همین است که بگوییم علی و اولاد معصوم او علیهم‌السلام جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند یا این‌که مسألهٔ ولایت، فراتر از هر مسألهٔ تاریخی است و این حقیقت را در بر دارد که کلام اهل بیت علیهم‌السلام همچون کلام خدا و کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما حجّت است، و چون کردار و گفتار ایشان حجّیت دارد، باید با ایشان در عمل هم عهد و هم‌پیمان شویم و به سیره‌شان عمل کنیم؟

در پاسخ باید گفت که مسألهٔ ولایت، از همهٔ این امور نیز بالاتر و جدّی‌تر است. از دیدگاه قرآنی و روایی، این مطلب قطعی است که سخنان اهل بیت علیهم‌السلام برای ما حجیّت دارد و باید بدان عمل کنیم؛ امّا مسألهٔ ولایت و موالات در بردارندهٔ حقایقی بس والاتر است.

در عصر ما، به دلیل اهمیّت یافتن مسائل سیاسی اسلام که بخش مهمّی از معارف اسلامی را تشکیل می‌دهد، بُعد خاصّی از مفهوم ولایت بیش‌تر مورد تأکید واقع شده است که همان مسألهٔ سیاست و امامت امت و به تعبیر دیگر، بُعد سیاسی ـ اجتماعی مفهوم ولایت است.

در روایتی از امام محمّد باقر علیه‌السلام آمده است:

بُنِیَ الإسلامُ عَلی خَمسٍ: الولایَةُ والصَّلاةُ و الزَّکاةُ و الصَّومُ والحجُّ وَ لَم یُنادِ بِشیءٍ مَا نُودیَ بالولایةِ یَوم الغَدیرِ.[1]

بنای اسلام بر پنج پایه استوار شده است: ولایت و نماز و زکات و روزه و حج، و به چیزی با فضیلت‌تر از ولایت در روز غدیر دعوت نشده است.

ولایتی که در این روایت مطرح شده، نه فقط به معنای دوست داشتن که به معنای

---

۱. علامه مجلسی، **بحار الانوار**، ج ۶۸، ص ۳۳۲ باب ۲۷، ح ۸.

پذیرفتن حقّ حاکمیت و حکومت الاهی است؛ حقّی که پس از خداوند برای پیامبر اکرمﷺ و اهل بیت‌علیهم‌السلام و نایبان و والیان ایشان، به اذن خداوند ثابت است.

پذیرش ولایت در این‌جا بدین معنا است که عقیده داشته باشیم اهل بیت‌علیهم‌السلام از سوی خداوند، بر امّت اسلامی حقّ ریاست و حاکمیت داشته‌اند و دارند و از همین روی در جهت برقراری حکومت اسلامی همواره کوشیده‌اند. ما نیز وظیفه داریم راه ایشان را ادامه داده، زمینه را برای حکومتِ امام معصوم یا جانشین و نایب او، یعنی ولیّ‌فقیه جامع شرایط فراهم سازیم و در راه پابرجایی نظام ولایت فقیه که استمرار ولایت معصومان‌علیهم‌السلام است بکوشیم؛ امّا حقیقت ولایت از این هم فراتر و گسترده‌تر است. با بررسی روایات مربوط به ولایت در می‌یابیم که بُعد سیاسی ـ اجتماعی ولایت فقط یکی از ابعاد مفهومِ گستردهٔ ولایت است؛ مفهومی ژرف که همچنان جا دارد موضوع پژوهش‌هایی گسترده و کاربردی قرار گیرد.

مراتب ولایت

مفهوم ولایت که در قرآن کریم و روایات به صورت‌های گوناگونی مطرح شده است، گاهی به ولایت اهل بیت‌علیهم‌السلام اختصاص دارد و گاهی درباره ولایت هر ولیّ خدا و هر مؤمن صالح است. به عبارت دیگر، یک ولایت اللّٰه داریم: **أَلاَ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ**.[1] کسانی که خود را تحت ولایت اللّٰه قرار می‌دهند، متقابلاً خدا هم ولایت آن‌ها را بر عهده می‌گیرد: **اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا**.[2] هرکسی که ولیّ خدا شد، خدا هم ولیّ او است. این ولایت، رابطه‌ای طرفینی بین مؤمنان و خداوند است. مؤمن ولیّ خدا، و خدا هم ولیّ مؤمن است. این ولایت، در رابطهٔ انسان با خدا وجود دارد. دنبالهٔ ولایت خدا، ولایت رسول اللّٰهﷺ و ولایت اهل بیت‌علیهم‌السلام است. وقتی می‌گوییم: ولایتی که برای خدا هست، برای پیغمبرﷺ و اهل بیت‌علیهم‌السلام نیز وجود دارد، منظور فقط حکومت نیست؛ بلکه تمام شؤون

---

۱. یونس(۱۰)، ۶۲.
۲. بقره(۲) ۲۵۷.

ولایت را در بر می‌گیرد؛ البتّه در شعاع ولایت خداوند، مسألهٔ حکومت نیز مطرح می‌شود؛ چون خدا است که حاکم و قانون را تعیین می‌کند. بدین ترتیب، حکومت، یکی از شؤون ولایت اللّه است.

ولایتی که به خدا، پیغمبرﷺ، امیرمؤمنان و دیگر امامان معصومعلیهم‌السلام نسبت داده می‌شود، مفهومی است که تشکیک مراتب دارد. مرتبهٔ اعلا و ذاتی آن، برای خداوند متعالی، و مرتبهٔ بعدی آن ویژهٔ رسول اللّهﷺ و مراتب بعدی آن برای امامانعلیهم‌السلام ثابت است؛ امّا حقیقت این ولایت چیست؟ رابطه بین خدا و بنده، رابطهٔ عبودیت و ربوبیت است. اگر ما این رابطه را با اختیار خود پذیرفتیم و در عمل تحقّق بخشیدیم، آن وقت رابطه‌ای متشابهة الطّرفین تحقّق می‌یابد که ما ولیّ او می‌شویم و او نیز ولیّ ما می‌شود؛ امّا اختیار این رابطه به دست من و شما است. ما باید با اختیار خودمان این رابطه را برقرار و تقویت کنیم. رابطهٔ عبودیت و ربوبیت، امری تکوینی است. چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، خدا خدا است و ما هم بنده‌ایم؛ امّا ولایت تشریعی، رابطه‌ای اختیاری است که ما باید بپذیریم؛ یعنی بگوییم خدایا! ما بپذیرفتیم که تو خدا هستی و ما بنده‌ایم. حال چگونه باید این معنا را تحقّق بخشیم؟

آثار ولایت

اگر رفتار ما با خدا چنان باشد که ربوبیت او و عبودیت ما اقتضا می‌کند، رابطهٔ ولایت بین فرد و خدا برقرار می‌شود. ولایت و ربوبیت الاهی، چه چیزی را اقتضا می‌کند؟

۱. رضایت به تدبیر الاهی

ربوبیت او یعنی این‌که او صاحب اختیار همه چیز ما است. مالک وجود ما، مالک حیات ما و مالک هرچه به ما داده است. اگر رابطهٔ ما با خدا این چنین باشد که خدا را مالک و صاحب اختیار هر چیزی بدانیم و تدبیر خودمان را به دست او بسپاریم، در سایهٔ ولایت تشریعی او قرار گرفته‌ایم؛ البتّه رسیدن به این مقام والا که آدمی تدبیر امورش را به خدا بسپارد؛ به تقدیر و قضای او راضی باشد؛ به او توکّل کند و فقط از او کمک بخواهد؛ او را

مدبّر زندگی خود بداند؛ او را اصل و صاحب اختیار همه چیز بیابد و تشریع‌ها و دستورهای او را بپذیرد و عمل کند، یک سلسله معارف عمیق را می‌طلبد. رسیدن به این مقام، مراتب گوناگونی دارد. هرکسی برحسب استعدادهایی که دارد، با سرعت یا کندی می‌تواند این راه را کم و بیش بپیماید. به هر حال، ده‌ها سال طول می‌کشد تا استعداد و قابلیت هرکسی در این مسیر به فعلیت برسد و از مصادیق اولیاء اللّه شود.

۲. رهیدگی از هر حزن و هراس

یک اثر ظاهری ولایت که هرکسی براساس آن می‌تواند هم خود را و هم دیگران را بیازماید، این است: **لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ**؛[1] *برای اولیای خدا، هیچ خوف و حزنی نیست.*

این خاصیت ولایت است که بر اثر آن، بنده، خودش را مالک چیزی نمی‌داند تا بترسد که آن را از دست بدهد. بنابر دیدگاه ولایی، همه چیز مال خدا است. حتّی جان هم مال او است. اگر از دست من رفت، برود. مال او رفته، مال من که نبوده است. همهٔ شؤون زندگی انسان را در بر می‌گیرد. اگر بین خود و خدا، هم در اعتقاد و هم در عمل، رابطهٔ عبودیت و ربوبیت برقرار کنیم، هیچ جایی برای نگرانی باقی نخواهد ماند: **إِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ**؛[2] *آنهایی که ربوبیت اللّه را پذیرفتند و در این راه پایمردی کردند و در عمل نیز برگفته و اعتقاد و ایمانشان پابرجا ماندند، هیچ ترس و اندوهی در دنیا و آخرت نخواهند داشت.*

کسی که خدا را خدا می‌داند، دیگر هیچ باکی ندارد که از او تعریف یا او را سرزنش کنند؛ چرا که وجود او مال خودش نیست. از مملوک خدا تعریف می‌کنند که به خدا مربوط است. اگر مرا سرزنش کنند و به جا باشد، به علّت این بوده که نقصی داشته‌ام، و عبودیتم ضعیف بوده است. در این صورت، باید نقصم را برطرف کنم؛ امّا اگر بی‌جهت نکوهش کنند، به

---

۱. یونس(۱۰)، ۶۲.

۲. احقاف(۴۶)، ۱۳.

من ربطی ندارد. من که ملک خودم نیستم. مال خدا هستم و اینان ملک خدا را نکوهش می‌کنند. مثل این‌که کسی به شما بگوید: دیوار خانهٔ فلانی کج است. خوب باشد. به من چه ربطی دارد؟ من که مال خودم نیستم. اگر کسی را سرزنش کنیم که چشمش فلان و ابرویش فلان است، مخلوقی از مخلوقات خدا است که درباره‌اش صحبت می‌کنیم. به ما ربطی ندارد. مفهوم تملّق در زندگی چنین کسی مصداق نمی‌یابد. برای چه کسی تملّق بگوید. فقط خدا است که همهٔ خواسته‌ها و نیازهای او را باید تأمین کند. وقتی همه چیز به دست او است، پس برای چه کسی سر خم کند؟ مگر دیگران چه دارند که خدا ندارد؟! خلاصه، آثار ولایت خدا چنان گسترده است که همهٔ امور و شؤون زندگی آدمی را در بر می‌گیرد.

رابطهٔ ولایت خدا با ولایت معصومان علیهم‌السلام

ولایت اللّٰه بر ولایت رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌تابد. اهمّیت مقام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما به میزان رابطه‌ای است که با خدا دارد. ولایت رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله حساب جداگانه‌ای ندارد؛ بلکه شعاعی از همان ولایت اللّٰه است. رسول را می‌خواهیم و دوستش می‌داریم؛ چون فرستادهٔ محبوب اصلی ما است؛ چون آینهٔ او است. مگر می‌شود کسی محبوبش را بخواهد، امّا جلوه‌گاه و مرآتش را نخواهد؟ محبّت به خدا و رسول، دو محبّت نیست؛ بلکه محبّت به رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله همان محبّت اللّٰه است که در آینهٔ تمام‌نمای او ظهور کرده است. رسول اللّٰه آیینهٔ تمام نمای خدا است که همه چیزش تحت تأثیر الاهی قرار دارد و از خودش چیزی ندارد.

ولایت خدا پس از رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله به جانشینان او منتقل می‌شود؛ همان معصومانی که همچون نفس پیامبر هستند و جز در نبوّت و رسالت، هیچ تفاوتی با او ندارند. این همان ولایت اللّٰه است که در رسول اللّٰه و امامان معصوم علیهم‌السلام ظهور می‌کند؛ آن‌گاه مرتبهٔ نازل‌تر این ولایت در هر کس که به آن‌ها نزدیک‌تر است، تجلّی می‌یابد.

ولایت اولیای اهل بیت علیهم‌السلام نیز جزو ولایت اللّٰه است. چرا اولیای اهل بیت علیهم‌السلام را

دوست می‌داریم؟ چون دوست اهل بیت‌علیهم‌السلام هستند. اهل بیت‌علیهم‌السلام را چرا دوست می‌داریم؟ چون دوست خدا هستند. این محبّت‌ها از یک‌دیگر جدا نیست؛ بلکه یک سرچشمه است که از مجاری گوناگون جاری می‌شود. نور واحدی است که در درجه‌های متفاوت تنزّل می‌یابد. اگر آدم این مطلب را در ذهن داشته باشد، معنای این عبارت را خواهد فهمید که **مَن وَالاکُم فَقَد وَالَی اللّٰهَ، و مَن عَادَاکُمْ فَقَدْ عَادَ اللّٰهَ، وَ مَن أَحَبَّکُمْ فَقَد أَحَبَّ اللّٰهَ، وَ مَنْ أَبْغَضَکُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللّٰهَ.**[1] محبّت اهل بیت‌علیهم‌السلام از محبّت خدا جدا نیست. معرفت اهل بیت‌علیهم‌السلام نیز از معرفت خدا جدا نیست.

چگونه می‌شود انسان ولایت اللّه را بپذیرد و رابطهٔ بندگی خویش را با خدا تقویت کند؛ امّا رابطه‌اش را با انبیا تقویت نکند.

رابطهٔ محبّت با ولایت

محبّت این خاندان برای هرکسی و به هر صورتی که حاصل شود، مطلوب است و سرانجام جایی دستش را می‌گیرد؛ امّا هر محبّتی ولایت نیست. ممکن است کسی به هیچ دین الاهی متدیّن نباشد؛ امّا زندگی امیرمؤمنان‌علیه‌السلام را دوست داشته باشد؛ چرا که همه چیز او (عدالت، سرپرستی ایتام و فقیران، عبادات، مناجات‌ها، شجاعت، و بلاغت او و...) دوست داشتنی بوده است. مگر ممکن است شخصی فطرت سالمی داشته باشد و این فضایل اخلاقی را دوست نداشته باشد؟! البتّه هرکس که علی‌علیه‌السلام را دوست داشت، ولیّ خدا و ولیّ علی‌علیه‌السلام نیست؛ چرا که ولایت علی‌علیه‌السلام عدل ولایت اللّٰه است؛ از این رو باید ارتباطمان را با علی‌علیه‌السلام به سبب ارتباط با خدا برقرار کنیم و حساب جدایی برای علی‌علیه‌السلام باز نکنیم. هر کافر لامذهبی هم به علی‌علیه‌السلام محبّت داشته باشد، سرانجام این محبّت دستش را خواهد گرفت؛ امّا او دیگر ولیّ علی‌علیه‌السلام نیست. ولیّ علی‌علیه‌السلام آن کسی است که ولایت علی‌علیه‌السلام برایش همان ولایت اللّٰه باشد.

---

۱. «هرکه ولایت شما را بپذیرد، همانا ولایت خدا را پذیرفته است، و هرکه با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است، و هرکه شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است، و هرکه با شما خشم و کینه ورزد، با خدا خشم و کینه ورزیده است». (ر.ک: شیخ عباس قمی، **کلیات مفاتیح الجنان**، زیارت جامعهٔ کبیره)

فضیلت تبرّا و تولّای خالصانه

امام جواد علیه‌السلام روایتی بسیار شریف، پر مغز و پرمحتوا دارد که قابل تأمّل است:

أَوْحَى اللّٰهُ إِلَى بَعضِ الأَنبياءِ: امّا زُهدُکَ فِی الدّنْيَا فَتَعجِلُکَ الرَّاحَةَ، وَ امّا انقِطَاعُکَ إِلَیَّ فَتَعزُزَکَ بِی، و لکن هَلْ عادَيتَ لِي عَدُوّاً أو وَالَيتَ لِی ولِيّاً.[1]

پیامبری از پیامبران خدا توجّه یافت که خدا نعمت بزرگی را به من عطا کرده که در دنیا زهد دارم و عشق به دنیا را از دل من برداشته است. بالاتر از آن، حالت انقطاع الی اللّٰه به من داده است که چه مفهوم بسیار والا، پرمعنا و پرمحتوایی است. انقطاع الی اللّٰه، یعنی به هیچ چیز جز خدا امید نداشته باشی. سر و کارت فقط با خدا باشد. از همه چیز بریده و فقط به او پیوسته باشی. خیلی نعمت بزرگی است. وقتی کسی توجّه یابد که خدا نعمتی به این عظمت به او داده، لازمه‌اش این است که به ذهن او خطور کند به چه کسی چنین نعمتی داده شده است. چه نعمتی از این بالاتر؟ نه دلبستگی به دنیا و نه امید به کسی غیر از خدا دارد. هیچ انسی با کسی جز خدا ندارد. خدا می‌خواهد دست پیامبرش را بگیرد و باز هم او را بالاتر بیاورد؛ از این رو می‌فرماید: امّا **زُهدُکَ فِی الدّنْيَا فَتَعجِلُکَ الرَّاحَةَ.**

این بی‌رغبتی که به دنیا داری و دنبال مال و مکنت دنیا نمی‌روی، باعث می‌شود که آسوده و راحت باشی؛ چون انسان هر قدر بیش‌تر به دنیا دل ببندد، گرفتاری و غصه‌اش بیش‌تر می‌شود. درست است که زهد، صفت بسیار خوبی است؛ امّا احتمال دارد که فقط برای خدا نباشد؛ چرا که زهد پاداش دنیایی، یعنی راحتی و آسودگی دنیایی را در پی دارد.

انقطاع الی اللّٰه چه؟ کسی که هیچ توجّهی جز به خدا ندارد؛ به هیچ کس امیدی نمی‌بندد؛ درِ خانهٔ هیچ‌کس نمی‌رود، و توجّه و سر و کارش فقط با خدا است، چه؟ امّا **انقِطَاعُکَ إِلَیَّ فَتَعزُزَکَ بِی**؛ این انقطاع تو سببِ می‌شود که با من عزّت بیابی؛ چون آدمی درِ خانهٔ هرکس برود، به هر اندازه‌ای که ته دلش به دیگری امیدی داشته باشد، همان اندازه ذلیلش می‌شود. انسان هر قدر از دیگران مستغنی‌تر باشد و به کسی امیدی نداشته باشد، عزیزتر می‌شود. اگر کسی هیچ اعتنایی به دیگران نداشته باشد که به او کمک کنند یا

---

۱. علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۶۹، ص ۲۳۸، باب ۳۶، ح ۷.

نکنند؛ چیزی به او بدهند یا ندهند؛ احترامش کنند یا نکنند. به همان اندازه عزّتش بیش‌تر می‌شود؛ چون نیازی ندارد. چه لذّتی بالاتر از بی نیازی از همهٔ خلق خدا؟ پس انقطاع إلی اللّٰه هم اثری دنیایی برای خودت دارد. تو چیزی بالاتر باید داشته باشی: **و لکن هَلْ عادَیتَ لِی عَدُوّاً أو وَالیتَ لِی ولیّاً**؛ آیا فقط به سبب من با کسی ارتباط برقرار کرده‌ای؟ کسی را فقط برای آن که بندهٔ من است، دوست داشته‌ای؟ آیا با کسی فقط به جهت این‌که با من دشمن است، دشمنی کرده‌ای؟ این، از زهد و انقطاع الی اللّٰه هم بالاتر است.

شاید آن پیامبر خدا، مقام تولّا و تبرّا را نیز دارا بوده است؛ امّا خداوند می‌خواسته به او توجّه دهد که تولّا و تبرّای خالصانه از زهد و انقطاع نیز مهم‌تر است. به طور طبیعی، هر فردی، شخصی را دوست می‌دارد؛ امّا «**أَو وَالَیتَ لِی وَلِیّاً**؛ آیا یکی از اولیای خدا را دوست داشته‌ای یا نه؟ البتّه ممکن است کسی اولیای خدا را دوست بدارد؛ امّا به سبب منافعی که برای خودش دارد؛ به طور مثال برای این‌که در قیامت او را شفاعت کنند. در این صورت، ولیّ خدا را برای خودش دوست داشته است. نمی‌گوید: **أَو وَالَیتَ لِی وَلِیّی**؛ بلکه می‌فرماید: **هَلْ عادَیتَ لِي عَدُوّاً أو وَالیتَ لِی ولیّاً**. چنین رابطهٔ خالصانه‌ای، رابطهٔ ولایت است. چیزی که نزد خدا ارزش دارد، این است که علی‌علیه‌السلام را از آن رو که دوست خدا است، دوست بداریم و با دشمنان علی‌علیه‌السلام بدان جهت که دشمنان خدا هستند، دشمنی بورزیم؛ وگرنه چه کسی است که علی‌علیه‌السلام را دوست نداشته باشد. کافران هم اگر علی‌علیه‌السلام را شناخته باشند، او را دوست می‌دارند و به او عشق می‌ورزند؛ همان‌طور که به هر کمال و جمالی عشق می‌ورزند، مگر آن که علی‌علیه‌السلام را نشناخته باشند. کدام انسان پاک فطرتی است که علی‌علیه‌السلام را دوست نداشته باشد؟ مهم این است که بکوشیم ارتباط ما با اولیای خدا، به ویژه با امام عصر عجل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشریف، شعاعی از ولایت اللّه باشد. به این جهت است که خطاب به امامان‌علیهم‌السلام می‌گوییم:

مَن وَالاکُم فَقَد وَالَی اللَّهَ وَ مَن عَادَاکُم فَقَد عَادَاللَّهَ؛[1]

هر که ولایت شما را بپذیرد، ولایت خدا را پذیرفته است، و هر که با شما دشمنی ورزد، با خدا دشمنی ورزیده است.

---

۱. قسمتی دیگر از زیارت جامعهٔ کبیره.

شعاع ولایتِ اولیای خدا به دوستانشان نیز سرایت می‌کند. محبّان امام زمان علیه‌السلام را نیز از آن جهت دوست بداریم و تکریم کنیم که دوستدار امام زمانند.

راه‌های تقویت رابطهٔ ولایی با امام زمان علیه‌السلام

حال که فهمیدیم باید خالصانه به اولیای خدا عشق ورزید و خود را در برابر آن‌ها باخت و فدا کرد، چه کنیم که بدین مقام والا دست یابیم؟

۱. تقویت رابطهٔ عارفانه

هرقدر معرفت ما به اولیای خدا بیش‌تر شود، اثر طبیعی‌اش این است که رابطهٔ ولایت هم قوی‌تر و بیش‌تر خواهد شد.

معرفت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از معرفت خدا جدا نیست. به هر میزان که معرفتمان به حضرت بیش‌تر باشد و ارتباط آن جناب را با خدا بیش‌تر بشناسیم، معرفت ما به خدا افزون‌تر خواهد شد.

این بزرگواران چه اندازه با خدا ارتباط دارند؟ آیا فقط به همین اندازه است که مانند یک راوی صادق، احکام را برای ما بیان کنند یا مطلب از این‌ها خیلی بالاتر است؟

قلب امام زمان، تجلّی‌گاه خواست خدا

امامان معصوم علیهم‌السلام کسانی هستند که در دلشان چیزی جز آن‌چه خدا می‌خواهد، ظهور نمی‌کند: **قُلوبُنَا أَوعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا**؛[1] *در دل‌های ما فقط خواست خدا شکل می‌گیرد؛ پس هر آن‌چه را که او بخواهد، ما می‌خواهیم.* قلب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت زهرا علیهاالسلام و امامان معصوم علیهم‌السلام تجلّی‌گاه خواست و ارادهٔ خدا است. در مرتبهٔ اوّل، این چهارده نور پاک و در مرتبهٔ بعد، سایر اولیای خدا طوری هستند که فقط چیزی را که خدا می‌خواهد، در دل آن‌ها پیدا می‌شود. هنگامی که ایشان به چیزی میل پیدا می‌کنند، خدا خواسته است که این میل را داشته باشند؛ چرا که قلوب ایشان، تجلّی‌گاه اراده و مشیت خدا است.

---

۱. علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۵۲، ص ۵۰، باب ۱۸، ح ۳۵.

با توجّه به این حقایق است که ولایت‌پذیری اهل بیت علیهم‌السلام توجیه می‌یابد که چرا باید ایشان را دوست بداریم و از ایشان پیروی کنیم؟ پاسخش این است که محبّت اهل بیت علیهم‌السلام و تبعیّت از ایشان، همان محبّت و اطاعت خدا است. اگر خدا را نیز دوست می‌داریم، باید ایشان را دوست بداریم و اگر از خدا اطاعت می‌کنیم، باید از ایشان هم اطاعت کنیم: **مَن أَطاعَكُم فَقَد أَطَاعَ اللّٰهَ**؛ *هر که از شما اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.* این بدان دلیل است که معصومان علیهم‌السلام چیزی جز سخن خدا ندارند. برای خودشان شأنی جدا از عبودیت اللّٰه قائل نیستند. هیچ استقلالی از خودشان ندارند. اگر تعبیر فنای فی اللّٰه تعبیر درستی باشد، بالاترین و برترین مصداقش ایشان هستند.

۲. اظهار محبّت خالصانه

رابطهٔ ولایی ما با مولایمان فقط با شناخت برقرار نمی‌شود؛ بلکه خداوند، ساختمان روحی انسان را به گونه‌ای آفریده است که با فکر و عمل ساخته و پرداخته می‌شود. مسألهٔ ولایت فقط با اندیشیدن و تصمیم گرفتن حل نمی‌شود: **اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ**. به همان اندازه که ایمان واقعی باشد، در عمل تأثیر می‌گذارد و وقتی عمل تحقّق یافت، ایمان تقویت می‌شود. بین ایمان و عمل، رابطهٔ متقابل برقرار است. اگر می‌خواهید ایمانتان تقویت شود، حتماً باید بیندیشید تا معرفتتان بیش‌تر شود. هم رابطهٔ امام زمان علیه‌السلام را با خدا بیش‌تر بشناسید و هم این رابطه را به صحنهٔ عمل بیاورید. شب میلاد امام زمان علیه‌السلام به حضرت اظهار محبّت کنید. به دوستان امام عصر عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف هدیه بدهید. چه سنّت خوبی گذاشته‌اند که در این ایّام، به هرکس که نامش مهدی است، احترام می‌کنند و به او هدیه و جایزه می‌دهند. ما همه گوشت و پوستمان با نام مهدی ارواحنا فداه روییده و بزرگ شده است. زندگیمان در پرتو نام اهل بیت علیهم‌السلام شکل گرفته است و پیش می‌رود. همه چیز ما مال آن‌ها است.

گاهی اشخاصی را به جهت این‌که اصطلاحات فقه و اصول یا فلسفه و کلام ما را بلد نیستند، جاهل و عوام می‌شمریم؛ امّا میان همین‌ها گاهی افرادی پیدا می‌شوند که مرتبهٔ

ایمانشان چنان آن‌ها را بالا برده است که اگر سال‌ها با تمام سرعت نیز بتازیم، به گَرد راهشان هم نمی‌رسیم.

خلاصه، رابطهٔ ولایت فقط با درس خواندن درست نمی‌شود. درس را باید خواند؛ چرا که واجب، و کوتاهی کردن در آن حرام است؛ امّا همه‌اش با این درس خواندن درست نمی‌شود. بکوشیم با اهل بیت علیهم‌السلام رابطهٔ عملی پیدا کنیم. برای محبّت اهل بیت علیهم‌السلام انفاق کنیم؛ هر چقدر که برایمان میسّر است؛ برای مثال اگر صد تومان پول داری، امشب بگو می‌خواهم این صد تومان را به عشق امام زمانم به دوستان فقیر او بدهم. به کسی هم نگو. کسی هم نفهمد. بگو اگر خدا به سبب این، مرا به جهنّم هم ببرد، به عشق و محبّت مولایم این کار را می‌کنم. اثر این، از هزار سال عبادت برای تو بیش‌تر است. برای این‌که در آن عبادت‌ها امید ثواب وجود دارد. تو بگو این کار را به عشق امام زمان علیه‌السلام انجام می‌دهم؛ چه ثواب داشته باشد و چه عقاب.

گاهی میان افراد عادی، این‌گونه آدم‌های عاشق پیدا می‌شوند. آن وقت آن‌ها خیلی بر ما تقدّم دارند. بکوشید مقداری روحیهٔ مروّت و عاشقی هم پیدا کنید. یاد گرفتن اصطلاحات همه چیز نیست.

نکتهٔ مهمی که ممکن است برای بسیاری از ما مورد غفلت باشد، این است که بسیاری از ما دعا و توسّل داریم؛ گریه و عزاداری داریم؛ مجالس سرور هم برقرار می‌کنیم؛[1] امّا آیا نیّتمان در این اعمال، خالصانه برای خدا است؟ خالص کردن نیّت‌ها قدری همّت و زحمت می‌خواهد. بکوشیم این خلوص را کسب کنیم. ارزش کار کوچکی که خلوص داشته باشد، از هزاران کاری که آرایه و پیرایه داشته باشد، بیش‌تر و بالاتر است. در حدیث قدسی آمده است:

أَنَا خَيرُ شَرِيكٍ وَ مَن أشرکَ مَعِیَ شَرِيكاً فِی عَمَلِهِ فَهُوَ لِشرِيكِي دُونِی لِأَنِّی لَا أَقبَلُ إِلَّا مَن خَلِصَ لِی؛[2]

من بهترین شریکم. هرکس در کاری که انجام می‌دهد، شریکی برای من قرار

---

۱. ابن فهد حلّی، **عدّة الدّاعی**، ص ۲۱۷.

۲. علامه مجلسی، **بحار الانوار**، ج ۷۲، ص ۳۰۴، ابن فهد حلّی، **عدّة الدّاعی**، ص ۲۱۷.

دهد، سهم خودم را به آن شریک وا می‌گذارم؛ برای این که من هیچ عـملی را قبول نمی‌کنم، مگر آن که خالصانه برای من باشد.

خداوند دوست دارد که همهٔ کارهایمان خالصانه برای او باشد. امام زمان﵇ نیز که قلبش خاستگاه اراده و مشیت خدا است، دوست دارد فقط او را دوست بدارید.

زخارف دنیا ارزش آن را ندارد که مؤمن بدان دل ببندد. ارزش قلب مؤمن بسیار والاتر از این است که جایگاه پول، اتومبیل، و خانهٔ دیگر مظاهر دنیایی قرار گیرد.[1] آن‌جا که جایگاه پول شده، بانک است، نه دل مؤمن؛ آن‌جا که جایگاه اتومبیل شده، گاراژ است، نه قلب مؤمن؛[2] قلب مؤمن، عرش خداوند رحمان است. قلب بندهٔ مؤمن، بارگاه و تجلّی‌گاه کبریا است: **لَم یَسَعْنِی سَمَائِی وَ لَا أرضِی وَ وَسَعَنِی قَلبُ عَبدِیَ المُؤمِن**؛[3] *نه آسمانم و نه زمینم هیچ یک گنجایش مرا ندارد و فقط قلب بندهٔ مؤمنم گنجایش مرا دارد.*

۳. برقراری رابطهٔ عاشقانه

بکوشیم با سیّد و آقایمان رابطه‌ای عاشقانه برقرار، و آن را تقویت کنیم و بدانیم که این ارتباط، امری حقیقی است. اگر صد سال پیش‌تر به ما می‌گفتند: انسان از این‌جا که نشسته است می‌تواند با آن طرف کرهٔ زمین ارتباط برقرار کند و با آشنایانش حرف بزند و صورت ایشان را ببیند، باور نمی‌کردیم. بشر در آن زمان نمی‌دانست که با امواج الکترومغناطیس یا با تصویرهای تلویزیونی یا ارتباط‌های تلفنی می‌شود ارتباط برقرار کرد؛ امّا این امواج در همان زمان نیز موجود بوده‌اند. در قلمرو مسائل روحی و معنوی روابطی وجود دارد که من و شما نمی‌دانیم. همان‌طور که در این عالم، قوهٔ جاذبه‌ای وجود دارد که اثر می‌کند و ما نمی‌فهمیم. در گسترهٔ دل ما نیز چنین رابطه‌ای برقرار است و

---

۱. آن دل که به یاد تو نباشد، دل نیست قلبی که به عشقت نتپد، جز گِل نیست. (حضرت امام خمینی﵀، **دیوان**، ص ۹۹)

۲. پاره‌ای گوشت نام دل کردی دل تحقیق را بهل کردی
آن‌چه دل نام کرده‌ای به مجاز رو به پیش سگان کوی انداز
آن بود دل که وقت پیچاپیچ جز خدا اندر او نیابی هیچ. (سنایی غزنوی، **گزیدهٔ حدیقة الحقیقه**، ص ۱۵۱)

۳. علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۵۸، ص ۳۹، باب ۴، ح ۶۱.

واقعیت دارد. روح آدمی می‌تواند با روح والای معصومان علیهم‌السلام ارتباط یابد. این رابطه خیلی مهم‌تر از رابطه برقرار کردن با شخصی است که در امریکا یا در مریخ زندگی می‌کند؛ امّا چقدر مهم است که انسان بتواند از همین‌جا که نشسته است، با امام زمان ارواحنافداه ارتباط یابد؛ با کسی که همچون اجداد پاکش علیهم‌السلام به ساحت قدس الاهی متّصل است؛ همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام محو و فانی در ذات خدا بود: **فَإِنَّهُ مَمسُوسٌ فِی ذَاتِ اللّٰهِ.**[1]

بعضی‌ها گمان می‌کنند چنین رابطه‌ای، یک ارتباط شاعرانه است. مسأله از این‌ها خیلی بالاتر است. برای برقراری این ارتباط، شما نیاز ندارید با شبکهٔ رایانه‌ای ارتباط داشته باشید. کلیدش دست خود شما است. همین که توجّه پیدا کنید، کلید دل را زده‌اید و ارتباط برقرار می‌شود. حالا آیا می‌ارزد که این ارتباط را داشته باشید یا نه؟! امروز ولی اللّٰه الاعظم، حضرت صاحب‌الامر عَجَّلَ اللّٰهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریفْ، امام و مولای همهٔ ما است. شما هرجا و در هر حالی که باشید می‌توانید این رابطه را برقرار کنید. آیا می‌ارزد یا نمی‌ارزد؟!

ببینید چه گنجی در اختیار ما است و آن را نشناخته‌ایم و قدرش را نمی‌دانیم. ببینید چه ستمی می‌کنند کسانی که می‌خواهند این معرفت‌ها را از ما بگیرند و هستی را در روابط محض این جهانی محصور کنند. انبیا و اولیا چه خون دلی خوردند تا این معارف را در دل‌های مؤمنان تقویت کرده، کاشتند، و آبیاری کردند و به ثمر رساندند؛ امّا بعضی با یک سخنرانی، با یک القای شبهه، با یک مقاله می‌خواهند همهٔ این معارف را بر باد دهند. آیا جنایتی بالاتر از این می‌شود؟! این جنایت بالاتر است یا قتل نفس؟! خون هزاران انبیا و اولیای خدا ریخته شد تا این ایمان‌ها در دل مردم پدید آمد. این ایمان‌ها ارزشش از خون‌بیش‌تر است. آن خون‌ها ریخته شد تا این ایمان‌ها پدید بیاید. آن وقت این معرفت‌ها و ایمان‌ها را با یک سخنرانی ساده و با یک شبههٔ معرفت شناسانه بگیرند و بدزدند. باید در زمینه‌های گوناگون بکوشیم تا بتوانیم در برابر این امواج گمراهی مقاومت کنیم. اوّل باید ایمان خودمان را حفظ کنیم و بعد دست دیگران را بگیریم و از گمراهی‌ها برهانیم. کلید این را هم به ما داده‌اند. گنج‌هایی در اختیار ما است که باید بکوشیم و از آن‌ها بهره بگیریم.

---

۱. علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۳۹، ص ۳۱۲، باب ۸۸، ح ۵.

عزیزان من! عبادت‌های عاشقانه را فراموش نکنید. اگر هنوز عاشقانه عبادت کردن را یاد نگرفته‌ایم، یاد بگیریم. گاهی انسان نماز شب می‌خواند تا روزی‌اش فراوان شود. چنین عبادتی خیلی نازل، و چنین همتی خیلی پست است؛ گرچه در مقایسه با کسی که نماز شب نمی‌خواند، خیلی خوب است. گاهی انسان از یاد معشوقش، به خواب نمی‌رود. چگونه ممکن است آدمی کسی را دوست داشته باشد و به یادش نباشد. عبادتی ارزش والا می‌یابد که از روی عشق و محبّت پروردگار صورت پذیرد. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

مَا عَبدتُکَ خَوفاً مِن نَارِکَ وَ لاَ طَمَعاً فی جَنَّتِکَ وَ لکِن وَجَدتُکَ أَهلاً لِلعِبادَةِ فَعَبَدتُکَ.[1]

تو را از روی ترس از آتش و برای بهشت نمی‌پرستم؛ بلکه تو را می‌پرستم؛ چون پرستیدنی هستی و فقط تو سزاوار پرستشی.

من تو را نپرستم، چه کنم؟! حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

و لکنّی أعبدهُ حبّاً له؛[2]

تو را بندگی می‌کنم؛ چون دوست داشتنی هستی.

عبادت عاشقانه می‌تواند انسان را خیلی سریع بالا ببرد.

ادّعای عبادت عاشقانه آسان، امّا عملش مشکل است. برای پیشرفت در این مسیر، باید دست کم در هر شبانه‌روز، یک عمل عبادیِ خالصانه را تمرین کنیم بدین صورت که نیّت کنیم اگر خداوند در ازای این عبادت، هیچ مزدی هم به من ندهد، این عبادت را انجام می‌دهم؛ چون او دوست دارد، و اگر همّت کسی بالاتر باشد، می‌گوید: اگر خدا بخواهد به سبب این عبادت مرا به جهنّم نیز ببرد، آن را انجام می‌دهم؛ چون می‌دانم او انجام این عمل را دوست دارد؛ البتّه هرگز چنین نیست؛ زیرا خداوند به هر چیزی که دوست بدارد، پاداش می‌دهد. از عرصهٔ محبّت پروردگار، طمع‌ها چنان باید بیرون برود که فقط دوستی و محبّت خداوند حاکم باشد. بکوشیم بر یک کار عبادی کوچک، همچون خواندن دو رکعت نافله یا قرائت یک صفحه قرآن، به طور روزانه مداومت کنیم یا در جهت

---

۱. *بحار الانوار*، ج ۴۱، ص ۱۴، باب ۱۰۱، ح ۴.
۲. همان، ج ۷۰، ص ۱۷، باب ۴۳، ح ۹.

تطهیر عواطف و پاک کردن عشق و محبّت از ناخالصی‌ها، مولا یمان صاحب الزّمان علیه السلام را (هر چند روزی چند لحظه) خالصانه یاد کنیم یا دعای عهد حضرت را با همین نیّت بخوانیم یا توسّلی خالصانه به حضرت داشته باشیم و خطاب به مولا یمان بگوییم: در ازای این توسّل چیزی از شما نمی‌خواهم؛ بلکه چون شما را دوست دارم، می‌خواهم به یاد شما باشم. چنین عبادتی بر صد سال عبادتی که با نیّت‌های دیگر انجام بگیرد، برتری دارد و انسان را بیش‌تر بالا می‌برد. اگر کارهای خالصانه در زندگانی کسی مداومت یابد، توفیق او بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود تا جایی که محبّت خالصانه، تمام زندگی او را فرا می‌گیرد و به جایی می‌رسد که می‌گوید:

إِنَّ صَلاٰتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ.[1]

نماز و تمام عبادت‌های من و زندگی و مرگم، همه برای خداوند، پروردگار جهانیان است.

در مناجات شعبانیه از خداوند چنین می‌خواهیم:

إِلٰهِي هَبْ لِي كَمٰالَ الْإِنْقِطٰاعِ إِلَيْكَ.

خدایا! چنان کن که از همه چیز و همه کس جز تو بِبُرم.

وَ أَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عٰارِفاً وَ عَنْ سِوٰاكَ مُنْحَرِفاً.[2]

خدایا! مرا به نور مقام عزّتت که بهجت و نشاطش از هر لذّت دیگر بالاتر است، ملحق کن تا آن که فقط شناسای تو باشم و از غیر تو روی گردانم.

تقدیم جار و مجرور، مفید حصر است. **فَأَكُونَ لَكَ عٰارِفاً وَ عَنْ سِوٰاكَ مُنْحَرِفاً**؛ یعنی تا فقط تو را بشناسم و از غیر تو روی بگردانم.

این مناجات‌ها را به ما آموخته‌اند تا بخوانیم و بفهمیم و به دنبالش برویم. بکوشیم چنین رابطهٔ خالصانه و عاشقانه‌ای را بین خود و خدا و اولیای خدا برقرار کنیم. چنین امری شدنی است؛ امّا همّت می‌خواهد.

---

۱. انعام (۶)، ۱۶۲.

۲. قسمت‌هایی از مناجاتِ شریف شعبانیه که از مناجات‌های همیشگیِ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است. (ر.ک: شیخ عبّاس قمی **کلیات مفاتیح الجنان**، اعمال مشترکهٔ ماه رمضان)

منظومهٔ ولایت ۲

جمکران، جذبه‌گاه ولایت

سفارش به نوجوانان و جوانان ولایی

امام زمان علیه‌السلام از دیدگاه اهل سنّت

طول عمر امام زمان علیه‌السلام

حکمتِ غیبت امام زمان علیه‌السلام

۱. حفظ جان امام علیه‌السلام

۲. فراهم آمدن زمینهٔ پذیرش حق در جهان

علّت حضور یازده امام معصوم میان مردم

وظیفهٔ ما در دوران غیبت

۱. حفظ نظام اسلامی با تمام توان

۲. حمایتِ همه جانبه از رهبر معظّم انقلاب

جمکران، جذبه‌گاه ولایت

بحمداللّه، مردم ما به ویژه پس از پیروزی انقلاب، مشمول الطاف خاصّ الاهی و عنایات مخصوص حضرت ولیّ‌عصر عجل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار گرفته‌اند. نمونهٔ بارز این عنایات، ساختمانِ باشکوه مسجد مقدّس جمکران است که در مدّتی کوتاه ساخته شده. در اوایل ورود ما به قم، با این که از پایه‌گذاری این مسجد قرن‌ها می‌گذشت، غیر از چند اتاق که تازه ساخته شده بود، چیزی وجود نداشت. حتّی گاهی برای وضو گرفتن، آب پیدا نمی‌شد؛ امّا بحمداللّه پس از پیروزی انقلاب و با همّت دوستداران امام زمان ارواحنا فداه، در طول چند سال، چنین بنای عظیمی برپا، و دل‌های مؤمنان از اطراف و اکناف جهان، متوجّه این مکان شریف شد. بنده، وقتی این عظمت را می‌بینم، به یاد آیهٔ شریف *فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ*[1] می‌افتم. این معجزه است که چنین محبّتی را در دل‌های مردم پدید آورده و به این مکان شریف، متوجّه ساخته است تا در تمام ایّام هفته، به ویژه شب‌های چهارشنبه و جمعه، از اطراف کشور و گاهی از خارجِ کشور، در این مکان مقدّس، به یاد امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اجتماع کنند. بدون شک، جاذبهٔ خود حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است که دل‌های مردم را همچون مغناطیس جذب می‌کند و اگر این چنین نبود، این مسجد پرعظمت بدین جایگاه و مقام والا نمی‌رسید.

خدا را شکر می‌کنیم که به برکت خون شهیدان، مردم این شهر لیاقت یافته‌اند مشمول جاذبهٔ معنوی الاهی، از طرف حضرت شوند؛ نعمتی بسیار بزرگ که هر قدر در عظمت آن بیندیشیم و سخن بگوییم، کم است.

دلیلِ این جمع‌های باشکوه این است که مردم ما از نعمت ایمان و معرفت به اهل

---

۱. قسمتی از دعای حضرت ابراهیم علیه‌السلام هنگامِ ترکِ سرزمینِ مکّه: «پروردگارا! قلب مردم را به سوی ایشان مایل فرما!» ابراهیم (۱۴)،۲۷.

بیت‌علیهم‌السلام بهره‌مندند. در این میان، مردم شهر قم در انجام وظایفشان توفیق بسیاری یافته‌اند. آنان مردمی هستند که جانشان را برای اسلام و مکتب تشیّع، به امید ظهور حضرت صاحب‌الامرعجل‌الله‌تعالی در طَبَق اخلاص گذاشته‌اند.[1] مردم این کشور، سال‌ها مبارزه کردند تا این که خداوند، پیروزی را به آن‌ها عطا فرمود و نظام طاغوت را به دست ایشان سرنگون کرد و نظام مقدّس اسلامی را در این کشور برقرار ساخت.

ما در برابر آن پاکباختگان که یا خودشان در جبهه‌های جنگ شرکت کرده یا عزیزان و اقوامشان را به میدان جنگ فرستاده و توانسته‌اند در دوران هشت سال دفاع مقدّس، حماسه‌سازی و افتخارآفرینی کنند، جز این که سر تعظیم فرود آوریم و برای شهیدان آن‌ها دعا کنیم و برای بازماندگان و جانبازانشان شفا بطلبیم، چارهٔ دیگری نداریم. آنان از سخنان بنده‌ای مثل من بی‌نیازند. آن‌ها راهشان را شناخته‌اند و با قلوبی نورانی به طور کامل به وظایفشان آگاهند؛ امّا باید به نوجوانان و جوانانی که زمان انقلاب و خاطره‌های دوران جنگ را درک نکرده‌اند، مطالبی مختصر تذکّر داده شود.

سفارش به جوانان و نوجوانان ولایی

دربارهٔ وجود ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، مطلب فراوان است و بحمدالله، کتاب‌های فراوانی در این زمینه نوشته شده، و در دسترس مردم قرار گرفته است. بسیاری از این مطالب، با این که بارها تکرار شده، باز هم مفید و راهگشا است. دوست دارم در این

---

۱. امام صادق‌علیه‌السلام ضمن حدیثی معجزه‌گون، با اشاره به نقش عظیم اهل قم در زمینه‌سازیِ ظهور امام زمان، ایشان را قائم مقامان حضرت ولی عصر(ارواحنا فداه) در روی زمین معرّفی می‌فرماید: «زود باشد که کوفه از اهل ایمان خالی، و علم در آن، همچون ماری که در حفرهٔ خویش فرو می‌رود، پنهان شود؛ آن‌گاه در شهری به نام قم سر برآورد و این شهر، سرچشمه و معدن علم و فضیلت در عالم شود تا جایی که هیچ فردی، حتّی دختران در حجله‌ها، ضعیف و دور از دین باقی نمانند. چنین وضعیتی در نزدیکی ظهور قائم ما پدیدار می‌شود؛ پس خدای متعالی قم و اهل آن را قائم مقام حجّت خویش در روی زمین قرار می‌دهد و اگر به غیر این باشد، هیچ حجّتی بر روی زمین باقی نمی‌ماند و زمین اهلش را در هم فرو می‌برد. علم، از شهر قم به شرق و غرب عالم گسترش یابد و حجّت بر همه تمام شود و هیچ کس در روی زمین نماند، مگر آن که علم و دین به او رسیده باشد. در آن هنگام است که قائم، ظهور خواهد فرمود و سبب نزول قهر و خشم و انتقام خداوند از منکِرانِ حجّت خواهد شد. همانا خداوند از بندگان، مگر پس از انکار حجّت، انتقام نمی‌گیرد». **(علامه مجلسی، بحارالانوار**، ج ۶۰، ص ۲۱۳، ح ۲۳)

محفل باشکوه، چند مطلب مهم را به اختصار، برای جوانان و نوجوانان عزیز عرض کنم و از ایشان خواهش می‌کنم این مطالب را به خاطر بسپارند. در ضمن، از عزیزانی که از این مطالب مستغنی هستند، عذر می‌خواهم؛ ولی به هر حال گردگیری از آیات و روایات بی‌فایده نخواهد بود.

با این که نور ایمان و معرفت به اهل بیت: در دل‌های ما وجود دارد، ممکن است آینهٔ دل‌های ما بر اثر برخورد با گردوغبار عالم مادّه، زنگار بگیرد و هر از چندگاهی نیازمند زنگار زدایی و گردگیری باشد. تکرار این مطالب در این‌گونه مجالس و محافل می‌تواند نقش گردگیری از دل‌ها و صفادادن و جلادادن به آن را داشته باشد: **فَإِنَّ الحَدیثَ جَلاءُ القُلُوبِ.**[1]

سفارش من به شما جوانان و نوجوانان عزیز که مخاطبان اصلی من و میوه‌های انقلاب و امیدهای کشور و به یقین از امیدهای امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای آیندهٔ اسلام هستید، این است که بدانید آینده در دست شما است. قدر خود را بیش‌تر بدانید و در کسب علوم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام، کوتاهی نکنید. بکوشید همواره ایمانتان را تقویت کنید و دل‌هایتان را همیشه نورانی و از آلودگی‌های گناه پاک نگه دارید.

امام زمان علیه‌السلام از دیدگاه اهل سنت

اعتقاد به وجود ولیّ‌عصر عجّل‌الله تعالی فرجه الشریف، ویژهٔ شیعیان نیست. ما با برادران اهل تسنّن، که بیشتر مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، در پاره‌ای از مباحث اعتقادی، مثل اصل امامت و مباحث فرعی اختلاف‌های داریم؛ امّا به تصدیق بسیاری از بزرگان اهل تسنّن، یکی از مطالبی که در آن، بین شیعه و سنّی و هیچ طایفه‌ای از طوایف مسلمانان اختلاف وجود ندارد، اعتقاد به ظهور حضرت مهدی عجّل‌الله تعالی فرجه الشریف است.

دو کتاب از اهل تسنّن را به خاطر بسپارید که این مطلب را به روشنی تصدیق کرده‌اند:

---

۱. قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: «تَذاکَرُوا وَ تَلاقُوا و تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الحَدیثَ جَلاءٌ للقُلُوبِ. إنَّ القُلُوبَ لَتَرینَ کَما یَرینَ السَّیفُ جَلاؤُها الحَدیثُ؛ یک‌دیگر را یاد، و ملاقات کنید و از احادیث ما بگویید؛ چرا که ذکر حدیث جلابخش قلوب است. همانا قلب‌ها، به‌سانِ شمشیرها، زنگار می‌گیرد که جلا و صیقل آن به ذکر حدیث است». (**کلینی، الکافی**، ج ۱، ص ۴۱، ح ۸)

یکی کتاب *الصواعق المحرقه*، نوشتهٔ ابن حجر هیثمی که از بزرگان اهل تسنّن است. وی در این کتاب، اعتقاد به صاحب الامر علیه السلام را امری مشترک بین همهٔ مسلمانان دانسته و روایات را در این زمینه، بیش از حدّ تواتر معرّفی کرده است.[۱] یکی دیگر از بزرگان اهل تسنّن شبلنجی است که کتاب *نورالأبصار* را نوشته. او در این کتاب تصریح می‌کند که روایات دربارهٔ مهدی آخر الزّمان علیه السلام، فوق حدّ تواتر است.[۲]

ابن ابی الحدید معتزلی، در **شرح نهج‌البلاغه** معتقد است که دربارهٔ ظهور امام مهدی عجّل‌الله تعالی فرجه الشریف اختلافی میان مسلمانان وجود ندارد و تمام طوایف آن‌ها بر این مطلب اتّفاق نظر دارند.[۳]

بسیاری از عالمان اهل تسنّن، دربارهٔ وجود امام زمان علیه السلام و علایم ظهور حضرت، کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند که یکی از آن‌ها حافظ گنجی شافعی و دیگری مولانا متّقی هندی است. کتاب *البیان في اخبار صاحب الزمان* را حافظ گنجی شافعی از حافظان قرآن و بزرگان اهل تسنّن نوشته که و در حدود قرن هفتم هجری می‌زیسته است.[۴] از دیگر بزرگان اهل تسنّن که در قرن دهم هجری و در کشور هندوستان می‌زیسته، مولا متّقی هندی، صاحبِ کتابِ *البرهان علی علامات مهدی آخرالزّمان* است.[۵]

---

۱. ر.ک: ابن حجر هیثمی، **الصواعق المحرقه فی الردّ علی أهل البدع و الزندقه**، فصل ۱، باب ۱۱، ص ۱۶۲-۱۶۷. وی در این کتاب از اعتقاد مسلمانان به ظهور امام مهدی علیه السلام دفاع و به تواترِ روایات در این باره تصریح کرده است.

۲. ر.ک: مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجی، **نورالأبصار فی مناقب آل النبی الأطهار**، ص ۱۸۷-۱۸۹. شبلنجی، ضمن تصریح به تواتر احادیث المهدی، تأکید فراوانی دارد که امام مهدی علیه السلام از خاندان رسول و اهل بیت علیهم السلام است.

۳. وی می‌نویسد: «... مهدی علیه السلام که در آخر الزّمان ظهور می‌کند، بنا بر عقیدهٔ بیشتر محدّثان، از فرزندان فاطمه علیها السلام است. اصحاب ما، معتزله نیز به این حقیقت اعتراف دارند و بزرگان ما نیز در کتاب‌هایشان به آن تصریح کرده‌اند با این تفاوت که معتقدند: آن حضرت هنوز خلق نشده است و در آخرالزّمان خلق خواهد شد». (ابن ابی الحدید معتزلی، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، باب ۱۶، ص ۲۸۱)

۴. ابو عبداللّه گنجی شافعی (م ۶۵۸ ق) در این کتاب احادیثی را دربارهٔ امام مهدی علیه السلام بررسی کرده و آن‌ها را صحیح و حسن دانسته است.

۵. علاءالدین علی‌بن‌حسام‌الدین، معروف به متّقی الهندی (م ۹۷۵ ق)، صاحب کتابِ معروف **کنزالعمّال** است. وی در کتاب **البرهان علی علامات مهدی آخرالزّمان** با شیوه‌ای برهانی و استدلالی از عقیدهٔ مهدویت دفاع کرده است و با استناد به فتاوای بزرگان مذاهبِ اربعه (شافعی، حنفی، مالکی، حنبلی)، منکرانِ اعتقاد به ظهور مهدی علیه السلام را در صورتی که به حق باز نگردند، واجب القتل و مهدور الدّم دانسته است.(ر.ک: **متّقی الهندی، البرهان علی علامات مهدی آخرالزّمان**، ص ۱۷۸-۱۸۳)

آری، بزرگان اهل تسنّن همانند شیعیان، به اصل وجود صاحب‌الزمان علیه‌السلام اعتقاد دارند؛[1] البتّه ممکن است آدم‌های منحرف و کوردلی پیدا شوند که آفتاب را نیز انکار کنند که در این‌جا مورد نظر نیستند. بزرگان اهل تسنّن اعتراف دارند که اخبار دربارهٔ وجود امام مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف متواتر، بلکه فوق حدّ تواتر است.

طول عمر امام زمان علیه‌السلام

مطلب دیگر، مسألهٔ زنده بودن حضرت ولیّ عصر عجّل‌اللّه تعالی فرجه الشریف است. از عمر پربرکت آن عزیز بیش از هزار و صد سال می‌گذرد و تا هنگامی که خدای متعالی اراده فرماید، حضرت در زمین باقی خواهد ماند. در این زمینه، شاید پرسشی به ذهن جوانان خطور کند که مگر امکان دارد کسی با عمر طولانی زنده باشد و دیگران از او خبر نداشته باشند؟! به این پرسش پاسخ‌های فراوانی داده‌اند. در این‌جا نمی‌خواهم پاسخ این پرسش را به طور گسترده مطرح کنم؛ امّا اگر کسی به معجزه و قدرت الاهی اعتقاد داشته باشد، نباید در مسألهٔ طول عمر امام زمان شک کند. کسی که معتقد است خدا می‌تواند بنده‌ای را پس از صد سال زنده کند: **فَأَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عٰامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ**،[2] خدایی که می‌تواند سیصد سال، گروهی را در خواب، بدون خوراک و پوشاک زنده نگه دارد: **وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلاٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً**،[3] آیا نمی‌تواند یکی از بندگانش را سه هزار سال یا بیش‌تر از آن زنده نگه دارد؟!

عدم اعتقاد به وجود امام زمان علیه‌السلام به ذهن کسانی خطور می‌کند که خداوند و قدرت او را نمی‌شناسند و به معجزه اعتقادی ندارند. این پرسشی نیست که بتواند شبهه‌ای را در اعتقادات فرد مسلمان پدید آورد و شکّی را در دل او وارد کند؛ چراکه هر مسلمانی قدرت

---

۱. ر.ک: سیدتامر هاشم العمیدی ، **در انتظار ققنوس (کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری)**، فصل اوّل (مهدی در کتاب و سنّت) و فصل دوم (تبارشناسی مهدی)، ص ۵۹-۱۹۸.

۲. «پس خداوند، او [= عُزیر] را صد سال میراند؛ آن‌گاه برانگیزاند.» بقره (۲)، ۲۵۹.

۳. «و آن‌ها در مخفی‌گاهشان [= غار کهف] سیصد سال و نه سال هم بیش‌تر درنگ کردند.» (کهف (۱۸)، ۲۵). یهودیان دربارهٔ این آیه به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام اعتراض کردند که نُه سالِ اضافه در این آیه، در تورات ما وارد نشده است. حضرت در پاسخ فرمود: این نُه سال برای این است که سال شما شمسی و سال ما قمری است.»

خدا را بی‌نهایت می‌داند. خداوند متعالی در قرآن از کسانی یاد می‌کند که سیصد سال در خواب بوده‌اند؛ ولی زنده مانده‌اند. همچنین از کسانی یاد می‌کند که صدها سال از این دنیا رفته‌اند و خدا دوباره آن‌ها را زنده کرده است:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلىٰ قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنّٰى يُحْيِي هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ: ... انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.[1]

این مطالب، نشان دهندهٔ قدرت نامحدود خداوند است. وقتی خدا اراده کند، می‌تواند بنده‌اش را هزاران سال در این دنیا نگه دارد؛ به طوری که هیچ مشکلی پیش نیاید.

حکمت غیبت امام زمان علیه‌السلام

مطلب دیگر این است که چرا حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا فداه غیبت کرده، و چرا مثل امامان دیگر علیهم‌السلام در میان مردم نبوده‌است؟ این پرسشی است که از قدیم مورد بحث قرار گرفته، و کتاب‌های فراوانی در پاسخ به آن نوشته شده است.

۱. حفظِ جانِ امام زمان علیه‌السلام

خدای بزرگ، پس از وجود مقدّس خاتم الأنبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله، جانشین معصومی را برای او تعیین فرمود تا وظایف ناتمام رسالت او را بر روی زمین به اتمام برساند. تفسیر آیات، بیان حقایق قرآن، رهبری جامعهٔ اسلامی، و تربیت نفوس مستعد از وظایفی است که پس از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، به جانشین او واگذار می‌شود. یگانه تفاوت امام با پیامبر، مسألهٔ نبوّت است: **أَنتَ مِنِّي بِمنزِلَةِ هَارُونَ مِن مُوسىٰ إِلَّاأَنَّهُ لا نبيَّ بعدي؛**[2] ***تو برای من، به منزلهٔ هارون برای موسی هستی با این تفاوت که هیچ پیامبری پس از من نیست.*** امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید که

---

۱. «یا همانند آن که به دهکده‌ای گذر کرد که خراب و ویران شده بود. گفت: [در حیرتم] که خدا چگونه این مردگان را دوباره زنده خواهد کرد. پس خداوند او را صد سال میراند؛ سپس زنده‌اش ساخت و [بدو] فرمود: ... در استخوان‌ها بنگر که چگونه درهم می‌پیوندیم و بر آن گوشت می‌پوشانیم. چون این کار بر او روشن شد، گفت: [هم اکنون به یقین] دانستم که خداوند بر همه چیز توانا است.» بقره (۲)، ۲۵۹.

۲. ابن ابی الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۲، ص ۲۶۴.

پیغمبر اکرمﷺ پس از نخستین نزول وحی در غار حرا به من فرمود: ...

إِنَّکَ تَسمَعُ مَا أَسمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَیَ إِلَّا أَنَّکَ لَستَ بنبیٌ و لکِنَّکَ لَوَزیرٌ[1] *آن‌چه من می‌شنوم، تو هم می‌شنوی، و آن‌چه من می‌بینم، تو هم می‌بینی با این تفاوت که تو پیامبر نیستی؛ بلکه وزیر منی.*

خدا چنین کسی را که ویژگی هایش مثل آفتاب روشن است، به مردم معرّفی کرده تا جانشین پیامبرﷺ شود؛ امّا کسانی، از ناآگاهی و غفلتِ بیش‌تر مردم سوء استفاده کردند و کوشیدند تا مسیر جانشینی پیامبرﷺ را عوض کنند؛ البتّه این امر، چیز تازه‌ای نبود. بیش از پیغمبر اسلام نیز بیش‌تر مردم هر پیغمبری را که از جانب خداوند برانگیخته می‌شد، تکذیب می‌کردند. قرآن در این باره تعبیر عجیبی دارد مبنی بر این گذشتگان به هم سفارش کرده بودند هر پیامبری که به رسالت رسید، او را انکار کنند: **أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ**.[2]

انکار حق، طبیعت مردم جاهل و گمراه بوده است؛ زیرا هوس‌های دنیایی آن‌ها، با خواسته‌های انبیاءﷺ موافق نبوده است. پس از ظهور پیامبر اسلامﷺ نیز بیش‌تر مردم آمادگی پذیرش عمومی اسلام و برقراری نظام عدل جهانی را نداشتند؛ به همین سبب بود که امیرمؤمنان علیؑ را پس از چند سال حکومت، به شهادت رساندند و بعد از او، آن بلاها را به سر امام حسن و امام حسینؑ و سایر امامانؑ آوردند.

همان‌طور که می‌دانید، اگر وجود مقدّس ولی عصر ارواحنا فداه، که واپسین ذخیرهٔ خدای متعالی برای امّت مسلمان است، از نظرها پنهان نمی‌شد، او را نیز مانند اجدادش به ظلم و جور حاکمان جبّار به شهادت می‌رساندند. انگیزهٔ سلاطین و حاکمان، برای سرکوب و نابود کردن وجود مقدّس ولیّ عصرؑ، خیلی بیش‌تر بوده است؛ زیرا اخباری که از پیغمبر اکرمﷺ به دست آنان رسیده بود، از این حکایت داشت که دوازدهمین پیشوای مسلمانان و واپسین جانشین پیامبر، حکومت کفر را از روی زمین برخواهد چید. همین

---

۱. همان، ج ۱۳، ص ۱۹۷.

۲. «آیا مردم اعصار، یک‌دیگر را [بر تکذیب رسولان] سفارش کرده‌اند یا آن که طبعاً مردمی سرکش و نافرمانند.» ذاریات (۵۱)، ۵۳.

دلیل باعث شده بود که سلاطین و جبّاران در صدد برآیند تا نگذارند امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف متولّد شود و اگر تولّد یافت، او را به شهادت برسانند.

۲. فراهم آمدنِ زمینهٔ پذیرشِ حق در جهان

از آن‌جا که خدای بزرگ می‌داند در آینده زمانی فرا می‌رسد که بیش‌تر مردم، لیاقت حکومت عدل الاهی را می‌یابند، با غایب ساختن امام زمان علیه السلام، حضرت را از بلاها حفظ فرموده است تا شرایط لازم برای جهانی‌سازی عدل و معرفت و عبودیت فراهم آید.

در آستانهٔ ظهور امام زمان، هرچند زمین پر از ظلم و جور می‌شود، آمادگی برای پذیرش حق میان مردم بیش از پیش خواهد شد. می‌توانید چنین وضعیتی را در قالب مثالی عادی تصوّر کنید: شخصی را فرض کنید که سرش درد می‌گیرد و این سردرد چنان به او فشار می‌آورد که آسایش او را به کلّی سلب می‌کند و هیچ عضو سالمی برای او باقی نمی‌گذارد. چنین فردی هرقدر هم که سرسخت باشد، عاقبت به پزشک مراجعه و به نسخهٔ او عمل خواهد کرد. عالَم نیز همین گونه است. ستم و فاجعه و جنایت در این عالَم، روز به روز بیش‌تر می‌شود تا دنیا به جایی می‌رسد که از آن به **مُلِئَت ظلماً و جوراً**[1] تعبیر می‌شود و این مثل همان مریضی است که هرچه درد او افزون‌تر می‌شود، آمادگی‌اش برای پذیرفتن نسخهٔ پزشک بیش‌تر می‌شود؛ به ویژه وقتی راه‌های گوناگون را برای درمان بیماری‌اش می‌آزماید و از همه جا سرخورده می‌شود، آن وقت در برابر نسخهٔ طبیب به طور کامل تسلیم می‌شود.

جامعهٔ بشری، قرن‌ها راه‌های گوناگون را می‌آزماید. شاهد بودیم که در قرن گذشته، بیش از نیمی از مردم دنیا به رژیم سوسیالیستی ـ مارکسیستی دلبسته بودند و تصوّر می‌کردند که سعادت آن‌ها در این راه است و با پذیرش این نظام، از ستم‌های حاکمان رهایی می‌یابند؛ امّا پس از هفتاد سال سرشان به سنگ خورد و از این کار پشیمان

---

۱. «فَیَملَأُ الأَرضَ قِسطاً و عَدلاً کَما مُلِئَت ظُلماً وَ جوراً؛ حضرت، زمین را از عدل و داد لبریز می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و بیداد لبریز شده است.» (علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۳، ص ۲۶۸، ح ۳)

شدند.اکنون نیز سنگ لیبرال ـ دموکراسی غرب را به سینه می‌زنند و متأسّفانه گاهی موج این تبلیغات، مردم ایران را نیز می‌گیرد و بعضی از نادان‌های کشور ما را به سمت خود می‌کشاند. مطمئن باشید طولی نخواهد کشید، کسانی که سنگ لیبرال ـ دموکراسی را به سینه می‌زنند، سرشان به سنگ خواهد خورد و خواهند فهمید که این رژیم نمی‌تواند سعادت انسان را تأمین کند. بهترین نمونهٔ ناکارآمدیِ این نظام، مرکز لیبرال ـ دموکراسیِ جهان، یعنی امریکا است. با استقرار این رژیم در امریکا، مشکلات فراوانی در این کشور پدید آمده است. بچه‌هایی که در امریکا می‌خواهند به مدرسه بروند، برای اطمینان از سلامتشان، اسکورت باید همراهشان باشد. بسیاری از خانواده‌های امریکایی که بچه‌هایشان به مدرسه می‌روند، مطمئن نیستند سالم به خانه برگردند. روز به روز جنایت‌ها در امریکا بیش‌تر و زندان‌ها از زندانیان انباشته‌تر می‌شود. آماری که دولت امریکا از تعداد مجرمان این کشور می‌دهد، حاکی از آن است که در این کشور بیش از یک میلیون زندانی وجود دارد؛ زندان‌هایی مخوف که بعضی از زندانیان امریکا، نامش را «زندان در زندان» گذاشته‌اند. وضع کنونی دنیا این گونه است.

کشورهای دیگر نیز مثل امریکا، دیر یا زود سرشان به سنگ خواهد خورد و ورشکستگی‌های اقتصادی و کسریِ بودجه، آنان را از پای در خواهد آورد. ارقام نجومیِ کمبود بودجه، مشکلات فراوانی را برای دولت و مردم امریکا فراهم آورده است. سرانجام، این کشورها خواهند فهمید که این روش زندگی و سیاست و دنیاداری و مردم‌داریِ آن‌ها درست نیست و باید فکر دیگری بکنند.

چندی پیش در تلویزیون، تظاهرات عظیم مسلمانان را در قلب کفر جهانی، امریکا دیدید. بحمداللّه، روز به روز اسلام در آن‌جا رو به گسترش است و ترسی که دولت امریکا از ایران دارد و حتّی برنامه و بودجه‌ای برای براندازی دولت ایران پیش‌بینی کرده، از همین رو است. ریشهٔ دولت امریکا، در حال پوسیدن است و اسلام در آن‌جا نفوذ کرده. هر روز، مسجدهای عظیمی در گوشه و کنارِ آن کشور ساخته می‌شود. طبق آماری که سال گذشته در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار امریکا منتشر شده بود، ۱۲۰ مسجد بزرگ در امریکا

ساخته شده است و هر روز، بر شمار مسلمانان امریکا افزوده می‌شود. اگر این صحنهٔ تظاهرات مسلمانان امریکایی را مشاهده نکرده بودیم، شاید باور نمی‌کردیم؛ ولی واقعیت دارد.

آری، تمام مردم جهان، تشنهٔ نظام مبتنی بر حقیقت و عدالت هستند و این نظام، جز در اسلام درهیچ جای دیگری یافت نمی‌شود و حاکمان جبّار، دیر یا زود به این نظام گردن خواهند نهاد؛ آن‌وقت است که جامعهٔ بشری، لیاقت حکومت حضرت مهدی صلوات‌الله علیه را خواهد یافت؛ البتّه معنای این حرف، این نیست که همهٔ مردم جهان آمادهٔ پذیرش اسلام هستند یا به آسانی زیر بارِ حکومت حق می‌روند. مگر در زمان پیامبر اسلامﷺ، مردم به آسانی مسلمان شدند؟! آن همه مقاومت‌ها انجام گرفت تا مردم به اسلام گرویدند؛ ولی به هرحال، مردم آن زمان لیاقت داشتند که اسلام را بپذیرند. در زمان ظهور صاحب‌الزّمان‌عليه‌السلام نیز گروه‌های بی‌شماری در گوشه و کنار دنیا به دین اسلام گرایش می‌یابند. در روایات، پیش‌بینی شده است که چه جنگ‌هایی اتّفاق خواهد افتاد؛ امّاسرانجام درصدی از مردم حقیقت‌خواه که زیر چنگال ستمگران دست و پا می‌زنند، اسلام را می‌پذیرند و حکومت عدل جهانی را برقرار خواهند کرد؛ پس علّت ذخیرهٔ وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه، از سوی خدا، برای این بوده است که در زمان تولّد حضرت، مردم لیاقت حکومت عدل را نداشته‌اند؛ امّا روزگاری خواهد آمد که مردم جهان چنین لیاقتی را خواهند کرد. خداوند متعالی، کار بی‌حکمت نمی‌کند. ما انسان‌ها ممکن است بذری را در زمین شوره‌زاری که هیچ ثمره‌ای ندارد بپاشیم؛ امّا خدا، نعمت‌هایش را بیهوده هدر نمی‌دهد. خداوند حکیم، نعمت امامت و ولایت را به کسانی می‌دهد که لیاقتش را داشته باشند.

اگر ما این افتخار را داریم که در دل‌هایمان عشق به ولیّ‌عصرعليه‌السلام موج می‌زند، باید خدا را شکر کنیم که لیاقت داشته‌ایم خدا این معرفت و محبّت را در دل‌هایمان قرار داده است. خدایا! تو را به وجود مقدّس ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قسم می‌دهیم که این معرفت و محبّت به امام زمان را از دل‌های ما بیرون نکن!

محبّت به امام زمان عجّل الله تعالی فرجه، یگانه ذخیره‌ای است که ما برای سعادت دنیا و آخرتمان به آن امید بسته‌ایم و به چیز دیگری امید نداریم. اگر به این محبّت دل نبسته بودیم، چگونه می‌توانستیم برای نایب آن بزرگوار این‌قدر جان‌فشانی کنیم! هنوز این خاطره جاودان است که وقتی امام راحل رضوان‌الله تعالی علیه پیام کوتاهی را مبنی بر حضور یکپارچهٔ مردم در جبهه‌های جنگ صادر فرمود، مردم آن‌قدر علاقه نشان دادند که ظرفیت پذیرش برای شرکت در جبهه‌ها پر شده بود و مسؤولان با اصرار مردم را برمی‌گرداندند. چنین امری نشانهٔ معرفت و ایمان مردم ایران است.

علّت حضور یازده امام معصوم علیهم‌السلام میان مردم

حال ممکن است این پرسش پیش آید که چرا یازده امام، میان مردم بوده‌اند؟! وقتی امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف به دلیل لیاقت نداشتن مردم برای پذیرش حکومت حق، غیبت فرمود، چرا یازده امام قبلی این کار را نکردند؟! مگر آن‌ها نیز خواهان اجرای عدالت و برقراری حکومت اسلامی نبودند و مگر در این جهت نمی‌کوشیدند؟! در پاسخ به این پرسش باید گفت: خدای متعالی امر واجبی را برعهده گرفته که همان هدایت کردن مردم است. فرستادن پیغمبران و اوصیا نیز برای این بوده است که حجّت را بر مردم تمام کند: **لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ**.[1] فرستادن پیامبران باید به گونه‌ای باشد که مردم بتوانند راه حق را از باطل تشخیص دهند. سرانجام، خدا با ظهور پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله واپسین و کامل‌ترین برنامه را برای سعادت بشر نازل کرد و در دسترس مردم قرار داد؛ امّا اگر پس از وفات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، اشخاص معصوم نبودند که حقیقت قرآن را بدانند و برای دیگران بیان کنند، طولی نمی‌کشید که حقایق به دست فراموشی سپرده می‌شد.

بسیاری از احکام اسلام بود که مردم، بارها شاهد اجرای آن بودند؛ امّا پس از چندی، این احکام فراموش می‌شد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در طول ۲۳ سال جلوِ چشم مردم وضو گرفته بود و همهٔ مردم وضو گرفتن ایشان را دیده بودند؛ امّا بعد از چند دهه، این بحث پیش آمد

---

۱. «تا آن‌که پس از فرستادن رسولان، مردم را بر خدا حجّتی نباشد.» نساء (۴)، ۱۶۵.

که آیا حضرت، آب را از آرنج به پایین می‌ریخته‌است یا از انگشتان به آرنج. مسائلی از این قبیل بین مسلمانان اختلاف انداخته بود و اگر راهنمایی‌های کسانی همچون امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم‌السلام نبود، برادران اهل تسنّن ما نیز از اسلام خبری نداشتند. خیال نکنید برکت اهل بیت علیهم‌السلام فقط شامل حال ما شیعیان شده و اسلام فقط نزد ما است؛ اسلام اهل تسنّن نیز مرهون زحمات اهل بیت علیهم‌السلام است . بزرگان و عالمان آن‌ها، شاگردان اهل بیت علیهم‌السلام بوده و به شاگردی نزد آن‌ها افتخار می‌کرده‌اند. هرچه مسلمانان از اسلام دارند، به برکت اهل بیت علیهم‌السلام است ؛ وگرنه آن‌قدر افراد آن زمان، ساده و سطحی‌نگر بودند که به راحتی حقایق را فراموش می‌کردند و به سرعت فریب می‌خوردند. اگر امیرمؤمنان علیه‌السلام، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله غیبت‌می‌کرد، طولی نمی‌کشید که حقایق اسلام به کلّی فراموش می‌شد. کار مسلمانان در زمان بنی‌امیّه به جایی رسید که نماز جمعه را روز چهارشنبه می‌خواندند. یکی دیگر از خلفا در کاخ خود، حوضی از شراب درست کرده بود و هر وقت می‌خواست شراب بخورد، دهانش را به حوض می‌گذاشت و از آن می‌خورد و بعد هم با کنیزکان مشغول عیّاشی می‌شد. گاهی در حالت مستی خلیفه، به او خبر می‌دادند که مردم در مسجد برای نماز جماعت منتظر شما هستند. در همان موقع، خلیفه، لباس خود را بر تن کنیزکی که با او عیّاشی می‌کرد می‌پوشاند و او را به مسجد می‌فرستاد تا به نام خلیفهٔ مسلمانان برای مردم نماز بخواند. در شکارگاه، هنگام تیراندازی، قرآن را هدف تیر قرار می‌دادند. آیا با این وضع خلفا، دیگر از اسلام، اسمی باقی می‌ماند؟!

حکمت الاهی در آن زمان اقتضا می‌کرد که در طول بیش از دو قرن، امامان معصوم علیهم‌السلام با تمام قدرت، حقایق اسلام را در زمین گسترش دهند. در سیرهٔ رفتاری امامان معصوم علیهم‌السلام، حکمت و برنامه‌ریزی‌وجود داشته است. از لابه‌لای تاریخ، با این که پردهٔ تقیّه روی صفحات آن کشیده شده، به خوبی قابل کشف است که امامان علیهم‌السلام با چه همّت و تلاش وافری کوشیده‌اند اسلام حقیقی را زنده نگه دارند. آنان حتّی یارانشان را به روستاهای ایران، در مناطق فارس و طبرستان و مرو (افغانستان کنونی) و جاهای دیگر می‌فرستادند تا حقایق اسلام را برای مردمی که تشنهٔ حقیقت هستند، بیان کنند. در هر

نقطه‌ای، حتّی مناطق دور از مرکز خلافت و دور از بغداد و شام، فعّالیت‌های امامان معصوم علیهم‌السلام چنان اسلام را در زمین گسترش داد که دیگر امکان از بین بردن آن وجود نداشت. وقتی امام دوازدهم علیه‌السلام به خلافت رسید، بقای اسلام در زمین با تلاش‌های یازده امام پیشین تضمین شده بود. در این هنگام، می‌شد این گوهر گرانبها را برای روزگار دیگری ذخیره کرد؛ امّا اگر امامان قبلی می‌خواستند از چشم مردم غایب شوند، اسلام به کلّی از صحنهٔ زمین محو می‌شد و حتّی برادران اهل تسنّن، به همین اندازه‌ای که از اسلام آگاهی دارند، آگاهی نمی‌یافتند؛ پس حاصلِ بحثِ فلسفهٔ غیبت امام زمان علیه‌السلام این است که اگر حضرت به اراده و مشیت خدا غایب نمی‌شد، مانند امامان دیگر به شهادت می‌رسید و انسان‌ها تا قیام قیامت از رهبری امام معصوم علیه‌السلام محروم می‌ماندند. امام زمان ارواحنا فداه روزی ظهور می‌کند که افراد جامعه، آمادگیِ پذیرش او را داشته باشند. برای حفظ اسلام بود که امامان قبل از امام زمان علیه‌السلام غیبت نکردند و اگر آنان نیز مانند او غیبت می‌کردند، حقایق اسلام از صحنهٔ زمین محو می‌شد. درست است که خدا، جاودان بودن قرآن را تضمین کرده است؛ امّا قرآن به تنهایی نمی‌تواند درد مردم را درمان کند. در کنار قرآن باید یک مفسّر معصوم نیز وجود داشته باشد تا حقایق قرآن و تفاسیر احکام را برای مردم بیان کند.

وظیفهٔ ما در دوران غیبت

در جای دیگر، این پرسش پیش می‌آید که وظیفهٔ ما در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام چیست. وظیفهٔ ما در زمان غیبت این است که این‌چنین اجتماعاتی را تشکیل بدهیم تا ایمانمان جلا یابد. این گفت وگوها باعث تقویت ایمان و معرفت ما می‌شود و تکرار این سخنان، ایمان را در دل‌های ما زنده می‌کند.

۱. حفظِ نظام اسلامی با تمام توان

برای برپایی این نظام اسلامی فداکاری‌های بسیاری انجام شده است. این نظام، ثمرهٔ خونِ صدها هزار شهید دوران انقلاب و دفاع مقدّس است. صدها هزار گل پرپر شده تا

این بوستان پدید آمده است. مطلب دیگر این است که اگر بخواهیم این نظام برقرار باشد، باید محور این نظام محفوظ بماند؛ باید مورد حمایت قرار گیرد؛ باید به او عشق ورزید، و نباید در اطاعت او کوتاهی کرد. همه می‌دانند که برقراری این نظام اسلامی، مرهون زحمات امام راحل رضوان الله تعالی علیه است. اگر شخصِ امام خمینی‌ﷺ نبود، چنین انقلابی به پیروزی نمی‌رسید. شکّی نیست که حمایت‌های همه جانبهٔ مردم از امام، باعث برقراری و جاودان ماندن این نظام اسلامی شد. مگر می‌شود انسان به اسلام علاقه‌مند باشد؛ ولی به نظام اسلامی علاقه‌ای نداشته باشد.

۲. حمایت همه جانبه از رهبر معظم انقلاب حفظه‌الله

اگر امروز، امام میان ما نیست، باید همان محبّت و ارادت و سرسپردگی را به جانشین او داشته باشیم که الحمدللّه این محبّت و ارادت را داریم. خدا را شکر می‌کنیم که برای این دوران، کسی را ذخیره فرمود تا بتواند وظایف رهبری را به خوبی انجام دهد. ما باید برای سلامت و توفیق او دعا کنیم؛ در خلوت و تاریکیِ شب، از خدا بخواهیم حضرتش را برای رهبری عالم اسلام حفظ کند. باید در عمل، حامی و پشتیبان همه جانبهٔ او باشیم و این ارادت را به رخ دشمنان او بکشیم و به دشمنان بگوییم: به کوری چشم شما که از هیچ توطئه‌ای کوتاهی نکردید، ما همچنان متّحد هستیم و پشت سرِ رهبرمان ایستاده‌ایم. اگر خدای ناکرده این وحدت خدشه‌دار شود، مسؤولش من و شما هستیم. شهیدان ما وظیفهٔ خود را انجام دادند و هم‌اکنون ثمرهٔ ایثار و جهادشان را به دست من و شما سپرده‌اند؛ ما هستیم که باید دستاوردهای آن‌ها را حفظ کنیم. اگر در این کار کوتاهی کنیم، هم به آن‌ها، و هم به تمام انبیا و اولیای الاهی خیانت کرده‌ایم.

نظام مقدّس اسلامی، میوه‌ای از درخت نبوّت و امامت است. ما نمی‌دانیم چه نعمت بزرگی را در این جهان داریم. قدرت بزرگی همچون امریکا را با عنایات الاهی به زانو درآورده‌ایم تا جایی که به طور رسمی و عملی، با کمال فضاحت و رسوایی، برخلاف تمام قوانین بین‌المللی و با زیر پا گذاشتن عهدنامه‌هایی که خودش امضا کرده است، بیست میلیون دلار بودجه برای براندازی حکومت ایران تصویب می‌کند.

اگر مسألهٔ ایران برای آنان اهمّیت نداشت، آیا حاضر می‌شدند این رسوایی را به جان بخرند؟! این رسوایی را به جان می‌خرند؛ چون سقوط خویش را در یک قدمی خود می‌بینند. ما باید منتظر دسیسه‌های جدیدی از طرف آنان باشیم. همان‌طور که رهبر معظّم انقلاب حفظه الله فرموده‌است، آنان تا به حال از هیچ توطئه‌ای کوتاهی نکرده و هرکاری که می‌توانسته‌اند، کرده‌اند. دشمنان ما باید متوجّه شده باشند که خدای متعالی، پشتیبان این نظام است و این دسیسه‌ها اثری ندارد. ایجاد شک و شبهه در مسألهٔ ولایت فقیه، متّهم کردن نظام اسلامی به حکومت دیکتاتوری و دسیسه‌های دیگری از این قبیل مثل توطئه‌های دیگرشان، به خودشان برخواهد گشت. وظیفهٔ ما در این عصر این است که اهمّیت موقعیت خود را بشناسیم و بدانیم نعمت عظیمی داریم که شکرانهٔ آن، حمایتِ همه جانبه از رهبری نظام است.

اگر در گوشه و کنار، از کسانی خطاهایی سر می‌زند و اگر قصورهایی هست، باید آن‌قدر هوشیار و خردمند باشیم که این نقایص جزئی، نباید ما را دربارهٔ اصل و کلّ نظام سست یا محبّتمان را به آن کمرنگ کند. مگر در زمان حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیهما السلام نقص وجود نداشت؟! در زمان امام‌علی علیه السلام چه کسانی استاندار فارس، بحرین و اهواز بودند؟! همان‌طور که کمابیش آگاهی دارید، یکی از استانداران حضرت علی علیه السلام، برادرخواندهٔ معاویه، زیاد بن عبید بود. او کسی بود که پسرش، عبیداللّه بن زیاد، با امام حسین علیه السلام جنگید. زمان حکومت امیرمؤمنان علیه السلام، همهٔ والیان و حاکمان او فرشته نبودند! چنان نبود که در هیچ جای عالم، هیچ خلاف شرعی انجام نگیرد. آن دست‌های دزدان که بریده، و حدهایی که جاری می‌شد، برای چه بود؟! آن نامه‌های عتاب‌آمیز حضرت و آن توبیخ‌ها و مؤاخذه‌ها که در *نهج‌البلاغه* ثبت شده، برای چه کسانی بوده است؟! علّت مطلوب بودن آن نظام این بود که محورش علی علیه السلام بود. در کنار این نظام، ممکن است خطاهایی رخ دهد؛ امّا آیا صحیح است که به سبب خطاها، از حمایت حکومت حضرت علی علیه السلام دست برداریم؟! هیچ‌کس نمی‌گوید در کشور ما، هیچ اشتباهی رخ نمی‌دهد؛ هیچ ظلمی انجام نمی‌گیرد و هیچ خلاف شرعی صورت نمی‌گیرد؛ امّا این نقایص را نباید به

حساب اصل نظام و رهبری آن گذاشت. ما همه آگاهیم که رهبر معظّم انقلاب دام عزّه، نهایت جدّیّت را برای اجرای احکام اسلامی و اجرای عدالت به کار می‌برد. مبادا وسوسه‌های شیطانی در دل بعضی از جوانان ما اثر بگذارد و محبّتشان به این نظام و رهبری آن کم شود! ما با این کارمان نه تنها ضرر می‌کنیم، بلکه به همهٔ شهیدانی که با خونشان این درخت را آبیاری کرده‌اند، خیانت می‌کنیم.

منظومهٔ ولایت ۳

عظمت و شکوه مقام امام زمان علیه‌السلام

ولایت تکوینی امام زمان علیه‌السلام

علم و قدرتِ بیکرانِ امام زمان علیه‌السلام

نمونه‌ای از ولایتِ تکوینیِ امام رضا علیه‌السلام

نحوهٔ ارتباط ولایی با امام زمان علیه‌السلام

هنگامهٔ اضطرار و توسّل به امام زمان علیه‌السلام

توجّه و توسّل مداوم به امام زمان علیه‌السلام

تکاپو برای جلب رضایت امام زمان علیه‌السلام

ولایت تشریعی امام زمان علیه‌السلام

حکومت اسلامی ایران، جلوه‌ای از ولایت امام زمان علیه‌السلام

عظمت و شکوه مقام والای امام زمان علیه‌السلام

در برابر اقیانوسی از عظمت قرار گرفته‌ایم که هر موجود عظیمی در مقابل وسعت و بزرگی‌اش خود را می‌بازد و محو می‌شود. در مقابل بیکرانی از نور قرار گرفته‌ایم که هر چشم تیزبینی را خیره می‌کند؛ چه رسد به چشم‌های نابینای ما.به هر حال، دست نیاز به سوی این اقیانوس رحمت دراز کرده‌ایم و مطمئنّیم که ما را از دریای کرامت خویش محروم نخواهد کرد.

عظمت مقام اهل بیت علیهم‌السلام و به ویژه مقام حضرت ولیّ‌عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء برای امثال بنده قابل درک نیست. نمی‌دانم آیا میان غیر اهل بیت علیهم‌السلام انسان‌هایی یافت می‌شوند که کُنه مقام‌را درک کنند یا نه؟! امّا در هر حال، عظمت و نورانیت این مقام نباید ما را از کوشش برای درک هرچه بیش‌تر آن باز دارد.

ولایت تکوینی امام زمان علیه‌السلام

آن‌چه بزرگان ما توانسته‌اند با تعبیرهایی به شکوه و جلالت این مقام‌اشاره کنند، حقیقتی است که «ولایت تکوینی» نامیده می‌شود. در تبیین و توضیح این مقام، سخن‌ها فراوان گفته شده؛ امّا حقیقتش این است که بنده در تبیین درست آن احساس ناتوانی می‌کنم. برای این‌که راهی به سوی درکِ عظمت این مقام والا برایمان باز شود، به روایتی از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ مقام علم امامان علیهم‌السلام اشاره می‌کنم:

علم و قدرت بیکران امام زمان علیه‌السلام

سدیر صیرفی که یکی از اصحاب خاص امام صادق علیه‌السلام بوده است می‌گوید:

با گروهی از خواصِ اصحاب امام صادق علیه‌السلام (ابوبصیر، مِیسر، یحیی‌بزاز و داوود قمی)

به محضر امام صادق‌علیه‌السلام شرفیاب شدیم. شنیدیم که امام‌علیه‌السلام با ناراحتی و غضب می‌فرمود: عجب از مردمانی که می‌پندارند ما از غیب مطّلعیم؛ در حالی که علم غیب را جز خداوند نمی‌داند! همانا گاهی کنیز خود را می‌طلبم؛ در حالی که نمی‌دانم در کدام حجره از خانه است [به گونه‌ای سخن گفت که مقتضای فهم و معرفت حاضران در جلسه بود]. هنگامی که حضرت از جایش برخاست و به اندرون خانه رفت، من و ابوبصیر و میسر نیز به دنبال آن جناب به داخل خانه رفتیم و عرضه داشتیم: خداوند، ما را فدای تو گرداند! شنیدیم که در امر کنیزتان چنین و چنان می‌گفتید؛ در حالی که ما از علم فراوان شما آگاهیم و آن را به علم غیبی که خاصّ خداوند است، نسبت نمی‌دهیم.

حضرت فرمود:ای سدیر! آیا این آیه را در کتاب خدا یافته‌ای که می‌فرماید: **قٰالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتٰابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**؛[1] *کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آن که چشمت را برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد.*

گفتم: فدایت شوم.این آیه را گاهی خوانده‌ام.

فرمود: آیا آن مرد را می‌شناسی و آیا می‌دانی که نزد او چه مقدار از «علم الکتاب» وجود داشت؟!

گفتم: شما آگاهم کنید تا بدانم.

فرمود: به اندازهٔ قطره‌ای از باران در دریایی سبز. پس نسبت علم او به «علم الکتاب» چگونه است؟!

گفتم: چه بسیار اندک و ناچیز است!

پس به من فرمود:ای سدیر! چه بسیار است این علم برای کسی که خداوند علم او را به «علم الکتاب» نسبت داد! ای سدیر! آیا این آیه را نیز در کتاب خداوند عزّ و جلّ یافته‌ای که می‌فرماید: **قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ**؛[2] *بگو برای شهادت و حکم راندن بین من و شما، خدا و کسی که علم کتاب نزد او است، کفایت می‌کند.*

---

۱. نمل (۲۷)، ۴۰.
۲. رعد(۱۳)، ۴۳.

گفتم: گاهی خوانده‌ام، فدایت شوم!

پرسید: آیا آن که علم ناچیزی از «علم‌الکتاب» نزد او است، عالم‌تر و فهیم‌تر است یا کسی که تمام «علم الکتاب» نزد او است؟!

گفتم: به قطع کسی که تمام «علم الکتاب» نزد او است.

پس با دست مبارکش به سینهٔ مطهّرش اشاره کرد و سه مرتبه فرمود: **علمُ الکِتَابِ کُلُّهُ و اللّٰهِ عِنْدَنَا**؛ *به خدا سوگند! تمام علم کتاب نزد ما، اهل بیت است.*[1]

آصف‌بن‌برخیا چون بهره‌ای از «علم الکتاب» داشت، توانست بارگاه عظیم بلقیس را پیش از آن که پلک چشمان حضرت سلیمان علیه‌السلام به هم بخورد، از صنعای یمن به فلسطین منتقل کند؛ چرا که قرآن می‌فرماید:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ...؛

در زبان عرب اگر حکمی را بر صفتی تعلیل کنند، آن صفت بر علّیت دلالت خواهد داشت؛ بنابراین، معنای آیه این است که چون چنان علمی داشت، توانست چنین کار خارق‌العاده‌ای را انجام دهد. آری، بنابر این روایت پرمعنا و نورانی، علم آصف‌بن‌برخیا، در مقایسه با علم اهل‌بیت علیهم‌السلام همچون قطره‌ای ناچیز در برابر دریایی بیکران است. به بیان دیگر، علم آصف‌بن‌برخیا که به او قدرت داد تا تخت و بارگاه بلقیس را پیش از چشم بر هم زدنی در پیشگاه سلیمان علیه‌السلام حاضر کند، قطره‌ای ناچیز از دریای علمِ اهل‌بیت علیهم‌السلام و مهدی موعودِ ارواحنا فداه ما است.

از این حدیث شریف راهی گشوده می‌شود تا بدانیم علومی که خداوند به اولیای خاصّ خویش عطا کرده، چه حقیقت والا و چه دریای پرعظمتی است که یک قطره‌اش چنان آثاری را در پی دارد. به هرحال، ما با چنین دریای بیکرانه‌ای مواجهیم. چنین دریایی را با ذهن‌های ضعیف و محدود خودمان چگونه می‌توانیم پیمانه کنیم؟! چنین حقیقت عظیمی را چگونه می‌توانیم وصف کنیم؟! چاره‌ای برایمان باقی نمی‌ماند جز این‌که در

---

۱. **علامه مجلسی، بحارالانوار**، ج ۲۶، باب ۱۲، ص ۱۷۰، روایت ۳۸؛ **کلینی، الکافی**، ج ۱، ص ۲۵۷، روایت ۳ **محمدبن حسن صفّار قمی، بصائر الدرجات**، ص ۲۱۳.

پیشگاهِ عظمتِ علم، قدرت و روح والای اهل بیت علیهم‌السلام سر تعظیم بر خاک ساییم و همراه با احساس ناتوانی و تذلل بگوییم: ما کجا و فهم مقام والای شما کجا؟!

شایسته است برادران و خواهران ارجمند ما در فرصت‌هایی مناسب، روایات مربوط به علوم و مقام‌های اهل بیت علیهم‌السلام را مطالعه کنند و دربارهٔ آن بیندیشند تا شاید به حقایق و نکته‌هایی آموزنده و کارساز دست یابند. باری، وجود امام عصر ارواحنا له الفداء اقیانوسی بیکران از علم، قدرت، عظمت و نورانیت است که علم وقدرت آصف‌بن‌برخیا قطره‌ای از آن به شمار رود.

نمونه‌ای از ولایت تکوینی امام رضا علیه‌السلام

شخصی مورد اطمینان برایم نقل کرد که در مشهد مقدّس و منزل یکی از دوستان، با دو دانشجوی امریکایی که زن و شوهر بودند، ملاقات کردم. برای آن دو، داستان شگفت‌آوری رخ داده بود که به تقاضای میزبان، آن داستان را برای ما نقل کردند: آن دو جوان امریکایی گفتند: وقتی که ما در یکی از دانشگاه‌های امریکا مشغول تحصیل بودیم، پیوسته در خود احساس خلا می‌کردیم. با اشاره به سینه‌اش گفت: احساس می‌کردم که این‌جا خالی است، سپس گمان کردم که این کمبود، ناشی از غریزهٔ جنسی است و با ازدواج و انتخاب همسر، آن خلا پر می‌شود؛ از این رو، هر دو تصمیم گرفتیم با هم ازدواج کنیم؛ امّا پس از ازدواج نیز آن خلا پر نشد و همچنان آن کمبود را در خود احساس می‌کردیم. از این امر سخت ناراحت شدم و با این که به همسرم علاقه داشتم، در ظاهر تمایلی به او نشان نمی‌دادم و گاهی حتّی حوصلهٔ صحبت‌کردن با او را هم نداشتم.

روزی برای عذرخواهی به او گفتم: اگر گاهی می‌بینی که من حال خاصّی دارم و از تو دوری می‌گزینم، گمان نکنی که علاقه‌ای به تو ندارم؛ بلکه این ناراحتی و افسردگی و احساس خلا از دوران دانشجویی در من بوده و تا کنون رفع نشده است و هر از چندگاه بدان مبتلا می‌شوم. همسرم گفت: اتّفاقاً من نیز چنین حالتی دارم. پس از گفت و گو، پی بردم که این احساس خلا درونی، درک مشترک هر دوی ما است؛ در نتیجه تصمیم

گرفتیم برای رفع آن، چاره‌ای بیندیشیم. در آغاز بنا گذاشتیم که بیش‌تر به کلیسا رفت و آمد داشته باشیم و به مسائل معنوی بپردازیم تا شاید آن خلا برطرف شود. ارتباطمان را با کلیسا و مسائل معنوی گسترش دادیم و در آن زمینه، کتاب‌هایی‌را نیز مطالعه کردیم؛ امّا آن خلا و عطش معنوی رفع نشد. چون شنیده بودیم که در کشورهای شرقی، به ویژه چین و هندوستان، مذاهبی وجود دارند که مردم را به ریاضت و انجام تمرین‌های ویژه‌ای برای رسیدن به حقیقت دعوت می‌کنند، تصمیم گرفتیم به آن کشورها سفر کنیم، و چون چین، از دیگر کشورهای شرقی، به امریکا نزدیک‌تر است، ابتدا به چین سفر کردیم.

در چین، از مسؤولان سفارت امریکا خواستیم کسانی را که در آن کشور در زمینهٔ مسائل معنوی و ریاضت سرآمدند، به ما معرّفی کنند و آن‌ها شخصی را به ما معرّفی کردند که گفته می‌شد رهبر روحانیان مذهبی چین و بزرگ‌ترین شخصیت معنوی آن کشور است. با کمک سفارت، موفّق شدیم نزد او برویم و با راهنمایی و کمک او مدّتی به ریاضت مشغول شدیم؛ امّا کمبود معنوی و خلا درونی‌مان برطرف نشد.

از چین به تبّت رفتیم. در آن‌جا و در دامنه‌های کوه هیمالیا معبدهایی بود که عدّه‌ای در آن‌ها به عبادت و ریاضت می‌پرداختند. به ما اجازه دادند که به یکی از معبدها راه یابیم و مدّتی را به ریاضت بپردازیم. ریاضت‌هایی‌که آن‌جا متحمّل می‌شدیم، بسیار سخت بود؛ از جمله چهل شب روی تختی که روی آن، میخ‌های تیزی کوبیده بودند می‌خوابیدیم. پس از گذراندن مدتّی در آن‌جا و انجام ریاضت‌ها و عبادت، باز احساس کردیم خلا درونی ما همچنان باقی است. از آن‌جا به هندوستان رفتیم و با مرتاضان فراوانی تماس گرفتیم و مدّتی در آن‌جا به ریاضت پرداختیم؛ امّا نتیجه نگرفتیم و مأیوس شدیم. سرانجام این تصوّر در ما پدید آمد که اصلاً در عالم، واقعیتی وجود ندارد که بتواند خلا درونی انسان را اشباع کند.

ناامیدانه تصمیم گرفتیم از طریق خاورمیانه به اروپا و سپس امریکا رهسپار شویم. از هندوستان به پاکستان و از طریق افغانستان به ایران آمدیم و ابتدا وارد شهر بزرگ مشهد شدیم و آن را شهر عجیبی یافتیم که نمونهٔ آن را تا کنون مشاهده نکرده بودیم. در وسطِ

شهر، ساختمانی جالب و با شکوه با گنبد و گلدسته‌های طلا که پیوسته انبوهی از مردم به آن رفت و آمد داشتند، ما را به خود جلب کرد. پرسیدم: این‌جا چه خبر است و این مردم چه دینی دارند؟ گفتند: این مردم مسلمانند و کتاب مذهبی آنان قرآن است و در این شهر و این ساختمان یکی از رهبران مذهبی آن‌ها که به او امام می‌گویند، دفن شده است. پرسیدم: امام کیست و چه می‌کند؟ گفتند: امام علیه السلام، انسان کاملی است که به عالی‌ترین مراحل کمال انسانی رسیده است و او با رسیدن به آن مقام، دیگر مرگی ندارد و پس از رخت بر بستن از دنیا نیز زنده است. مسلمانان چون چنین اعتقادی دارند، به زیارت امامشان می‌روند و با عرض ادب و احترام حاجت می‌خواهند و امام علیه السلام نیاز آن‌ها را برآورده می‌سازد.

گفتم: قسمت‌های برجسته‌ای از قرآن را برای ما نقل کنید. گفتند: در یکی از آیات قرآن آمده است که هر چیزی خدا را تسبیح می‌گوید. آن سخنان برای ما معمّایی شد که چطور با این که امام آن‌ها مرده است، باز او را زنده می‌دانند و افزون بر این معتقدند که همه چیز، حتّی کوه‌ها و درختان، خدا را تسبیح می‌گویند! باور نکردیم و تصمیم گرفتیم برای تماشا وارد مشهد رضوی شویم. در صحن، یکی از خادمان که وسیله‌ای شبیه چماق با روکش نقره در دست داشت، وقتی متوجّه شد ما خارجی هستیم، از ورودمان به صحن جلوگیری کرد و گفت: ورود خارجی‌ها ممنوع است!

گفتم: ما چندین هزار کیلومتر در دنیا سفر کرده‌ایم و به اماکن گوناگون وارد شده‌ایم و هیچ کجا به ما نگفتند که ورود خارجی ممنوع است. چرا شما از ورود ما جلوگیری می‌کنید؟ قصد ما فقط تماشای این محلّ است و نیت بدی نداریم. هرچه اصرار کردیم، فایده‌ای نداشت و از ورود ما جلوگیری کردند. ما با ناراحتی از آن‌جا دور شدیم و در آن حوالی روبه‌روی مسافرخانه‌ای لب جوی آب نشستیم و مدّتی من به فکر فرو رفتم که نکند در عالم حقیقتی باشد که در این‌جا نهان است و ما نمی‌شناسیم؟ اگر در این‌جا خبری باشد و آنان ما را راه ندهند تا از آن آگاه شویم، برایمان سخت حسرت‌آور و رنج‌آور است که با آن همه زحمت، تلاش و تحمّل رنج سفر از رسیدن به آن حقیقت محروم بمانیم. بی‌اختیار گریه‌ام گرفت و مدّتی گریستم.

ناگهان این فکر به ذهنم خطور کرد که آن شخص مدفون یا امام و انسان کامل است و آن‌ها راست می‌گویند یا دروغ می‌گویند و او انسان کامل نیست. اگر آن‌ها راست بگویند و به واقع او زنده است و بر همه‌جا احاطه دارد، خودش می‌داند که ما به دنبال چه هدفی، این همه راه آمده‌ایم و باید ما را دریابد و اگر آنان دروغ می‌گویند، ضرورتی ندارد به تماشای آن‌جا برویم. همین‌طور که اشک می‌ریختم و خود را تسلّی می‌دادم، دست‌فروشی که تعدادی آیینه، مهر و تسبیح در دست داشت، نزدم آمد و به انگلیسی و با لهجهٔ شهر خودمان گفت: چرا ناراحتی؟ سربلند کردم و جریان را برای او گفتم که ما برای کشف حقیقت به چندین کشور سفر کرده‌ایم و سال‌ها ریاضت کشیده‌ایم و اکنون که به این‌جا آمده‌ایم، به حرم راهمان نمی‌دهند. گفت: ناراحت نباش! برو. راهتان می‌دهند! گفتم: الآن ما به آن‌جا رفتیم و راهمان ندادند. گفت: آن وقت اجازه نداشتند. من در آن لحظه، فکر نکردم که چطور آن دست‌فروش به انگلیسی آن هم با لهجهٔ محلی با من حرف می‌زند و از کجا خبر دارد که پیش‌تر خادمان حرم اجازه نداشتند ما را راه دهند و اکنون اجازه دارند، و چرا من راز دلم را برای او گفتم.

سرانجام به سوی حرم راه افتادیم و وقتی به درِ صحن رسیدیم، خادم مانع ورود ما نشد. پیش خود گفتم: شاید ما را ندیده است. برگشتیم و به او نگاه کردیم؛ امّا او عکس‌العملی نشان نداد. وارد صحن شدیم و به راهرویی رسیدیم که جمعیت انبوهی از آن‌جا وارد حرم می‌شدند. ما نیز همراه جمعیت وارد راهرو شدیم. فشار جمعیت ما را از این سو به آن سو می‌کشاند تا این‌که به درِ حرم رسیدیم؛ امّا ناگهان من احساس کردم که اطرافم خالی است و هرچه جلو رفتیم، پیرامونم خلوت‌تر می‌شد و بدون مزاحمت و فشار جمعیت به پنجره‌های ضریح مقدّس رسیدم و مشاهده کردم که درون ضریح شخصی ایستاده است. بی‌اختیار تعظیم و سلام کردم. آن حضرت با لبخند جواب سلام مرا داد و فرمود: چه می‌خواهی؟ من هرچه پیش‌تر در ذهنم بود، یکباره از ذهنم رفت و هرچه خواستم بگویم که چه می‌خواهم، چیزی به ذهنم نیامد. فقط یک مطلب به ذهنم آمد و در محضر حضرت گفتم و آن این بود که من شنیده‌ام در قرآن آمده است: همهٔ موجودات خدا

را تسبیح می‌گویند! وقتی آن مطلب را عرض کردم، فرمود: به تو نشان می‌دهم. بعد بی‌اختیار از حرم بیرون آمدم. باز احساس کردم که پیرامونم خلوت است و کسی مزاحم من نمی‌شود. خداحافظی کردم و از حرم خارج شدم؛ امّا مبهوت مانده بودم. وقتی از حرم خارج، و به صحن وارد شدم، حالتی به من دست داد که می‌شنیدم هرآن‌چه پیرامون من هست، از در و دیوار و درخت و زمین و آسمان تسبیح می‌گویند. با مشاهدهٔ این صحنه، دیگر چیزی نفهمیدم و بی‌هوش بر روی زمین افتادم. پس از به هوش آمدن خود را در اتاقی بر روی تختی دیدم که عدّه‌ای آب به صورتم می‌ریختند تا به هوش آیم.

پس از آن واقعه، من متوجّه شدم که در عالم حقیقتی وجود دارد و آن حقیقت در این‌جا است و انسان می‌تواند به مقامی برسد که مرگ و زندگی برای او یکسان باشد و مرگ نداشته باشد و همچنین پی بردم که قرآن راست می‌گوید که همه چیز تسبیح‌گوی خدا است.

نکتهٔ جالب توجّه در واقعهٔ پیشین این است که با آن رخداد خارق‌العاده همهٔ حقایق از طریق شهود برای آن جوان ثابت شد. به طور مسلّم از طریق برهان و بررسی‌های علمی، فرصت بسیاری لازم بود که او از همهٔ حقایق آگاه شود؛ چون وقتی خواهان شناخت خدا می‌شد، باید مدّتی را برای اثبات وجود خدا صرف می‌کرد و پس از آن، نوبت به اثبات نبوّت و پس از آن اثبات امامت و دیگر مسائل می‌رسید؛ امّا با یک حادثه، همه چیز برای او اثبات شد. او با شناخت امام هشتم علیه‌السلام و حقّانیت حضرت، حقّانیت شیعه و اعتقادهای آنان را نیز شناخت و دریافت که امام علیه‌السلام مرگ ندارد و مرگ ظاهری معصوم در رفتار و تداوم فعّالیت‌ها و تصرّفات تکوینی و معنوی او بی تأثیر است. همچنین حقّانیت قرآن و دیگر امور مقدّس و اصول مذهبی و دینی ما برای او ثابت شد.

ارتباط با امام زمان علیه‌السلام

حال بنگریم که ارتباط ما با چنین موجود نورانی و عظیمی که خداوند متعالی برای امثال ما آخرالزّمانی‌ها ذخیره فرموده، چگونه است. همهٔ ما شیعیان به همراه بسیاری از برادران

اهل تسنّن معتقدیم که این وجود مقدّس حیات دارد؛ امّا در پس پردهٔ غیبت است و روزی ظهور خواهد کرد؛ امّا او کجا است؟ چه ارتباطی با ما دارد؟ چقدر از حال ما آگاه است؟ آیا همان‌گونه که ما از او بی‌خبریم، او نیز از ما بی‌خبر است؟! آیا همان طور که ما در زندگی او نقشی نداریم، او نیز در زندگی ما نقشی ندارد؟!

۱. هنگامهٔ اضطرار و توسّل به امام زمانعلیه‌السلام

شاید همهٔ ما هنگام نیاز و اضطرار، همان‌گونه که به خداوند بزرگ توجّه می‌یابیم، به امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف نیز توجّه کنیم و از او بخواهیم که به حُرمتِ دعای مستجاب و آبرویی که در پیشگاه خداوند دارد، از ما رفع اضطرار و گرفتاری کند؛ چرا که معتقدیم: خداوند درهای رحمتش را از راه ولیّ خود به روی ما گشوده است. این توجّه ناخودآگاه، بر اثر ایمانی مرتکز در دل‌های ما است که با شیر مادر اندرون شده است و ان شاء الله با جان به در می‌رود.

این که هنگام اضطرار به حضرت توجّه می‌کنیم و «یا صاحب‌الزّمان» می‌گوییم، به چه معنا است؟ این‌که گمشده‌ای در بیابان، پس از تحمّل چند شبانه‌روز گرسنگی، تشنگی و سرگردانی، وقتی از همه جا ناامید می‌شود، می‌گوید: **یا صاحب‌الزمان أغثنی، و یا اباصالح المهدی ادرکنی**، به چه معنا است؟!

آیا معنای چنین توجّه و توسّلی جز این است که آقا از ضمیر و سرنوشت ما آگاهی دارد؟! آیا جز بدین معنا است که تمام عالم در اختیار او است و بر دل‌های ما احاطهٔ علمی دارد؟! اگر عالم در اختیار او نباشد و بر دل‌ها احاطهٔ علمی نداشته باشد، چگونه صدای گمشدهٔ بیابان را می‌شنود؟! چگونه خبردار می‌شود و با چه وسیله‌ای به او کمک می‌کند؟! چگونه صدای ضعیف بیماری را در دل شب، در بستر بیماری‌اش می‌شنود یا چگونه فریاد مظلومیت مظلومی را حتّی نگفته می‌شنود؟! این چه مقامی است؟ آیا این مقام به زمانی منحصر است که ما اضطرار می‌یابیم؟! آیا حضرت فقط هنگام اضطرار صدای ما را می‌شنود و در زمان‌های دیگر، از احوال ما بی‌خبر است؟!

خود حضرت می‌فرماید:

ما از تمام حوادثی که برایتان اتّفاق می‌افتد آگاهیم، و هیچ خبری از اخبار شما بر ما پوشیده نیست.[۱] *ما هرگز از سرپرستی و رسیدگی به امورتان کوتاهی نکرده و یادتان را از خاطر نبرده‌ایم و اگر جز این بود، دردها و دشواری‌ها از هر سو بر شما فرود می‌آمد و دشمنان، شما را ریشه‌کن می‌کردند؛ پس، از خدا بترسید و ما را پشتیبانی کنید.*[۲]

توجّه و توسّل مداوم به امام زمان علیه‌السلام

اگر در این‌باره بیندیشیم، از دو جهت برای ما آموزنده خواهد بود: یکی این‌که فقط هنگام اضطرار سراغ خدا و اهل بیت علیهم‌السلام نرویم؛ چرا که همیشه و در همه حال نیازمند خدا و اولیای خداییم و بسیاری از اوقات نیازمندی خویش را درک نمی‌کنیم. هنگامی که خداوند، از راه‌های عادی نیازهای ما را رفع می‌کند، از نیازمندی و فقر خویش غافل می‌شویم؛ امّا هرگاه مشکلی در اسباب عادی پیش بیاید، نیاز خویش را در می‌یابیم و احساس اضطرار می‌کنیم غافل از این‌که این نیاز و اضطرار ما، حقیقتی همیشگی است؛ بنابراین، در همه حال، چه در حال رفاه و چه در حال شدّت، باید به خدا و اولیای خدا توجّه داشته باشیم.

در حدیثی آمده است: کسی که خدا را فقط در حالات سختی و شدّت می‌خواند، وقتی صدایش به دعا بلند می‌شود، ملائکه می‌گویند: ما صاحب این دعا را نمی‌شناسیم؛ امّا کسی که در همه حال به یاد خدا است، وقتی هنگام سختی خدا را می‌خواند، ملائکه می‌گویند: صدایش آشنا است. حال تفسیر و تعبیر این بیان چیست، خدا می‌داند؛ امّا آن‌چه ما از این روایت می‌فهمیم، تشویق به این است که همیشه به یاد خدا باشید تا / هنگام سختی و گرفتاری نیز دعایتان زودتر مستجاب و گرفتاریتان زودتر حل شود.

---

۱. قال المهدي عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشریف: «فإنّا نُحیطُ علماً بِأَنبَائکُم و لا یَعْزُبُ عنّا شیءٌ من أَخْبَارِکُم». (علامه مجلسی، **بحار الانوار**، ج ۵۶، ص ۱۷۴؛ طبرسی، **الاحتجاج**، ج ۲، ص ۴۹۵. **کلمة الإمام المهدی علیه‌السلام**، ص ۱۵۲)

۲. قال مولانا المهدي علیه الصلوة والسلام: **«إِنَّا غیرُ مُهملینَ لِمُراعَاتِکُم وَ لَا نَاسِینَ لِذِکرِکُم و لَولَا ذٰلِکَ لَنَزَلَ بِکُمُ اللَّأْءُ وَ اصْطَلَمَکُمُ الأَعدَاءُ فَاتَّقُوا اللّٰهَ جَلَّ جَلَالُهُ و ظَاهِرُونَا»**. (علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۵۳، ص ۱۷۵)

عین این مطلب، در توجّه و توسّل به اولیای خدا نیز وجود دارد. اصولاً ما نباید دو حساب جداگانه برای خدا و اولیایش باز کنیم و بگوییم: یکی راه خدا، و یکی هم راه توسّل است. راه توسّل، همان راه خدا است: **إِنَّ ذِكرَنَا مِن ذِكرِ اللَّهِ**؛[1] *همانا ذکر ما، ذکر خدا است.*

مگر می‌شود یاد اهل بیت از یاد خدا جدا باشد؟! از آن جهت اهل بیت علیهم‌السلام را یاد می‌کنیم و بدان‌ها توسّل می‌جوییم که بندگان شایستهٔ خدا هستند؛ از این رو، یاد خدا در بطن یاد آن‌ها وجود دارد. راه توسّل به اولیای خدا، همان راه دعا و خواستن از خدا است منتها راهی مستقیم‌تر و نزدیک‌تر که زودتر به نتیجه می‌رسد. نتیجه این می‌شود که باید در همه حال، به اولیای خدا، به ویژه وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا له الفداء توجّه داشته باشیم. توجّه ما به آن وجود مقدّس، به حال اضطرار مختص نشود؛ بلکه هر صبح و شام به یاد او باشیم؛ هر شب به یاد او بخوابیم و هر صبح به یاد او بیدار شویم. در طول شبانه‌روز هرچه بیش‌تر به او توجّه کنیم، به مرکز نور و علم و رحمت نزدیک‌تر شده‌ایم؛ چرا که او مجرای فیض خدا است: **أَينَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنهُ يُؤتىٰ**؛[2] *کجا است آن درگاه خدا که از آن به وادی نور و علم و ایمان وارد می‌شوند؟* او وجه خدا است: **أَينَ وَجهُ اللَّهِ الَّذِى إِلَيهِ يَتَوَجَّهُ الأَولِيَاءُ**؛[3] *کجا است آن وجه خدا*[4] *که اولیای خدا به او روی آورند و رویَش را آیینهٔ خدا بینند.*

وقتی با کسی مواجه می‌شویم، بهترین توجّه‌ها، توجّه و نگاه به صورت او است. وقتی با خدا مواجه می‌شویم، بهترین حالت این است که گویا به صورت خدا نگاه می‌کنیم؛ پس نزدیک‌ترین راه و بهترین حالتِ توجّه به خدا، توجّه به ولیّ‌عصر علیه‌السلام است؛ آن ولیّ نعمتی که وجه خدا است و همگی ما به طفیل وجود او آفریده شده‌ایم.

در پرتو توجّه مداوم به ساحت نورانی مولا یمان حضرت حجّت بن‌الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می‌توانیم مشمول ولایت و عنایت خاصّ حضرت و دعاهای ویژه و

---

۱. **بحار الانوار**، ج ۷۵، ص ۴۶۸، باب ۹۵، ح ۲۰.

۲و۲. قسمت‌هایی از دعای ندبه.

۴. وجه‌اللّٰه که بر بعضی از مقام‌های انبیا و امامان علیهم‌السلام اطلاق می‌شود، پس از آن است که آنان به درجهٔ قرب رسیده و فانی فی اللّٰه، و متّصف به صفات اللّٰه شده‌اند. در چنین وقتی، اطلاق وجه اللّٰه، جنب اللّٰه، اسم اللّٰه و باب اللّٰه بر آنان جایز می‌شود. (ر.ک: میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، **رسالهٔ لقاء اللّٰه**، ص ۱۰)

خالصانه‌اش شویم. توجّه حقیقی به آن وجه خدا در واقع پیوند قطره‌ای ناچیز به اقیانوس عظمت و نورانیت است که احساس تاریکی و تنهایی ما را به روشنی و یگانگی مبدّل می‌سازد. توسّل واقعی به آن منبع قدرت و معنویت، سدّ محکمی است که ما را در مقابل جمیع وسوسه‌های شیطانی و آفت‌های دنیایی و آخرتی مصون و محفوظ نگاه می‌دارد.

تکاپو برای جلب رضایت امام زمان علیه‌السلام

نتیجهٔ دوم این‌که وقتی باور کردیم آگاهی مولایمان از رفتار و گفتار و ضمیر ما همیشگی است و به حال اضطرار منحصر نمی‌شود، می‌کوشیم کاری نکنیم که از ما برنجد و دل آزرده شود.

آن بزرگوار فرموده است که وقتی شیعیان ما مرتکب گناه می‌شوند، ما آزرده و غمگین می‌شویم. در جایی دیگر فرموده است:

> گاهی نادانان و بی‌خردان شیعه و آنان که دینداری‌شان از بال پشه‌ای سست‌تر است، ما را آزرده خاطر می‌کنند.[1]

اگر توجّه داشته باشیم که حضرت در هر لحظه از حال ما آگاه است، هنگام وسوسهٔ شیطان شرم خواهیم کرد که مرتکب گناهی شویم. محبّت او مانع خواهد شد که آزرده‌اش سازیم. ان شاء اللّٰه که در ادّعای محبّت حضرت، صادق باشیم و خداوند توفیقمان دهد که این ارتباط را قوی‌تر کنیم.

ولایت تشریعی امام زمان علیه‌السلام

ارتباط با وجود مقدّس ولیّ‌عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشّریف فقط از زاویهٔ مسائل شخصی مطرح نیست. در عالم تکوین، او واسطهٔ فیض الاهی و باب خدا است. دعا و عنایت خاصّ حضرت به شیعیان، چه در رفع مشکلات، چه در دفع بلایا و چه در قضای حوایج، گره‌گشا است و...؛ امّا همهٔ این‌ها در قلمرو ولایت تکوینیِ حضرت قرار دارد. برای حضرت افزون بر مقام ولایت تکوینی، ولایت تشریعی نیز ثابت است. او در مقام ولیّ‌امر جامعهٔ اسلامی

---

۱. قال المهدي علیه‌السلام: «**قَد آذانَا جهلاءُ شيعةٍ وَ حُمقَائُهُم وَ مَن دِينُهُ جَنَاحُ بَعوضَةٍ أَرجَحُ مِنهُ**». (طبرسی، **احتجاج**، ص ۴۷۳)

است. هرچند در این زمینه نیز مثل بسیاری از زمینه‌های دیگر کم کار کرده و حقّش را ادا نکرده‌ایم، در هر حال، اعتقاد اجمالیِ خامی داریم که بر اساس نظر اسلام، به ویژه در دستگاه فکری شیعه، خداوند متعالی همان‌گونه که «ربّ تکوینی» است، «ربّ تشریعی» نیز هست و قانون و مجری قانون را نیز باید همو تعیین کند.

خداوند متعالی، امرِ قانونگذاری و تعیین مجریان قانون را در جامعه برعهده گرفته است. قوانین اجتماعی اسلام را وضع کرده و مجریان آن را نیز پیامبر اکرم و امامان علیهم‌السلام قرار داده و کسی که هم اکنون از سوی خداوند، متصدّی اصلی برای ادارهٔ جامعهٔ اسلامی است، وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه است. همهٔ ما به ولایت تشریعیِ امام زمان علیه‌السلام به طور کلّی تا این اندازه اعتقاد داریم؛ امّا پرسش این است که آیا در طولِ زمانِ غیبت ظاهری حضرت، مقامِ سرپرستی جامعهٔ اسلامی و ولایت تشریعی او لغو شده است. آیا خداوند چنین خواسته است که جامعهٔ اسلامی در آن دوران ۲۵۵ ساله[1] که جمعیت تمام مسلمانان به یک میلیون هم نمی‌رسید، ولیّ امر و سرپرست داشته باشد، ولی در این زمان که جمعیت مسلمانان از یک میلیارد هم گذشته است، سرپرستی نداشته باشد؟! آیا خداوند در زمانهٔ غیبت، مجریِ دستورهای خود را تعیین نکرده است؟! آیا در این دوران، مسلمانان و به ویژه شیعیان که شمارشان بیش از صد میلیون نفر شده، به سرپرست و ولیّ امر نیازی ندارند؟! آیا در زمان غیبت کبرا، هیچ راه ارتباطی بین شیعیان و امام غایبشان نیست؟!

این مطالب، به طور اجمالی و ارتکازی در باور تمام شیعیان وجود دارد که زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام، اطاعت از دستورهای مجتهد جامعِ شرایط واجب است. امام زمان ارواحنا فداه وظیفهٔ شیعیان را در زمانهٔ غیبت، رجوع به عالمان و راویان حدیث جامع شرایط تعیین فرموده است:

و امّا در حوادثی که برایتان واقع می‌شود، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ همانا که

---

۱. منظور، از زمان هجرت پیامبر به مدینه تا زمان تولّد آقا امام زمان عَجَّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف است؛ چرا که بنابر نقل قوی‌تر، تولّد امام زمان در سحرگاه جمعه، نیمهٔ شعبان سال ۲۵۵ قمری واقع شده است.

ایشان حجّت من بر شمایند و من، حجّت خدا بر ایشانم. بنابراین حدیث شریف، در دوران غیبت، فقیهان جامع شرایط و در صدر آن‌ها ولیّ فقیه که شبیه‌ترین مردم به امام معصوم علیه السلام هستند، حجّت‌های امام زمان ارواحنا فداه بر ما شمرده می‌شوند.[1]

حکومت اسلامی ایران، جلوه‌ای از ولایت امام زمان علیه السلام

خداوند رحمان، پس از هزار و اَندی سال، به ما شیعیان ایران توفیق داد تا در لوایِ رهبری مردی از تبار اهل بیت علیهم السلام این فکرِ مرتکز در اذهان عموم شیعیان را عینیت بخشیم و حکومتی اسلامی را به نیابت از امام عصر ارواحنا فداه بنیان گذاریم. بندگانی خالص و از جان گذشته، آن رهبرِ الاهی را یاری کردند و با نثار جان و تمام هستیِ خویش، زمینه‌ای را فراهم آوردند تا پس از قرن‌های متمادی، این اصلِ اصیلِ شیعی تحقّق یابد.

خداوند رحیم، چه نعمت بزرگی را به شیعیان ایران عطا کرده است! من خود را حتّی از شمارش برکاتِ انقلاب اسلامی ایران ناتوان می‌دانم! ما این نعمت بزرگ را خیلی دست کم گرفته، و از برکات بی‌شمار آن غافل مانده‌ایم! یکی از هزاران هزار برکاتِ انقلاب، رواج قرآن در جامعه است. اکنون در ایران اسلامی، صدها و هزاران نونهال، حافظ کل یا حافظ چندین جزء قرآنند. بسیاری از نونهالان خواندن و نوشتن نمی‌دانند؛ امّا معانی آیات قرآن را می‌دانند و کلمه به کلمه به معانی آن اشاره می‌کنند. این وضعیت افتخارآمیز را با زمانی مقایسه کنید که در کلّ کشورمان، جز تعداد معدودی قاری که بتوانند قرآن را با لحنِ عربی صحیح بخوانند، وجود نداشت. امروز به لطف خدا و در پرتو حکومت اسلامی، در هر شهر و دیاری ده‌ها حافظ قرآن داریم.

حکومت اسلامیِ ما با این همه برکت و نعمت، فقط تابشِ پرتوی از نورِ ولایت تشریعیِ وجود مقدّس حجّت بن الحسن العسکری علیه السلام است. حال اگر این خورشید درخشان طلوع کند و به طور کامل بر پهنهٔ گیتی بتابد، چه بهشتی بر روی زمین ایجاد

---

۱. امام زمان علیه السلام در توقیعی می‌فرماید: **«وَ امّا الحَوادِثُ الوَاقِعَةُ فَارجِعُوا فِیها الی رُواةِ حدیثِنا فَاِنَّهُم حُجَّتی عَلَیکُم و اَنا حُجَّةُ اللّهِ عَلَیهِم».** (علاّمه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۵۳، ص ۱۸۱، باب ۳۱، ح ۱۰)

خواهد شد؟! اِن شاءَ الله آن روز به زودی خواهد آمد! از خدا می‌خواهیم که ما را زنده بدارد تا آن روز را درک کنیم و یا اگر از دنیا نیز رفتیم، بار دیگر ما را زنده کند تا چند روزی هم که شده، آن دولت کریمه را مشاهده کرده، و به چشم خویش، عزّت و اقتدار آن را ببینیم.

این آرزویی است که تمام مسلمانان و به ویژه شعیان دارند. در دعای عَهدی که مستحب است هر روز صبح بخوانند، به این مطلب اشاره شده است که خدایا! اگر مرا تا پیش از ظهور حضرت از دُنیا بردی، در آن ایّام مرا زنده کن تا با همان کفنم بیایم و در رکاب مولایم جان‌بازی کنم و آن دوران صفا و نورانیت را با تمام وجودم دریابم:

أَللَّهمَّ إِن حَالَ بَيني وَ بَيْنَهُ المَوتُ الَّذي جَعَلْتَهُ عَلى عِبادِكَ حَتماً مَقضيّاً فَأَخرِجني مِن قبري مُؤتَزِراً كَفَني شاهِراً سَيفي مُجَرِّداً قَناتي مُلَبِّياً دَعوَةَ الدّاعي فِي الحاضِرِ وَ البَادِي؛[1] *پروردگارا! اگر میان من و او مرگی که بر تمام بندگانت قضای حتمی کرده‌ای، جدایی افکند، مرا از قبر برانگیزان؛ در حالی که کفنم را در بر کرده‌ام؛ شمشیرم را از نیام برکشیده‌ام و دعوتش را که بر تمام مردم شهر و دیار عالم واجب است، لبیک گفته‌ام.*

---

۱. قسمتی از دعای عهد که هرکس چهل روز پیاپی آن را بخواند، از یاورانِ امام زمان(عجل‌الله تعالی فرجه) خواهد بود و حتّی اگر تا زمان ظهورِ مولا از دنیا رفته باشد، خداوند قادر متعالی، او را برای یاوریِ قائم آل محمد به دنیا باز خواهد گرداند. (ر.ک: شیخ عباس قمی، **کلیات مفاتیح الجنان**، دعای عهد حضرت امام عصر علیه‌السلام)

منظومهٔ ولایتِ ۴

مهر بیکران امام زمان علیه‌السلام به شیعیان

شرط وفا در برابر محبّت امام زمان علیه‌السلام

جوانی، بهترین دوران عشق‌ورزی به امام زمان علیه‌السلام

شرط رسیدن به ولایت خاصّ امام زمان علیه‌السلام

بهره‌جویی از شادابی جوانی

عهد و پیمان خاص با امام زمان علیه‌السلام

توجّه قلبی خالصانه به امام زمان علیه‌السلام

وظیفهٔ جوانان در برابر فتنه‌های آخرالزّمان

مهر بیکرانِ امام زمان علیه‌السلام به شیعیان

همهٔ ما بحمدالله این معرفت را داریم که وجود مقدّس ولیّ‌عصر ارواحنا فداه سایهٔ رحمت خدا بر بندگان است و هرچه داریم، به طفیل وجود آن بزرگوار است. اگر محبّت مهربان‌ترین مادرهای دنیا، حتّی محبّت مادرهایی را که هستی خودشان را برای بچه‌هایشان فدا کرده‌اند، یک‌جا جمع کنند، به اندازهٔ محبّت امام زمان به دوستان و پیروانش نخواهد شد؛ چرا که محبّت او پرتوی از محبّت بی‌نهایت خدا به آفریدگان است. خودش فرمود که اگر دعا کنید، برای دعایتان آمین می‌گویم و چنان‌چه دعا نکنید، من برایتان دعا می‌کنم. برای لغزش‌هایتان استغفار می‌کنم و حتّی بوی شما را دوست دارم.

شرط وفا در برابر محبّت امام زمان علیه‌السلام

چنین دوستی و محبّت والایی، در مقابل، محبّت می‌طلبد. چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی. ما هرچه داریم، به واسطهٔ فیض و لطف و محبّت اهل بیت علیهم‌السلام است؛ امّا ایشان در برابر محبّت بیکرانشان چیزی از ما نمی‌خواهند؛ چرا که محبّت ایشان خدا گونه است؛ ولی شرط محبّت این است که ما نیز شرط وفا را نگه داریم. هر قدر ما در برابر عنایت‌های مولایمان سپاسگزارتر و قدردان‌تر باشیم، از محبّت‌های ویژهٔ حضرت بیش‌تر استفاده خواهیم کرد و اگر خدای ناکرده، محبّت‌های الاهی مولایمان را ناسپاسی و فراموش کنیم، برخلاف مقتضای محبّت و وفاداری عمل کرده و در نتیجه، خودمان را محروم ساخته‌ایم.

جوانی، بهترین دوران عشق‌ورزی به امام زمان علیه‌السلام

از بهترین اوقات عمر که انسان طعم محبّت را به خوبی می‌چشد، دوران جوانی است. آدمی در دوران کودکی و خردسالی، محبّت را با نوعی ادراک ناآگاهانه درک می‌کند. کودک، محبّت مادر، پدر و نزدیکان خود را می‌فهمد؛ ولی لذّت آن را آگاهانه درک نمی‌کند و در

نتیجه، قدرش را نمی‌داند؛ امّا از آغاز دوران بلوغ به بعد، مزهٔ محبّت را خیلی خوب می‌چشد.

این ویژگی، مخصوص دوران جوانی است و بعد، شیرینی محبّت در این سطح باقی نمی‌ماند؛ به این جهت به شما عزیزانی که در این دوران طلایی و پربها زندگی می‌کنید، یادآوری می‌کنم که قدر این دوران را بدانید و از محبّتی که در دل‌هایتان موج می‌زند، به نیکوترین شکل استفاده کنید. بدانید که چه کسی را باید دوست بدارید و به چه کسی باید دل بدهید. کسی شایستهٔ دلدادگی است که هیچ چشم‌داشتی از ما نداشته باشد؛ هیچ گاه ما را از یاد نبرد، و به هر مقدار ما لیاقت و ظرفیت محبّت او را داشته باشیم، او مضایقه نکند. آدمی وقتی کسی را دوست می‌دارد، دلش می‌خواهد محبوبش نیز به یاد او باشد. اگر شخصی بداند که رفیقش در عین دوری ظاهری، دلش همواره متوجّه او است، به وفاداری چنین رفیقی افتخار خواهد کرد. حال اگر بدانیم محبوبی داریم که هیچ‌وقت فراموشمان نمی‌کند و به محض این‌که به او توجّه قلبی بیابیم، پاسخمان می‌گوید، بهترین یار و رفیق خویش را یافته‌ایم. او همان امام رؤوفی است که اگر در دلت هم صدایش کنی و بگویی: **السّلام علیک یا اباصالح**، پاسخت را می‌دهد. با این اوصاف، آیا کسی بهتر از او پیدا می‌شود تا آدمی دوستی‌اش را به او هدیه بدهد؟ هرچه خوبی وجود دارد، در وجود مقدّس حضرت جمع است؛ هر صفت و خصلت دوست داشتنی را که فرض کنید، بهترینش را داراست؛ پس قدر این دل‌های پاکتان را بدانید و بکوشید دل‌هایتان را به او بدهید که او شایستهٔ دلدادگی است. هرچه می‌توانید به یاد او باشید تا او بیش‌تر به یاد شما باشد.

شرط رسیدن به ولایت خاصّ امام زمان

رابطه بین ما با محبوب‌های حقیقی فقط گزارهٔ ادبی و شاعرانه نیست؛ بلکه حقیقت ثابت است. آدمی آن گاه که کسی را دوست می‌دارد، دلش می‌خواهد محبوبش نیز به یاد او باشد. این فقط آرمانی شاعرانه نیست. قرآن می‌فرماید:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ؛[1] *به یاد من باشید تا به یادتان باشم.*

---

۱. بقره(۲)، ۱۵۲.

گاهی یک شعر حکیمانه آن قدر زیبا است که هیچ چیز دیگری جای آن را نمی‌گیرد: **إِنَّ مِنَ الشِّعرِ لَحِکمَةً**؛ همانا بعضی از اشعار، دربردارندهٔ حکمتی عمیق است. حافظ﵀ در بیتی می‌گوید:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند　　نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

یکی از اصحاب امامان﵈ خدمت امامش مشرّف شد و گفت: آقا! می‌خواهم بدانم موقعیت من نزد شما چگونه است؟ فرمود: ببین موقعیت و منزلت ما نزد تو چه اندازه است. به همان اندازه‌ای که تو به ما اهمّیت می‌دهی، ما هم به تو اهمّیت می‌دهیم. به همان اندازه که تو به یاد ما باشی، ما هم به یاد تو هستیم. این رابطه‌ای واقعی است. نمی‌شود آدمی به یاد خدا نباشد؛ امّا توقّع داشته باشد که خدا مثل اولیای خاصّ خودش به او توجّه کند. رابطه‌ای طرفینی است. سر رشته را که تکان می‌دهد، آن طرف هم تکان می‌خورد. اگر می‌خواهی ارتباط محفوظ باشد، کلید ارتباط دست تو است. دکمهٔ توجّه را فشار بده تا بی درنگ ارتباط برقرار شود. راه دوری در پیش نیست؛ بلکه توجّهی خالصانه کافی است.

بهره‌جویی از شادابی جوانی

دوران جوانی، بهترین وقتی است که انسان می‌تواند معانی و مفاهیم عاشقانه را درک کند؛ نه زودتر از دوران جوانی می‌تواند این مفاهیم را درک کند، نه در وقت پیری؛ چرا که در این دو دوران، قدرت درک این معانی والا در آدمی وجود ندارد. تا جوان هستید، بکوشید عشق خدا و اولیای او را در دل‌هایتان زنده کنید. اگر درخت عشق را در جوانی در دل‌هایتان بارور کردید، تا پایان عمر، بلکه تا ابد، سرمایه‌ای تمام نشدنی خواهید داشت؛[1] سرمایه‌ای عظیم که همه جا گره‌گشا خواهد بود؛ هم برای رفع مشکلات و دور شدن از فتنه‌ها و بلاهای دنیایی، و هم برای توفیق‌های معنوی و آخرتی مفید است.

آدمی سراپا نیاز است؛ امّا همهٔ نیازهای او با این وسیله، یعنی با عشق محبّت اهل

---

۱. سعدی﵀ دربارهٔ عشق مقدّس و گرانسنگ چنین می‌سراید:
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی　　عشق محمّدﷺ بس است و آل محمد﵈

بیت‌علیهم‌السلام برطرف می‌شود. شما جوانان می‌توانید در سایهٔ عشق‌ورزی به خدا و اولیای خدا به مقامی برسید که خداوند متعالی و همچنین اولیائش، با اذن و ارادهٔ خدا، شما را در دست خودشان بچرخانند. چه خوب است که مولا و محبوب ما، سررشتهٔ امور ما را در دست بگیرد و آن گونه که دلش می‌خواهد، تدبیر فرماید. اگر شما اختیارتان را به دست او بدهید، او این کار را خواهد کرد و ولایت خاصّ شما را به عهده خواهد گرفت.

چنین سخنانی را کم‌تر به زبان می‌آورم: بلبل از فیض گل آموخت سخن. دل‌های پاک شما را که دیدم، به یاد این حرف‌ها افتادم. شما جوان‌های عزیز با دل‌های پاکتان شایستهٔ این حرف‌هایید. مواظب باشید دلی را که این قدر ارزش دارد، به رایگان از دست ندهید. دل‌هایتان را به کسانی که ارزش محبّت ندارند، نسپارید. این دل پاک را به کسی بدهید که دلدار واقعی باشد و قدر دلتان را بداند؛ دلداری که هیچ طمعی در شما نداشته باشد، و در همه جا نیز یار شما باشد؛ رفیق شفیقی که هرگاه صدایش بزنید، پاسخ دهد و هرکاری از دستش برآید، برای سعادت شما انجام دهد؛ یاوری در اوج وفاداری که همهٔ خوبی‌ها را یکجا داشته باشد. آری، از بزرگ‌ترین نعمت‌های خدا این است که چنین کسانی را به ما معرّفی کرده است.

عهد و پیمان خاص با امام زمان‌علیه‌السلام

امروز، قافله‌سالار عالم انسانیت و عالم هستی، امام غایبی است که همهٔ فضیلت‌ها و خوبی‌ها را یکجا دارد؛ ولی متأسفانه دست ما از دامن او کوتاه است:

امروز امیرِ در میخانه تویی تو فریادرس نالهٔ مستانه تویی تو
مرغِ دلِ ما را که به کس رام نگردد آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو[1] /

با همهٔ این احوال، برقراری ارتباط با حضرت، هیچ‌گاه ممنوع نیست. او را نمی‌بینیم؛ ولی او ما را می‌بیند. می‌توانیم با او ارتباط برقرار کنیم؛ به ویژه در روزهای جمعه که تعلّق خاصّی به آن عزیز دارد. جا دارد که دل‌های خودمان را متوجّه قلب مقدّس آقا امام زمان

---

۱. شعر از آیت الله نوغانی‌رحمه‌الله، **اختران ادب**، ج ۱، ص ۱۲۰.

عجّل‌الله تعالی فرجه الشریف کنیم و با آن حضرت پیمان ببندیم که هر آن‌چه در توان داریم، در راه رضای خدا و رضای حضرتش که چیزی جز رضای خدا نیست، صرف کنیم. و مطمئن باشیم که آن بزرگوار هم از هیچ کمکی به ما دریغ نخواهد کرد.

/ بکوشیم صبح‌ها دعای شریف عهد را بخوانیم؛ چرا که دعای عهد، تجدید پیمان با محبوب است.[1] دعای **اللّهمّ کن لولیّک** را دست کم روزی یک بار بخوانیم؛ به ویژه روزهای جمعه اگر میسّر باشد، دعای ندبه و نماز امام زمان سلام الله علیه را که به طور معمول در مسجد جمکران خوانده می‌شود، بخوانیم.

توجّه قلبی خالصانه به ساحت مقدّس امام زمان علیه‌السلام

آن‌چه همیشه و همه جا امکان دارد، توجّه قلبی به ساحت مقدّس مولایمان است. این را تمرین کنید و مطمئن باشید که همهٔ خوبی‌ها را برای شما به ارمغان می‌آورد و حفظ می‌کند.

اکنون داستانی را که یکی از دوستان برای من نقل کرده است، برای شما نقل می‌کنم: یکی از عالمانی که هم اکنون در قم زندگی می‌کند، می‌فرمود: «در سفری که اوایل انقلاب به مکّه مشرف شده بودم، در مسجدالحرام، یکی از استادهای دانشگاه مصر نزد من آمد و وقتی دانست که ایرانی هستم، با من انس گرفت و گفت: من به سخنرانی‌های امام خمینی اعلی الله مقامه علاقه دارم و هرگاه ترجمهٔ عربی‌اش به دستم برسد، آن را مطالعه می‌کنم؛ آن‌گاه خلاصه‌ای از سخنرانی‌های امام را به زبان عربی برایم گفت. او می‌گفت: گمان می‌کردم پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در عالم اسلام، شخصیتی مثل امام نیامده است؛ امّا در کلام امام، گاهی به این جمله برمی‌خورم که از کسی یاد می‌کند و می‌گوید: «**روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء**» یا «**روحی لتراب مقدمه الفداء**؛ *جان من فدای خاک پای*

---

۱. امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ شرافت و عظمت دعای عهد می‌فرماید: «هرکس تا چهل صبح این دعا را بخواند، از یاوران قائم علیه‌السلام خواهد شد و اگر پیش از ظهور حضرت بمیرد، خداوند متعالی او را زنده می‌کند تا در خدمت حضرت جهاد کند. خداوند به شمارهٔ هر کلمه از این دعا، هزار حسنه برایش بنویسد و هزار سیئه را از وی محو گرداند». (علاّمه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۸۶، ص ۶۱؛ شیخ عباس قمی، **کلیات مفاتیح الجنان**، دعای عهد)

او». تعجّب می‌کردم که این شخص کیست که امام جان خود را فدای خاک پای او می‌داند؛ از این رو رفتم و در کتاب‌های خودمان تحقیق کردم تا بدانم این کیست که در عالم اسلام پس از پیغمبرﷺ این قدر اهمّیت و منزلت دارد و الان هم در روی زمین دارای حیات است. سرانجام در منابع خود روایاتی را دربارهٔ حضرت مهدی صلوات الله علیه یافتم. و از آن‌جا فهمیدم که وجود مقدّس حضرت مهدی چقدر عزیز است که امام می‌گوید: جان من و جان تمام عالمیان فدای خاک پای او، و همین، وسیله شد تا مستبصر شوم و مذهب تشیّع را اختیار کنم.

یک ابراز ارادت خالصانهٔ امام و کلامی که از ته دل برخاست، باعث شد تا آن طرف دنیا در کشوری عربی، یک نفر برود تحقیق کند و شیعه شود و به امام زمانعليه‌السلام ارادت یابد. امیدواریم که این سرمایهٔ عظیم و این معرفت و محبّت به وجود مقدّس ولیّ‌عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را قدر بدانیم. به اندازهٔ همّتمان این نعمت را شکر گوییم و به این محبوب والامقام وفادار باشیم تا جایی که ان شاء الله محبّت و ولایت خاصّ حضرتش شامل حال همهٔ ما شود.

وظیفهٔ جوانان در برابر فتنه‌های آخرالزّمان

اساس فرهنگ بر دو رکن رکین مبتنی است: یک سلسله باورها و یک سلسله ارزش‌ها. فرهنگ‌های غیراسلامی، بیش‌تر از هر چیز تابع آداب، رسوم، سلیقه‌ها و قراردادها هستند و پایهٔ استواری ندارند؛ امّا فرهنگ اسلامی بر دو پایهٔ محکم و استوار بنا شده است: یکی باورها و دیگری ارزش‌ها.

باورها همان عقاید انسان به هستی است: مبدأ کلّ هستی کجا است؟ جهان هستی برای چه پدید آمده است؟ جایگاه آدمی در چارچوب نظام هستی چیست؟ در مجموع می‌توان گفت: باورها، مجموعهٔ عقایدی است که به توحید، نبوّت و معاد برمی‌گردد؛ برای مثال این اعتقاد که خدایی وجود دارد و گرداننده و تدبیرکنندهٔ جهان است؛ نیازهای ما را فقط او می‌تواند برطرف کند و کمال و سعادت ما در این است که فقط در جهت رضایت او

حرکت کنیم. این‌ها همان باورهایی است که یک رکن اساسیِ فرهنگ اسلامی را تشکیل می‌دهد.

رکن دوم فرهنگ اسلامی، ارزش هایی است که از این باورها برمی‌خیزد. ارزش‌ها مجموعهٔ اموری است که آدمی باید رعایت کند تا به هدف و سعادت نهایی‌اش برسد.

حال ما باید این دو رکنِ اصیل را در خودمان و دیگران تقویت کنیم. سعی دشمنان اسلام نیز بر این است که این دو رکنِ اساسی را از جوانان ما بگیرند. از یک طرف می‌خواهند با ایجاد و ترویج شک و شبهه، ایمان و باور جوانان را تضعیف کنند تا جایی که شک‌گرایی میان نسل جوان ما به فرهنگ و افتخار تبدیل شود و از طرف دیگر می‌خواهند با ترویج ضدّ ارزش‌ها، به تدریج ارزش‌های اسلامی را در جامعه و به ویژه میان نسل جوان محو و نابود کنند.

وقتی باورها و ایمان‌ها ضعیف شد، دیگر یقینی به حیات پس از مرگ، قرب الاهی و سعادت و پاداش آخرتی نخواهد بود. آن وقت نوجوان سیزده ساله هرگز خود را فدای اسلام نخواهد کرد. او وقتی خود را زیر تانک می‌اندازد که اعتقاد داشته باشد هنگام شهادت، سرش بر دامن امام حسین علیه‌السلام قرار می‌گیرد؛ امّا اگر چنین اعتقادی نباشد، خواهد گفت برای چه جانم را فدا کنم؟!

چه چیزی سببِ پیروزیِ انقلاب شد؟ سرّ آن همه ایثار و فداکاری که انقلاب را در همهٔ عرصه‌ها به پیروزی رساند، در ایمان و باورهای دینیِ نهفته بود. وقتی باورها ضعیف و سست شود، آن ایثارها و پیروزی‌ها نخواهد بود و جز ننگِ ذلّت و تسلیم در برابر دشمن، چیزی برای ما نخواهد ماند. اصلی‌ترین تلاش دشمن، در کنار تضعیف باورها، کمرنگ کردن ارزش‌ها و ترویجِ انواع فسادها است. می‌خواهند همان منجلاب فسادی را که جوانان امریکایی و اروپایی در آن غوطه‌ور شده‌اند، برای جوانان ما صادر کنند. این روزها در رسانه‌های گروهی، به طور دائم آمار و اخبارِ عجیبی از فساد و جنایتِ جوانان و نوجوانان غربی را شاهدیم. شصت در صد تمام جنایاتی که در امریکا واقع می‌شود، به دست نوجوانان است. چندی پیش شنیدید که پسر بچهٔ شش ساله در اعتراض به همکلاسی‌اش

که چرا آب دهانت را روی میزِ من ریختی، اسلحه کشیده و او را کشته است. آمارِ قتل‌ها، خودکشی‌ها، آتش‌زدن‌ها، فروپاشی خانواده‌ها، همجنس‌بازی‌ها، کودک‌آزاری‌ها و اقسام جنایت‌های دیگر در امریکا و اروپا شاید برای شما باورکردنی نباشد.

آمار ازدواج رسمی در غرب خیلی کم است. ضمن آن که خیلی از همین ازدواج‌های رسمی نیز اسمی است. برای مثال زن و مردی تنها برای این که از شهرداری کمک بگیرند، به طور رسمی ازدواج می‌کنند؛ در حالی که ماه به ماه یک‌دیگر را نمی‌بینند. مرد با دوست خودش و زن نیز با دوست خودش زندگی می‌کند. حال ببینید بچه‌ای که در چنین خانوادهٔ نابسامانی متولّد می‌شود، چه عاطفه و محبّتی از پدر و مادر خود خواهد دید و به چه رشد اخلاقی و معنوی می‌تواند برسد. اصلاً معلوم نیست که پدرِ واقعی این بچه کیست.

این وضعیت اسفناک، دستاورد تمدّن غربی است که می‌خواهند با برنامه‌ها و فیلم‌های فاسد، ما را نیز به چنین وضعی بکشانند؛ فیلم‌های مستهجنی که حتّی خودِ کشورهای غربی نیز آن را کنترل می‌کنند.

کانادا و امریکا چنان به هم متّصلند که برخی از شهرهایشان از شهرهای دیگری قابل تشخیص نیست. حتّی برخی از رودخانه‌ها بین این دو کشور مشترک است و اساساً قسمت عمدهٔ جنوب کانادا که شهرهای پرجمعیتی دارد، به امریکا متّصل و همهٔ امورشان به هم مرتبط است تا جایی که معروف شده است کانادا، حیات خلوت امریکا است. حال چنین کشوری که ارتباطش با امریکا این قدر تنگاتنگ است، فیلم‌های امریکایی را کنترل می‌کند و به بسیاری از این فیلم‌ها اجازهٔ پخش نمی‌دهد. این در حالی است که سه کشور امریکاییِ کانادا، مکزیک و امریکا با یک‌دیگر قرارداد تجارت آزاد (قرارداد نفتا) دارند که اخیراً می‌خواهند اسرائیل را نیز از این طرف دنیا به این قرارداد ملحق کنند.

با وجود این قرارداد، کانادایی که خود به جهنّمی از فساد و تباهی تبدیل شده است، به امریکا اعتراض دارد که چرا این فیلم‌های فسادانگیز را وارد کشور ما می‌کنید. در عین حال، خیلی از فیلم‌هایی را که کانادایی‌ها اجازهٔ پخش آن را در کشورشان نمی‌دهند، به طور قاچاق یا رسمی در کشور ما پخش می‌شود که برخی از آن‌ها مجوّز وزارت ارشاد را نیز دارا هستند.

در چنین دوران پرمخاطره‌ای وظیفهٔ ما بسیار سنگین است. اولاً باید بکوشیم باورهای خود را تقویت، و ثانیاً ارزش‌های اسلامی را در زندگی خود با جدّیت تمام اجرا کنیم. تساهل و تسامح در دین هرگز روا نیست. در تقویت پایه‌های اعتقادی و دفاع از عقایدمان جدّی باشیم. اگر در یک اعتقاد دینی شکّ و شبهه‌ای برایمان پیدا شد، آن را دنبال کنیم تا رفع شود. و در مقابل شبهه‌افکنان نیز با غیرت و جدّیت تمام بایستیم و در برابر ارزش‌های اسلامی حسّاس باشیم و نعمت‌های بزرگی را که به بهای خون صدها هزار شهید به دست آمده است، به رایگان از دست ندهیم.

مهدی باوری از دیدگاه اهل تسنّن

اعتقاد به وجودِ مهدی صلوات الله و سلامه علیه، از اعتقادهای مشترک بین تمام فرقه‌های اسلام، اعمّ از شیعه و سنّی، است. ما دربارهٔ پاره‌ای از مسائل امامت با برادران اهل تسنّن اختلاف‌هایی داریم؛ ولی دربارهٔ اعتقاد به وجود مهدی‌علیه‌السلام بسیار کم است. جالب است بدانید که بسیاری از عالمان اهل تسنّن دربارهٔ وجود حضرت مهدی‌علیه‌السلام کتاب نوشته و خود اعتراف کرده‌اند که روایات پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ حضرت متواتر است؛ حتّی بعضی از عالمان اهل تسنّن ادّعا کرده‌اند که روایات ما دربارهٔ حضرت مهدی‌علیه‌السلام بالاتر از حدّ تواتر است؛ به گونه‌ای که هیچ جای شکّ و شبهه‌ای در صدور این روایات از پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله باقی نمی‌ماند.[1] دربارهٔ ویژگی‌های شخصی حضرت، میان اهل سنّت، کم و بیش اختلاف‌هایی وجود دارد. بعضی از ایشان اجمالاً معتقدند که در آخرالزّمان، شخصی به نام مهدی‌علیه‌السلام، از خاندان پیامبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ظهور می‌کند؛ امّا این مطلب را که حضرت از کدام پدر و مادر و در چه زمانی متولّد می‌شود، ذکر نمی‌کنند یا به آن معتقد نیستند. میان اهل تسنّن هستند کسانی که دربارهٔ حضرت مهدی‌علیه‌السلام اعتقادی همچون اعتقاد ما شیعیان دارند؛ یعنی اعتقاد دارند که مهدی موعودعلیه‌السلام یازدهمین فرزند از خاندان علی‌ابن‌ابی‌طالب و فاطمهٔ زهراعلیهاالسلام است.

بین عالمان اهل تسنّن، کسانی تصریح کرده‌اند که حضرت مهدی‌علیه‌السلام حیات دارد و افرادی نیز به حضور وی شرفیاب شده‌اند. حتّی نام برخی از بزرگان خودشان را در زمرهٔ کسانی ذکر کرده‌اند که زمان غیبت، به حضور حضرت ولی عصر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نایل آمده‌اند. در کتاب‌های فراوانی از اهل‌تسنّن، نام کسانی برده شده است که ادّعا کرده‌اند به خدمت حضرت شرفیاب شده‌اند.

---

۱. ر.ک: سیدثامر، هاشم العمیدی، **در انتظار ققنوس (کاوشی در تلمر موعودشناسی و مهدی باوری)**، ص ۷۶ (تصریح دانشمندان به تواتر احادیث المهدی).

منظور از ذکر این چند جمله، این بود که میان عالمان اهل تسنّن هم کسانی افزون بر اصل وجود حضرت با همین ویژگی‌هایی که ما می‌گوییم، معتقدند: حضرت متولّد شده و اکنون غایب است و زمان غیبت حضرت نیز کسانی می‌توانند خدمت ایشان شرفیاب شوند؛ بنابراین، در این زمینه، با فِرقه‌های دیگر اسلامی به بحث فراوان نیاز نیست؛ البتّه کسانی از اهل تسنّن، اساساً مسألهٔ اعتقاد به مهدی را انکار کرده، و روایات خودشان را نیز در این باره روایاتی جعلی انگاشته‌اند؛ ولی کسانی از عالمان و محدّثان آن‌ها که عده‌شان کم هم نیست، به وجود مهدی عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشریف تصریح کرده‌اند.

بعضی از طوایف اهل تسنّن، مانند بسیاری از شافعیه و نیز بسیاری از اهل تسنّن به ویژه در کشورهای ایران، مصر و تونس، دوازده امام شیعه را بزرگ‌ترین فقیهان پس از پیامبرﷺ و مراجع دینی خود می‌دانند. این گروه از اهل تسنّن، به امامانِ دوازده گانهٔ ما شیعیان در جایگاه عالمان و فقیهانی اعتقاد دارند که سخنانشان برای امّت، راهگشا و معتبر است. مردم باید در امور زندگی خویش به دستورهای، ایشان مراجعه کنند. این دسته از اهل تسنّن معتقدند که پیامبر اکرمﷺ این دوازده نفر را در جایگاه مراجع دینی مردم تعیین فرموده است و مردم باید در مسائل دینی و اخلاقی خود به آن‌ها مراجعه کنند.

این همان عقیده‌ای است که می‌توان نخستین جوانهٔ تفکیک دین از سیاست در اسلام به شمار آورد. زمان حضور پیامبر اکرمﷺ هیچ اختلافی بین مسلمان‌ها در یکی بودن مرجع دینی و مرجع سیاسی دیده نمی‌شود؛ چرا که همهٔ مسلمانان معتقد بودند: شخص پیامبر اکرمﷺ هم مرجع دینی مردم و هم رهبر سیاسی جامعه است. پس از وجود حضرت، شیعیان معتقد شدند که هم مرجع دینی و هم مرجع سیاسی، امیرمؤمنان علی‌ابن‌ابی‌طالبؑ است. بعضی از اهل تسنّن، مرجعیت امیرمؤمنانؑ را در امور مذهبی قبول دارند و می‌گویند: چون علم حضرت بیش از دیگران بود، پیامبر اکرمﷺ او را برای رهبری و مرجعیت دینی مردم معرّفی کرد؛ به همین علّت بود که پس از پیامبر هر وقت عالمان امّت در حلّ مسأله‌ای می‌ماندند، به او مراجعه می‌کردند؛ ولی این به معنای رهبری سیاسی نیست؛ بلکه مردم ابتدا خلیفهٔ اوّل، بعد خلیفهٔ دوم، سپس خلیفهٔ سوم،

آن‌گاه امیرمؤمنان علیه‌السلام را در جایگاه خلیفهٔ چهارم خویش برگزیدند. دست‌کم بعضی از اهل تسنّن، پس از پیامبر، بین مرجعیت در امور دینی و امور سیاسی، تفکیک قائل شدند و تعیین مرجعیت سیاسی را به عهدهٔ خود مردم یا خلیفهٔ پیشین نهادند بدین‌صورت که خلیفهٔ اوّل را مردم برگزیدند؛ آن‌گاه خلیفهٔ دوم را خلیفهٔ اوّل تعیین کرد. خلاصه آن که بعضی از اهل تسنّن، امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام را مرجع دینی مردم دانسته، سخنان ایشان را در امور مذهبی معتبر می‌دانند؛ به ویژه بعضی از طوایف شافعیه که بر این مسأله تصریح کرده‌اند.

مهدی‌باوری در فرهنگ تشیّع

شیعیان دربارهٔ امامان معصوم خویش به حقایقی والاتر معتقدند. به اعتقاد شیعه، امام هر عصر و زمان، نه تنها مرجع علمی و سیاسیِ مردم است، بلکه کسی است که به خواستِ خدا در همهٔ مقام‌های پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، به جز مقام نبوّت و رسالت، شریک شده است.[1] علمِ امام معصوم علیه‌السلام، علم خدایی، و قدرت او، قدرت خدادادی است. حکومت او نیز حکومتی ظاهری نیست و فقط جنبهٔ سیاسی و علمی و فرهنگی ندارد؛ بلکه یک نوع «اتّصال بین خدا و خلق» است.[2] خداوند متعالی، علم و حکمت را به امام علیه‌السلام افاضه می‌کند و به قدرت خویش، کرامت‌هایی را به او عطا می‌فرماید؛ به همین جهت، امام علیه‌السلام بدون این که به تحصیل و اکتساب علم نیاز داشته باشد، در سنین کودکی چیزهایی را می‌داند که عالمان بزرگ در سنین پیری هم به آن نمی‌رسند. امام علیه‌السلام از نظر تکلیف هم مثل مردم دیگر در ۱۵ـ۱۶ سالگی مکلّف نمی‌شود؛ بلکه از ابتدای تولّد مکلّف است. درک او، مثل درک مردم دیگر نیست. اگر هم در طفولیت به مقام امامت برسد، آن‌چه را برعهدهٔ امام نهاده شده است می‌داند. حتّی زبان طائفه‌های گوناگون مردم را نیز می‌داند و با هرکسی به زبان خودش سخن می‌گوید. بالاتر از همهٔ این‌ها، امام علیه‌السلام بر قلوب مردم

---

۱. ر.ک: بخش مقام‌های امام زمان.

۲. در دعای ندبه چنین نجوا می‌کنیم: «أَیْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الأَرْضِ وَ السَّمَاءِ؛ کجا است آن وسیلهٔ حق که آسمان و زمین را به هم پیوسته است».

ولایت قلبی و روحی، و به بندگان شایستهٔ خدا و پیروان راستین خود عنایت خاصّی دارد. دعایی که در حقّ پیروان واقعی خود می‌کند، رد نمی‌شود و به اجابت می‌رسد. امام﵇ از رفتار مردم، و از نیّت‌ها و ویژگی‌های قلبی آن‌ها آگاه است. نه تنها امام حاضر، در زمان حضور خود این ویژگی‌ها را دارد، بلکه امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم در زمان غیبت خود از تمام رفتار و نیّت‌ها و حالات شیعیانش آگاه است. این جزو اعتقادهای ویژهٔ شیعیان است که در وقت درماندگی و قطع امید از همه جا، به امام دوازدهم ارواحنا فداه متوسّل می‌شوند و حضرت نیز دستگیری می‌فرماید.

از جمله برکات جنگی که بر ملّت ما تحمیل شد، یکی این بود که جوانان عزیز ما بسیاری از امدادهای غیبی امام زمان﵇ را با چشم خودشان دیدند. این سرمایه‌های عظیم را که با قیمت گرانی به دست ما رسیده است، ارزان نفروشیم و آن خاطره‌های لذّت‌بخش و ملکوتی را که برای عزیزان ما در جبهه‌ها حاصل شده است، فراموش نکنیم. ای کاش این‌گونه توسّل‌ها و کرامت‌ها به طور کامل جمع‌آوری و ثبت می‌شد تا برای آیندگان ذخیره‌ای ارزنده باشد! البتّه امداد رسانی امام﵇ هیچ‌گاه دستگاه طبیعی و حکمت الاهی را بر هم نمی‌زند. کار امام﵇ در مسیر حکمت خدا است و او تا جایی می‌تواند تصرّف کند که در مسیر ارادهٔ خدا باشد. وجود امامان﵈ و کارهای ایشان مکمّل دستگاه حکمت خدا است، نه معارضِ دستگاه او. اراده امام﵇ همان اراده خدا است: **قُلُوبُنَا أَوعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ**[1]؛ دل‌های ما، جلوه‌گاه خواست خدا است، ظرفی است که مشیت خدا در آن تبلور و تجلّی می‌یابد. قلب امام﵇ هر آن‌چه را که خدا می‌خواهد، همان را اراده می‌کند، نه چیز دیگری غیر از آن را.

تأثیر مهدی‌باوری در زندگی فردی و اجتماعی

مجال سخن دربارهٔ امام زمان ارواحنا فداه بسیار گسترده است. می‌توان از ابعاد گوناگون

---

۱. قال ابومحمد حسن‌بن‌علی﵇: «قُلوبُنا أَوعِيَةٌ لِمشيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شئنَا وَ اللّهُ يَقولُ: وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلّا أَن يَشاءَ اللّه». (علاّمه مجلسی، **بحارالأنوار**، ج ۲۵، ص ۳۳۶، باب ۱۰، ۱۶)

تاریخی، اجتماعی و اعتقادی دربارهٔ شؤون مختلف امامت سخن راند؛ امّا بسیار بجا است **تا تأثیر اعتقاد به‌وجود مقدّس امام زمان رادر زندگی فردی واجتماعی خودمان تحلیل کنیم.**

خداوند بر ما منّت نهاده و به ما چنین احسانی کرده است که وجود «ولیّ اعظمش» را بشناسیم و به او ایمان بیاوریم. این اعتقاد در زندگی ما می‌تواند آثار عمیقی داشته باشد. ما از این بزرگداشت‌ها و خاطره‌ها چه درسی باید بگیریم؟ هرکس در این راه گامی بردارد و حتّی پرچم کوچکی را به دوش بگیرد، در پیشگاه الاهی مأجور خواهد بود. این جشن‌ها و غوغاها برای چیست؟ ما موظّفیم به او معتقد باشیم؛ به او عشق بورزیم؛ سالرزو تولّدش را جشن بگیریم؛ دل‌ها را شاد کنیم؛ شهرها را زینت کنیم؛ ولی هدف از این کارها چیست؟ این سر و صداها به نام حضرت برای چیست؟ آیا برای این است که چند روزی شاد باشیم؟ چه سرّی در این اعتقاد نهفته است؟ این اعتقاد چه تأثیری در زندگی فردی و اجتماعی ما دارد؟ یکی از آثار اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام را در قلمرو زندگی فردی و اجتماعی بیان می‌کنم:

عرضهٔ اعمال به محضر امام زمان علیه السلام

ما معتقدیم که امام زمان علیه السلام از کارهای امّت، به ویژه شیعیان آگاه است. در کتاب‌های روایی ما بابی به نام «عرض الأعمال» وجود دارد.[1] طبق برخی از روایات، تمام کارهای ما، هر هفته یک روز[2] یا دو روز،[3] و طبق بعضی دیگر از روایات، هر روز، و مطابق روایاتی دیگر، هر صبح بر امام عصر اروحنا فداه عرضه می‌شود.[4]

---

۱. ر.ک: علاّمه مجلسی، **بحارالأنوار**، ج ۶، ص ۱۷۲، باب ۷ (... عرض الأعمال علیهم صلوات اللّه علیهم)؛ ج ۲۳، ص ۳۳۳، باب ۲۰ (عرض الأعمال علیهم و أنّهم الشّهداء علی الخلق).

۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اعمال در روز پنجشنبه به رسول خدا و امامان علیهم السلام عرضه می‌شود». (میرزا حسین طبرسی نوری، **نجم الثاقب**، باب ۱۱، ص ۸۲۵؛ محمد بن حسن صفّار قمی، **بصائر الدرجات**، ص ۴۲۶، ح ۱۶)

۳. از معصوم علیه السلام روایت شده است: «اعمال امّت در هر دوشنبه و پنجشنبه بر پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام عرضه می‌شود و به آن علم می‌یابند». (میرزا حسین طبرسی نوری ، **نجم الثاقب**، باب ۱۱، ص ۸۲۵؛ طبرسی، **مجمع‌البیان**، ج ۵، ص ۶۹)

۴. حضرت مهدی علیه السلام در نامهٔ مبارک خود می‌نویسد: «همانا همیشه بر احوال و اخبار شما آگاهیم و چیزی از شما بر ما پوشیده نیست». علاّمه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۵۳، ص ۱۷۴، باب ۳۱، ح ۷.

صاحب تجارتخانه‌ای را در نظر بگیرید که هر روز سری به دفتر می‌زند تا ببیند چه معامله‌هایی در آن روز انجام گرفته است؛ آن گاه هفته‌ای یک بار، مطالعه‌ای دقیق روی دفتر انجام می‌دهد و در آخر ماه نیز مرور و محاسبهٔ دقیق‌تری بر تک‌تک معامله‌ها می‌کند و سرانجام در هر سال، یک حسابرسی کلّی از وضعیت تجارتخانه‌اش دارد. ممکن است وضع مردم در برابر امام زمان علیه‌السلام نیز از این قبیل باشد که یک مرحله از عرض اعمال، در هر صبح و هر شام انجام می‌گیرد. کارهایی که مردم شب انجام داده‌اند، صبح، خدمت حضرت ولی عصر سلام الله علیه عرضه می‌شود و کارهایی که از صبح تا شام انجام داده‌اند، **شب به‌حضور آن بزرگوار ارائه می‌شود. در مرحله‌ای دیگر، مجموع کارهای هفتگی** را در دو روز دوشنبه و چهارشنبه به حضور امام علیه‌السلام تقدیم می‌دارند و سرانجام در شب قدر، تمام مقدّرات مردم بر وجود مقدّس ولیّ‌عصر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عرضه می‌شود.

آثار تربیتیِ این اعتقاد

چنین اعتقادی باید تأثیر مهمّی در زندگی ما داشته باشد؛ چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی. هریک از ما باید فرض کنیم همان کاری را که روزانه انجام می‌دهیم، هنگام شب در معرض اطلاع شخص بزرگی که به او فراوان احترام می‌گذاریم، قرار می‌گیرد. هرکسی در زندگی خود برای کسی شخصیت و احترام قائل است و دوست دارد آبرویش در مقابل او محفوظ باشد؛ برای مثال اگر دانش‌آموزی احتمال بدهد که امروز یک دوربین مخفی در کلاس نصب می‌شود که از تمام کارهای او فیلم‌برداری می‌کند و شب هنگام، اولیای مدرسه آن فیلم را تماشا می‌کنند، آیا رفتار چنین فردی در کلاس با روزهای دیگر یکسان خواهد بود؟ هر قدر هم که آدمی لااُبالی باشد، می‌کوشد در آن روز مؤدّب‌تر و منظّم‌تر باشد؛ زیرا دلش نمی‌خواهد چیزی را که باعث آبروریزی او می‌شود، دیگران ببینند.

حال اگر ما توجّه داشته باشیم تمام اعمالی که انجام می‌دهیم، هر صبح و شام یا هر هفته خدمت امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارائه می‌شود، تأثیر بسیار بالایی در

سازندگی ما خواهد داشت. اگر همواره به این حقیقت توجّه داشته باشیم که ریز و درشت سخنانی که می‌گوییم، تمام نگاه‌هایی که به مکان‌ها و اشخاص می‌اندازیم، هر گامی که برمی‌داریم و هر حرکتی که در پنهان یا آشکارا انجام می‌دهیم، و حتّی نیت‌هایی که می‌کنیم، همه و همه در محضر مولا و سرورمان قرار می‌گیرد، به طور مسلّم، رفتار و گفتار ما تغییر خواهد یافت؛ چرا که هیچ یک از ما دوست ندارد امام زمان ارواحنا فداه کارهایی ناشایست یا کم‌ارزش را از او مشاهده کند. اگر به چنین حقیقتی توجّه داشته باشیم، همواره می‌کوشیم کاری نکنیم که دل مولایمان از ما برنجد؛ چرا که رنجش قلب مقدّس او، رنجش رسول خدا صلی الله علیه و آله قهر و عذاب الاهی را در پی دارد: **الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**[1]؛ *آنان که پیامبر خدا را می‌آزارند، عذابی دردناک در پیش دارند*؛ بنابراین، بر ما لازم است کارهایی را انجام دهیم که قلب مقدّس ولیّ عصر ارواح العالمین له الفداء را خوشحال و شاد کند.

هرکسی، کسی را دوست دارد و دلش می‌خواهد آن دوست از او خوشحال شود. اگر به امام زمان عشق می‌ورزیم، هیچ‌گاه راضی نمی‌شویم دل او از ما مکدّر شود؛ البتّه آن بزرگوار آن‌قدر مهربان است که اگر گاهی لغزش‌های کوچکی از ما سر بزند، برای ما استغفار می‌کند. اگر شخصی که دائم توجّهش به وجود مقدّس ولیّ‌عصر علیه السلام است و همواره از اعمال بد می‌پرهیزد، به طور تصادفی اشتباهی مرتکب شد، وقتی نامهٔ عملش را خدمت ولیّ‌عصر ارواحناله‌الفداء می‌برند، حضرت برای او دعا و استغفار می‌کند و از خدا می‌خواهد که او را ببخشاید؛[2] امّا اگر خدای ناکرده، ارتکاب گناه، رفتار همیشگیِ فرد باشد، لیاقتِ ولایت حضرت را از دست می‌دهد که از چنین وضعی به خدا پناه می‌بریم.

---

۱. توبه (۹)، ۶۰.

۲. سید بن طاووس ـ اعلی الله مقامه ـ می‌گوید که نیمه شبی در سردابِ مقدّس سامرا صدای مناجاتِ زیبای امام عصر علیه السلام را شنیدم که در حقّ شیعیانش چنین طلب استغفار می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ إِنَّ شيعَتَنا مِنّا و خُلِقُوا مِن فاضِلِ طينَتِنا و عُجِنُوا من ماءِ عذبِ وِلَايَتِنا فَاغفِر لَهُم مِن الذُّنُوبِ مَا فَعَلُوهُ إِتّكَالاً عَلَينَا فَوَلِّنَا حِسَابَهُم يَومَ القِيَامَةِ و لَا تَفضَحنَا بِأَعمَالِهِم...؛ پروردگارا! شیعیان ما از مایند؛ از اضافهٔ خاک خلقت ما آفریده شده‌اند و سرشتشان به آب گوارای ولایت ما عجین شده است؛ پس ببخشای برایشان گناهانی را که با اتّکا و اعتماد به ما انجام داده‌اند و حساب روز قیامتشان را به ما واگذار فرما و ما را با آشکارکردن اعمالِ ایشان رسوا و خجلت زده مفرما!» (علاّمه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۵۳، ص۳۰۲؛ علی اکبر نهاوندی، **العبقری الحسان**، ج ۲، ص ۱۴۹(با اندکی تفاوت)

حقیقتِ شیعه بودن برای امام زمان علیه‌السلام

شیعه بودن و تحت ولایتِ امام زمان علیه‌السلام قرار گرفتن فقط با ادّعا ثابت نمی‌شود. ما با شناسنامه، شیعه نمی‌شویم. ما در اسم و عنوان شیعه‌ایم؛ امّا امامان علیهم‌السلام چقدر تشیّع ما را قبول دارند؟ وجود مقدّس امام زمان علیه‌السلام تا چه حد ما را شیعه و پیروِ حقیقی خویش می‌داند؟ آن‌ها تابع شناسنامهٔ ما نیستند. چه بسا کسانی که نام شیعه ندارند؛ امّا نزد امام زمان ارواحنا فداه از بسیاری افراد که عنوان تشیّع را دارند، عزیزترند.

حقیقت شیعه بودن در بیان امام رضا علیه‌السلام

می‌دانید که میان تمام امامان معصوم علیهم‌السلام امام هشتم به رأفت و مهربانی معروف است. در زیارت حضرت می‌خوانیم: **السَّلامُ عَلَیکَ أَیُّهَا الإِمامُ الرَّئُوفُ**؛ البتّه همهٔ امامان مهربان بوده‌اند؛ امّا از آن‌جا که ظهور رأفت در امام هشتم علیه‌السلام بیش از همهٔ آن‌ها بوده است، به ایشان لقب رؤوف داده‌اند.

در دورانِ ولایتِ عهدیِ آن حضرت در مرو، عدّه‌ای از شیعیان به سویِ خانهٔ امام علیه‌السلام رفتند تا به محضر حضرت رضا علیه‌السلام علیه آلاف التحیة والثنا شرفیاب شوند و سلامی عرض کنند. وقتی به درِ خانهٔ امام رسیدند، از دربان اجازهٔ ورود خواستند. دربان به محضر امام علیه‌السلام رفت و عرضه داشت: چند نفری آمده‌اند که می‌گویند از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هستیم[1] و اجازه می‌خواهند شما را زیارت کنند. امام علیه‌السلام فرمود: اجازه نمی‌دهم.[2] شیعیان، روز دیگر آمدند و باز گفتند: ما از شیعیان امام علی علیه‌السلام هستیم و می‌خواهیم به حضور امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شویم. دربان دوباره آمد و به امام علیه‌السلام عرض کرد: یک عدّه از شیعیان شما می‌خواهند شما را زیارت کنند؛ امّا امام باز هم اجازه نداد. این گروه تا دو ماه پیاپی برای زیارت حضرت می‌آمدند، امّا حضرت هیچ‌گاه اجازهٔ شرفیابی به ایشان نمی‌داد عاقبت از دیدار حضرت مأیوس شده و به دربان گفتند: از امام علیه‌السلام بپرسید گناه ما چیست

---

۱. یَقُولُونَ نَحنُ شیعَةُ عَلِیٍّ.
۲. فقال علیه‌السلام: أَنَا مَشغُولٌ فَاصرِفهُم.

که به ما اجازهٔ دیدار نمی‌دهند؟ مگر چه کرده‌ایم؟ همین هنگام حضرت اجازه فرمود تا داخل شوند. وقتی شیعیان آمدند، از خدمت حضرت، پرسیدند: ای پسر رسول خدا! چرا در طول این مدّت اجازهٔ دیدار نمی‌فرمودید؟ گناه ما چه بوده است؟ حضرت فرمود: چه گناهی از این بالاتر که گفته‌اید ما از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستیم. شما که شیعهٔ او نیستید. شیعیان او، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام، و سلمان‌ها، ابوذرها و مقدادها و عمارها بودند که از هیچ‌یک از فرمان‌های او سرپیچی نکردند.[1] گفتند: اگر گفته بودید ما از محبان و دوستداران او هستیم، از کلامتان ناراحت نمی‌شدم و همان روز اوّل به شما اجازه می‌دادم.[2] شما ادّعای بزرگی کرده‌اید! شیعه یعنی پیرو ما، شیعه باید پایش را جای پای ما بگذارد، و شما کارهایی می‌کنید که ما اجازه نمی‌دهیم؛ سخنانی می‌گویید که ما نمی‌پسندیم، و به دستورهای ما عمل نمی‌کنید. با این احوال چگونه شیعهٔ ما هستید؟[3]

راهکار وصول به شیعه‌بودن واقعی

۱. توجّه به نظارت امام زمان علیه‌السلام بر رفتارها

ان شاء اللّه توفیق بیابیم که حضرت ولیّ‌عصر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ما را جزو شیعیان خود به شمار آورند. برای این که بتوانیم گامی به سوی تشیّع واقعی برداریم، یکی از بهترین کارها توجّه به همین معنا است که اعمال ما برای امام مشهود است. اگر به این مسأله آگاه باشیم، خیلی از کارها را انجام نمی‌دهیم. اگر بکوشیم همیشه این حقیقت در ذهن ما باقی بماند که رفتار و گفتار و نیت‌های ما بر امام زمان صلوات الله علیه پوشیده نمی‌ماند، همیشه دقّت خواهیم کرد که گفتار و رفتارمان را کنترل کنیم و کارهایمان را هرچه بهتر و شایسته‌تر انجام دهیم.

---

۱. «ویَحکُم إنّما شیعَتُهُ الحسنُ و الحسینُ علیهماالسلام، و سلمان و المقداد و عمّار و محمّد بن أبی بکر الّذین لم یخالِفُوا شیئاً من أوامِرِه.»

۲. «فَلو قُلْتُمْ إنَّکُمْ مُوالوهُ وَمُحِبُّوهُ والمُوالُون لِأَولیائه والمُعادون لِأَعدائه لَم أنکره مِن قولِکُم و... .»

۳. ر.ک: **تفسیر منسوب به امام حسن عسکری** علیه‌السلام، ص ۳۱۳؛ طبرسی، **احتجاج**، ج ۲، ص ۲۳۷؛ علاّمه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۶۸، ص ۱۵۸.

۲. لزوم توجّه به تمام دستورهای دین

یکی از مواردی که امامان علیهم‌السلام بسیار از آن ناخشنود می‌شوند، قطع رابطه با دوستان و برادران و خویشاوندان است.[۱] به طور معمول قطع رحم را کسانی انجام می‌دهند که موقعیت اجتماعی برتری دارند. ثروتمندان، خویشاوندان فقیری دارند که با ایشان به دلیل فقرشان قطع رابطه می‌کنند. به هر حال، قطع رحم نشانهٔ این است که ما دیگران را چنان که باید به حساب نمی‌آوریم. یکی از واجبات شرعی، صلهٔ رحم است. برای صلهٔ رحم آشنایان، به ویژه آشنایان فقیر، باید بکوشیم برنامه‌ای داشته باشیم. حتی با کسانی که نسبت به ما بد کرده‌اند یا حتّی کارهای ناپسندی انجام داده‌اند، نباید قطع رحم کنیم. چه بسا همین رفت و آمدها باعث شود که آن‌ها اصلاح شوند. از چیزهایی که امامان علیهم‌السلام خیلی دوست دارند، این است که مؤمنان با همدیگر، محبّت و صمیمیّت داشته باشند و به یک‌دیگر خدمت کنند.

بعضی از مسائل در دستورهای امامان خیلی مورد تأکید واقع شده‌اند؛ ولی متأسّفانه ما چنان که باید، حقّ این دستورها را ادا نمی‌کنیم؛ برای مثال، حقوق دوستان، خویشان، نزدیکان، همسر و فرزندانمان را چنان که باید رعایت نمی‌کنیم. کار نیک و عمل صالح، فقط نماز و ذکر و دعا نیست؛ البتّه هریک از اعمال صالح به جای خود محفوظ است؛ امّا مجموعهٔ دستورهای اسلام، معجونی است که باید از همهٔ آن‌ها پیروی کنیم. شیعهٔ واقعی کسی است که همهٔ کارهای خوب را انجام دهد و از همهٔ گناهان بپرهیزد. کسی که از مسائل دین فقط یک بُعدش را می‌بیند و انجام می‌دهد، مثل آدمی است که یک عضوش

---

۱. یکی از موانع دیدارِ امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قطع رحم است. علی بن مهزیار پس از بیست سفرِ حج که به امیدِ ملاقاتِ امام زمان به جا آورده بود، در سفرِ بیست و یکم به خدمت امام عصر علیه‌السلام شرف حضور یافت. در این ملاقاتِ پرشور، یکی از نخستین مطالبی که مولایمان، حضرت ولیّ‌عصر -اروحنا له الفداء- به پسر مهزیار فرمود، این بود: «ای اباالحسن!، ما شب و روز در انتظارت بودیم؛ پس چه چیز آمدنت را به نزد ما به تأخیر انداخت؟!» عرضه داشت: «تاکنون کسی را نیافته بودم تا مرا به سوی شما رهنمون شود». حضرت فرمود: «احدی را نیافتی تا تو را رهنمایی کند؟! نه، این گونه نیست. امّا به افزون‌سازیِ اموال پرداختید و (در خرید و فروشتان) حیرتی به زیانِ مؤمنانِ ضعیف پدید آوردید و بین خود قطع رحم کردید».(سیّدهاشم بحرانی، **تبصرة الولیّ ممّن رأی القائم المهدي** علیه‌السلام، قسمتی از رسالهٔ ۴۶)

بیش‌تر از حد رشد می‌کند و سایر اعضایش کوچک می‌ماند. تصویر افراد ناقص‌الخلقه را دیده‌اید که سرشان یا دستشان کوچک است یا گاهی یک دست و یک پایشان در مقایسه با دست و پای دیگرشان بسیار بزرگ‌تر است. بنابر آن‌چه عالمان تشریح و فیزیولوژی می‌گویند، وقتی غدهٔ هیپوفیز مغز، اختلال می‌یابد، کار تنظیم و تعدیل اندام‌های بدن به هم می‌خورد. کسانی که فقط بعضی از دستورهای دین را می‌گیرند و عمل می‌کنند، شکل واقعی آن‌ها نامتعادل است. ما بصیرت نداریم و باطن آن‌ها را نمی‌بینیم؛ ولی آن‌هایی که شکل باطنی شخصی را می‌بینند، وقتی به چنین اشخاصی نگاه می‌کنند، می‌بینند که اندام روحشان بی‌قواره و ناموزون است. باید به همهٔ دستورهای دین با هم، در یک مجموعه، به طور منظّم و مرتّب عمل کنیم. به هرحال، یکی از کارهایی که امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خیلی دوست دارد و از آن شاد می‌شود، رسیدگی شیعیان به امور یک‌دیگر است. هرچه شیعیان با هم آشناتر و نزدیک‌تر باشند، تکلیفشان در برابر هم بیش‌تر است: **فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا‌یَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ**؛[1] *عفو و گذشت کنید تا خداوند فرمان خود را بفرستد.* از همدیگر بگذریم. مگر دوست نداریم که خدا از ما بگذرد. اگر انتظار دارید خدا از گناهان شما بگذرد، باید از گناه مردم و دیگران بگذرید! بگذرید تا خدا هم از شما راضی شود! به روی هم نیاورید که اشتباهی کرده‌اید! مگر دوست ندارید خدا در روز قیامت از گناه شما بگذرد و به رویتان نیاورد که چنین کاری کرده‌اید؟ اگر دوست دارید، امتحان کنید! اگر کسی اشتباهی کرده است، پرده‌پوشی کنید.

---

۱. بقره (۲)، ۱۰۹.

یاوران امام زمان علیه‌السلام

ویژگی‌های یاران امام زمان علیه‌السلام

۱. قدرت والای روحی

۲. بردباری

۳. طلب آمرزش، استقامت و یاری

۴. رابطهٔ عاشقانه با پروردگار

۵. فروتنی در برابر مؤمنان و گردن فرازی در مقابل کافران

۶. نهراسیدن از سرزنش‌ها

ملاک یاری‌رسانی الاهی

فرجام پیروی نکردن از رهبران الهی

احساس ایمنی از مکر الاهی و خطرهای آن

وظیفهٔ ما در آخرالزّمان

بازگشت جهان به سوی معنویت

ویژگی‌های یاران امام زمان علیه‌السلام

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قٰاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمٰا وَهَنُوا لِمٰا أَصٰابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ مٰا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكٰانُوا وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰابِرِينَ وَ مٰا كٰانَ قَوْلَهُمْ إِلّٰا أَنْ قٰالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ إِسْرٰافَنٰا فِي أَمْرِنٰا وَ ثَبِّتْ أَقْدٰامَنٰا وَ انْصُرْنٰا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ[1]

چه بسیار پیامبرانی که مردان الاهی فراوانی به همراهشان نبرد کردند و از هر رنجی که در راه خدا دیدند، نه سستی ورزیدند و نه ضعف و زبونی نشان دادند و خداوند، شکیبایان را دوست می‌دارد. سخنشان فقط این بود که پروردگارا! گناهان ما را ببخش و از تندروی‌های ما در کارها درگذر! گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر جمعیت کافران پیروز کن!

واژهٔ «ربّیّون» در این دو آیهٔ شریف به مردمی خداپرست اشاره دارد که مخلصانه در رکاب پیامبران با کافران و مشرکان جنگیدند. ربّیّون در زمانهٔ ما، مصداق تامی غیر از بسیجیان ندارد و تمام ویژگی‌هایی که در این دو آیه دربارهٔ «ربّیّون» بیان شده، گویا در شأن بسیجیان ما نازل شده است.

پس از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، شاهد قیام‌های الاهی فراوانی بوده‌ایم؛[2] امّا هیچ‌یک از آن‌ها مصداق «ربیّون کثیر؛ مردانِ الاهی فراوان» نبوده است تا جایی که به طور یقین می‌توان گفت: اگر از عصر پیامبر بگذریم، کامل‌ترین مصداق «ربّیون کثیر»، بسیجیان مخلص ما در ایران اسلامی بوده‌اند.

همان‌گونه که از روایات برمی‌آید، یاوران راستین امام زمان ارواحنا فداه نیز مصداقِ تامّ «ربّیّون کثیر» بوده، دارای ویژگی‌های خاص ایشان هستند.

---

۱. آل عمران (۳)، ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲. حتّی یاوران شیدایی امام حسین علیه‌السلام را نیز نمی‌توان مصداق «ربّیون کثیر» دانست؛ چرا که تعدادشان ۷۲ نفر بیش نبوده است.

ویژگی‌های اساسی «ربّیّون» که در این دو آیهٔ شریف بیان شده است، عبارتند از: قدرت والای روحی، بردباری، طلب مغفرت، طلب استواری و استقامت و طلب نصرت که دربارهٔ هریک از این ویژگی‌ها توضیحی مختصر ارائه می‌کنیم:

۱. قدرت والای روحی

میدان جنگ، عرصهٔ جنگیدن، کشتن و کشته شدن است. طولانی‌شدن جنگ، به طور طبیعی آثار منفی فراوانی را در پی می‌آورد. از یک طرف، عواملی چون دوری از زن و فرزند، نابسامانی خانواده‌ها، بی‌سرپرستی بچه‌ها، فقر و ویرانی ناشی از جنگ، باعث سست‌شدن اراده و انرژی روحی جنگاوران می‌شود و از طرف دیگر، آثار ضعف و سستی در بدن و انرژی‌های جسمانی بروز می‌کند. مجموعهٔ این عوامل می‌تواند باعث خضوع و تسلیم در مقابل دشمن شود.

خداوند متعالی، جنگاوران مجاهدی را می‌ستاید که به عشق خدا و رسول او، خالصانه در میدان‌های طاقت‌فرسای جنگ استقامت ورزیدند و لحظه‌ای ضعف از خود نشان ندادند؛ ستارگان درخشانی که حتّی با طولانی شدن جنگ و پیشامد مصیبت‌های گوناگون، نه در عشق و ارادهٔ آهنینشان ضعفی پیدا شد و نه در برابر دشمن، دست خضوع و تسلیم بالا بردند: **فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا**؛[1] *از هر صدمه‌ای که در راه خدا دیدند، نه سستی ورزیدند و نه ضعف و زبونی نشان دادند.*

چنین ویژگی بارزی را در رزمندگان و بسیجیان خویش در طول هشت سال دفاع مقدّس به چشم دیده‌ایم؛ دلیر مردانی که تا واپسین نفس و واپسین قطرهٔ خون از اسلام و میهن اسلامی دفاع کردند و تمام هستی خود را بر سرِ پیمان الاهی خویش فدا ساختند.

۲. بردباری

دلیرمردانی که در این آیه، مورد ستایش خداوند قرار می‌گیرند، مجاهدانی خستگی‌ناپذیرند

---

۱. آل عمران (۳)، ۱۴۶.

که به سبب بردباریِ فوق‌العاده‌شان، محبوب ذات اقدس الاهی شده‌اند: **وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰابِرِينَ**؛[1] و خداوند، چنین صبرکنندگانی را دوست می‌دارد. اگر در شأن رزمندگان و بسیجیان، جز همین جمله در قرآن نازل نشده بود، برای پاداش آن‌ها کافی بود. چه پاداشی بالاتر از محبوبیت نزد خداوند قابل تصوّر است؟! آن که پروردگارش او را دوست بدارد، چه چیزی کم خواهد داشت؟!

۳. طلب آمرزش، استقامت و یاری

چنین مجاهدان راستینی در کشاکش مصیبت‌های جنگ و رنج‌های جنگاوری، زبان حال و قالشان، چیزی جز طلبِ آمرزش، عذرخواهی و طلب استقامت و یاری از پروردگارشان نیست: **وَ مٰا كٰانَ قَوْلَهُمْ إِلّٰا أَنْ قٰالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ إِسْرٰافَنٰا فِي أَمْرِنٰا**؛[2] *سخنشان جز این نبود که پروردگارا! گناهان ما را ببخش و از تندروی‌های ما در کارها درگذر.*

این رزم‌آوران الاهی، نه تنها خود و عمل خود را نمی‌بینند، بلکه همواره عذر تقصیر به درگاه الاهی می‌آورند که خدایا! تو خود کوتاهی‌های ما را در انجام وظیفه ببخشای و از گناه و زیاده روی و کوتاهی ما به لطف و مرحمت خویش در گذر: **رَبَّنَا اغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا**.[3] و افراطهای ما نیز در انجام وظیفهٔ بندگی و مجاهدت چشم بپوش: **وَ إِسْرٰافَنٰا فِي أَمْرِنٰا**.[4] پروردگارا! همهٔ هستی ما از تو است و اکنون به درگاه تو تقدیم می‌کنیم. لطف و مرحمتی کن و کاستی‌ها و لغزش‌های ما را تو خود جبران و اصلاح فرما! بار پروردگارا! این راه خطرخیز را با همهٔ افت و خیزهایش تا بدین‌جا رسانده‌ایم؛ امّا چه امان از سستی در ادامهٔ راه و فریب‌های شیطان و زمین‌گیری دنیا؟! پس اکنون خدایا! ما را تا سرانجام این راه، همواره استوار و پابرجا بدار: **وَ ثَبِّتْ أَقْدٰامَنٰا**.[5] بار خدایا! هر چند مأموریت ما انجام وظیفه

---

۱. همان.
۲. آل عمران (۳)، ۱۴۷.
۳ و۳و۴و۵. همان.

است، نه رسیدن به نتیجه؛ امّا نهایت آرزوی ما پیروزی بر کافران و نابکاران عالم است. خدایا! تو خود به قدرت قاهر خویش ما را بدین هدف برسان: **وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ.**[1]

۴. رابطهٔ عاشقانه با پروردگار

آیات متعدّد دیگری در قرآن داریم که بنا بر روایات پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام در شأن گروهی از شیعیان علوی نازل شده است که در آخرالزّمان پدیدار خواهند شد. یکی از این آیات شریف که بر «ربّیون کثیر» نیز تطبیق می‌شود، این آیهٔ نورانی است:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ.[2]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما که از آیین خود بازگردد، [بداند که] خداوند به زودی، قومی را برمی‌انگیزاند که ایشان را بسیار دوست می‌دارد و آن‌ها نیز خداوند را دوست می‌دارند و در برابر مؤمنان سرافکنده و فروتن و در مقابل کافران سرافراز و مقتدرند.

لحن آیهٔ پیشین، رنج و ناراحتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنان راستین از سست عنصری و دم‌دمی مزاجیِ افراد ضعیف‌الایمان را نشان می‌دهد؛ ناراحتی و نگرانی از عقبگرد و بازگشت مسلمانان سست ایمان به حلقهٔ کافران.

این آیهٔ نورانی دربردارندهٔ بشارتی شورانگیز به پیامبر و مؤمنان راستین است که هرگز نپندارید قوام دین خدا فقط به عدّه‌ای تازه مسلمانانِ ضعیف است که اگر به کفر و شرک بازگردند، اسلام و افتخارهای آن از بین می‌رود. اگر عدّه‌ای از اسلام روی گردانیدند و به کفر بازگشتند، هرگز اندوهی به خویش راه ندهید؛ چرا که خداوند، در آینده، مؤمنانی را برخواهد انگیخت که نخستین صفت و مدال افتخارشان این است که محبوب خداوندگار، و محبّ اویند: **يُحِبُّهُم و يُحِبُّونَهُ**؛ *خداوند دوستدار ایشان است و ایشان نیز دوستدار خداوندند.* عشقی مقدّس و طرفینی بین ایشان و پروردگارشان برقرار شده است؛ فضیلتی بس ارزشمند که مقامی بالاتر از آن تصوّر شدنی نیست.

---

۲. مائده (۵)، ۵۴.

۵. فروتنی در برابر مؤمنان و گردن فرازی در مقابل کافران

علامت این عشق پاک طرفینی، دو صفتِ همراه با هم است: **أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ**؛ *در برابر مؤمنان متواضع و فروتنند و در مقابل کافران گردن‌فراز و مقتدرند.* در مقابل اهل ایمان، چنان تواضع دارند که گویا بندهٔ ایشانند. در برابر مؤمنان به هیچ وجه انانیت و خودبینی ندارند؛ به طوری که گویا خودِ ایشانند. همینان که در برابر مؤمنان، چنین خاکی و متواضعند، در مقابل کافران، سرسخت و عزتمندند. ایشان در مقابل گردن‌کشان چنان در اوج عزّت و قدرت و گردن‌فرازی‌اند که گویا آنان را هرگز به شمار نمی‌آورند.

وعدهٔ الاهی در این آیهٔ نورانی و معجزه‌آمیز، از ظهورِ خداباورانی ثابت‌قدم با دو صفت والای باطنی و روحی خبر می‌دهد که هم محبوب خدا، و هم محبّ اویند؛ ویژگی‌های والایی که از راه‌های ظاهری قابل تشخیص نیست؛ زیرا این دو ویژگیِ قلبی، رازی نهان بین عاشق و معشوق است که بیگانگان از آن آگاهی ندارند؛ امّا کسانی که این دو ویژگیِ قلبی را دارا هستند، دو نشانهٔ ظاهری در رفتار و گفتارشان پدیدار می‌شود: ۱. **أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**؛ *خاضع و فروتن در برابر مؤمنان*؛ ۲. **أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ**؛ *عزّتمند و مقتدر در برابر کافران.*

اگر این ویژگی‌ها را بر خصوصیاتی که برای «ربیّون کثیر» ذکر شده بود، تطبیق دهیم؛ و آن‌گاه بر تاریخ اسلام مروری کنیم، برای آن هیچ مصداقی، جز بسیجیان شورآفرین ایران اسلامی نمی‌یابیم؛ ارتشی میلیونی که اکثریتشان، دارای این اوصافند؛ البتّه وجود شدّت و ضعف و درجه‌های گوناگون برای این ویژگی‌ها طبیعی است.

در چشمان حقیقت‌بین بسیجیان ما، قدرتمندترین قدرت‌های جهان، حقیرترین و ناچیزترین افراد به شمار می‌آیند. امام و پیشوای این گروه میلیونی، همان رادمردی بود که دربارهٔ قاهرترین قدرت زمانه‌اش، آن هم در هنگامهٔ جنگ تحمیلی و محاصرهٔ کامل اقتصادی و با نبود سپاه و ارتشی منظّم، چنان سخن می‌گفت که گویا دربارهٔ موشی‌خوار و ذلیل سخن می‌گوید: «امریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». «هرچه فریاد دارید، بر سرِ امریکا بکشید». با دلهره به محضرش عرض کردند: امریکا رابطه‌اش را با ایران به طور

کلّی قطع کرده است و ناوهای جنگی او به سوی خلیج فارس در راهند. در این هنگام، در اوج صلابت و عزّت فرمود:

«مگر این رابطه برای ما چه نفعی داشته است که از قطع آن نگران باشیم. این‌که به بره‌ای بگویند گرگی خونخوار رابطه‌اش را با تو قطع کرده است، نه تنها نگرانی و ناراحتی ندارد؛ بلکه سرور و خوشحالی دارد.

این تجلّیِ **أَعِزَّةٍ عَلَى الكَافِرِينَ** است که در برابر هیچ قدرت شیطانی خضوع نمی‌کند و اندک باجی نمی‌دهد؛ چرا که روح والایش به اقیانوس بیکرانِ قدرت الاهی متّصل شده است. پشتوانهٔ چنین رادمردانی، کوهساری عظیم از قدرتِ خدایی و عنایت اولیای الاهی است. اینان تحت عنایت‌های خاصّ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امامان علیهم‌السلام و در صدر ایشان، تحت ولایت خاصّ امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار گرفته‌اند؛ از این رو در برابر هیبت و شوکت دشمنان، خم به ابرو نمی‌آورند و هیچ گاه احساس شکست و حقارت نمی‌کنند؛ هر چند در مقابل تجهیزاتِ فوق مدرن کافران هیچ سلاحی نداشته باشند. این مردان ربّانی، با قدرتِ بی‌نهایت، رابطه‌ای عاشقانه برقرار کرده و محبوب او شده‌اند؛ تمام هستی خویش را در برابر او باخته و همه چیز را به او یافته‌اند؛ امّا همان امام، در برابر کارگر فقیر یا پدر شهید، با کمال خضوع و مهربانی، می‌فرمود: «من دست شما را می‌بوسم» یا خطاب به بسیجیان می‌فرمود:«ای کاش من هم یک بسیجی بودم».

۶. نهراسیدن از سرزنش‌ها

نشانهٔ دیگر این مردان الاهی این است که در جهاد فی سبیل اللّٰه، از هیچ سرزنشی نمی‌هراسند: **يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لاٰ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ**؛[1] *آن‌ها در راه خدا مجاهده می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری هراسی ندارند.* مجاهدهٔ فرهنگی این رادمردان، زبان ملامتگران را ضدّشان می‌گشاید؛ ولی آن‌ها هیچ باکی ندارند. اگر بنا بود، در مجاهدت‌های الاهی ملامتی در کار نباشد، این آیه برای چه بود؟!

---

۱. مائده (۵)، ۵۴.

شیعیانی مخلص همچون میثم تمّارها، عمروبن‌حمدها، حجربن‌عدی‌ها و ابوذرها تبعید شدند؛ زندانی و شکنجه شدند، و بدن‌هایشان را بر دار نگه داشتند؛ امّا لحظه‌ای از ولایت مولایشان علی علیه‌السلام و ستایش او دست برنداشتند تا آن که زبانشان را بریدند؛ شکمشان را دریدند و عاقبت به شهادت رسیدند.

اگر ما نیز بخواهیم در شمار شیعیان واقعی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام و امام زمانمان باشیم، باید خود را آماده کنیم و در راه انجام وظیفه و اظهار حق، از هیچ چیزی، حتّی از سرزنش دوستان نیز نهراسیم. خیلی راحت است که انسان به دست دشمنان ترور و کشته شود؛ امّا آن‌چه تحمّلش مشکل است، ملامت دوستان است. کسانی که خداوند، برای زنده کردن دینش برخواهد انگیخت، از سرزنش دوستان نیز نمی‌هراسند.

بر حذر باشیم که اگر خود را برای ایفای چنین مسؤولیت سنگینی آماده نکنیم و یا در دام ملامتگران و فتنه‌جویان گرفتار آییم، جزو گروه و حزبی خواهیم شد که خلافِ قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام رفتار می‌کنند؛ البتّه با شعار و فریاد، انسان نه علوی می‌شود و نه حسینی. به فرمایش مقام معظّم رهبری، رفتارمان باید علوی باشد؛ وگرنه شاه هم شعار اسلام‌پناهی و شایسته‌سالاری می‌داد. چه فایده‌ای خواهد داشت اگر در شعار و گفتار بگوییم: **یَا لَیتَنا کُنّا مَعَکُم فَنَفُوزَ فَوزاً عظیماً**؛ *ای کاش در کربلا با شما بودیم تا به شهادت* می‌رسیدیم؛ امّا در عمل حاضر نباشیم حتّی یک سیلی بخوریم؟ حاضر نباشیم یک فحش بشنویم؟ این دیگر چگونه حسینی بودن است؟!

این بزرگواران غیور کجا، و بی‌غیرتان ترسو کجا؟! مردمی سست ایمان که با کوچک‌ترین تهدید امریکا می‌گریزند و میدان را خالی می‌گذارند، و آنان که دل‌هایشان همواره از قطع رابطه با امریکا هراسان و لرزان است، از روحیه و حماسهٔ حسینی چه بهره‌ای برده‌اند؟!

ملاک یاری رسانی الاهی

هرچه رابطهٔ عاشقانه و متوکّلانهٔ ما با خداوند قوی‌تر باشد، مددرسانی‌های خداوند و اولیای او گسترده‌تر خواهد بود. نمونه‌هایی زیبا از این رابطه را بارها و بارها در جبهه‌ها

مشاهده کردید: آن هنگام که قوی‌ترین افراد احساس می‌کردند کار تمام شده است و شکست خورده‌ایم، اخلاص و توکّل عاشقانهٔ رزمندگان، عنایت‌های خاصّ الاهی را به یاری می‌رساند؛ چرا که زبانشان همواره به این درخواست عاجزانه و متوکّلانه مترنّم بود:

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.[1]

از سوی دیگر، هرچه احساس نیازمندی ما به خداوند، کم‌تر باشد و به جای اتّکا بر قدرت الاهی، به فراوانی جمعیت دل خوش داریم و به فن‌آوری پیشرفته و کمک‌های خارجی امیدوار باشیم، عنایت‌ها و امدادهای الاهی نیز در حقّ ما کم‌تر خواهد بود.

میزان عنایت و مددرسانی الاهی در گرو میزان ارتباط و مددگیری ما از خدا است. سنّت پابرجا و قطعی خداوند همواره این بوده است که اگر در راه یاری دین حق هرچه داریم در طبق اخلاص نهیم، کمبودهایمان از سوی خداوند رحمان جبران خواهد شد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ؛**[2] *ای اهل ایمان! اگر آیین خدا را یاری دهید، شما را یاری می‌دهد وگام‌هایتان را استوار می‌دارد.* او با هیچ کس خویش و قومی ندارد و برای هیچ کس تضمینی را برعهده نگرفته است؛ امّا سنّت و شیوهٔ همیشگی او این است که هرکه خالصانه به سوی او رود و دین او را یاری کند، یاوری‌اش را برعهده خواهد گرفت؛ وعده‌ای قطعی که هیچ تخلّفی در آن راه ندارد: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ؛**[3] *خداوند، هرگز وعدهٔ خویش را نقض نخواهد کرد.*

هرگز نپنداریم که چون در طول هشت سال دفاع مقدّس، مشمول کمک‌ها و امدادهای خداوند شده‌ایم، تا ابد بیمه شده و مصونیت یافته‌ایم. کار خداوند از روی حکمت و حساب است. هر زمان که رابطهٔ ما با خداوند، چه در مسائل فردی و چه در امور اجتماعی، به ضعف و کاستی بگراید، مددرسانی الاهی نیز به ما کاستی می‌گیرد و هرگاه که به خود متّکی شویم، به خود واگذار خواهیم شد.

---

۱. آل عمران (۳)، ۱۴۷.

۲. محمّد (۴۷)، ۷.

۳. آل عمران (۳)، ۹.

قرآن کریم، حال کسانی را یادآوری می‌کند که چون در زندگی فردی و اجتماعی‌شان، همواره به یاد خدا بودند و عبادت و بندگی او را فراموش نمی‌کردند و شعایر الاهی را در جامعه پابرجا نگه می‌داشتند، خدا هم دوستشان داشت و عزّتشان بخشید؛ امّا وقتی حال و رابطه‌شان را با خداوند تغییر دادند، خداوند هم حال و عزّتشان را تغییر داد:

ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلیٰ قَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ...؛[1] *این به آن دلیل است که خداوند، هرگاه نعمتی را به قومی عطا فرمود، آن را تغییر نمی‌دهد تا آن هنگام که آن قوم، حال خود را تغییر دهند.*

آری، همانان که عزّتمندان روزگار و نورچشمی‌های پروردگار بودند، چون رابطه‌شان با خدا به سستی گرایید، اوج نعمت و عزّتشان به حضیض ذلّت و ظلالت واگرایید:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضٰاعُوا الصَّلاٰةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوٰاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا؛[2] *از آن قوم خداپرست، جانشینانی بازماندند که نماز را فروگذاشتند و از شهوات پیروی کردند و زود باشد که به زیان و ذلّت وگمراهی فرو افتند.*

این فرموده‌های نورانی قرآن، فقط روایتِ تاریخ نیست؛ بلکه درس عبرتی برای ما است. قرآن از اساس، کتاب تاریخ‌نگاری یا داستان‌پردازی نیست؛ بلکه کتاب هدایتگری و انسان‌سازی است. درس و پیام آیهٔ پیشین این است که اگر آن سحرخیزی‌ها، آن گریه‌ها و تضرّع‌ها، و آن زیارت عاشوراها و دعای کمیل‌ها، جای خود را به تماشای فیلم‌های آن‌چنانی و گوش‌سپاری به ترانه‌های کذایی داد؛ اگر آن نمازهای شورانگیز و آن حضور قلب‌های روح‌فزا جای خود را به تباه سازیِ حرمت نماز داد؛ اگر آن خداپرستی‌ها به نفس‌پرستی بدل شد، به طور قطع، گمراهی و فرو افتادن به منجلاب خواری و گمراهی را در پی خواهد داشت:

أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ...؛[3] *آیا دیدی حال آن کس را که هوای نفس خود را خدای خویش ساخت.*

---

۱. انفال (۸)، ۵۳.
۲. مریم (۱۹)، ۵۹.
۳. فرقان (۲۵)، ۴۳.

با دانستن این حقایق ژرف قرآنی، دیگر جای شگفتی نخواهد بود که شاهد باشیم مبارزانی خستگی‌ناپذیر و شکنجه‌دیده، در ادامهٔ مسیر حق، در گمراهی و ضدّیت با راه حق فرو غلتند و این است رمز و راز آن دعای همیشگی ربّیون که از خداوند، ثبات‌قدم و توفیق دور ماندن از جاذبه‌ها و شبهات شیطانی را می‌طلبند.

از یک سو، شبهه‌انگیزی‌های شیطانی، دین و ایمانمان را می‌رباید و به تردید دچارمان می‌کند و فساد در عقیده و ایمان را باعث می‌شود، و از سوی دیگر، جاذبه‌های فریبندهٔ دنیایی، ارزش‌ها و فضیلت‌های ما را محو می‌کند و به فساد و تباهی مبتلایمان می‌سازد و فساد در اخلاق و رفتار را باعث می‌شود. در چنین حالی، طبق چه ملاکی می‌توان یاری الاهی را انتظار کشید؟! بنا بر چه سنّتی و براساس چه حکمتی؟!

اگر فتنه‌انگیزی و دنیاپرستی در بیش‌تر افراد جامعه‌ای رواج یابد، کار به جایی خواهد رسید که حمایت از چنین جامعه‌ای برخلاف حکمت الاهی خواهد بود. ان شاء اللّٰه به برکت امامان علیهم‌السلام و در سایهٔ عنایت‌های ویژهٔ حضرت ولیّ‌عصر عجّل‌اللّٰه‌تعالی‌فرجه‌الشریف، تا هنگامی که پیوندمان با جانشین بر حقّ امام زمان ارواحنافداه محکم است، چنین بلاها و عقوبت‌هایی برملّت و کشور ما فرود نخواهد آمد.

فرجام پیروی نکردن از رهبران الاهی

پیوند مردم با رهبری الاهی در ایران، باعث نزول همهٔ برکت‌ها و عنایت‌های الاهی شد و گسستن مردم از رهبری الاهی در عراق، این همه رنج و فلاکت را برای مردم آن سرزمین در پی داشت.

موقعیت آیت‌اللّٰه‌العظمی حکیم رحمه‌الله در عراق در مقایسه با موقعیت امام در ایران آن زمان، خیلی والاتر و پابرجاتر بود. تمام عشایر عراق از مقلّدان و مریدان وی بودند. آن جناب برای ایجاد انقلابی همه جانبه از نجف به بغداد رفت و توقّعش این بود که با فرمان جهاد ایشان، شیعیان و عشایر عراق، کشور را زیر و رو کنند؛ امّا مردم عراق بر اثر غلبهٔ روحیهٔ دنیاپرستی و راحت‌طلبی و عافیت‌جویی، ندای این سید بزرگوار را بی‌لبیک

گذاشتند و هیچ پاسخی به فراخوانی او ندادند. شاید همین برخورد مردم عراق باعث شد که وی با مرگی زودرس از دنیا برود.

اطاعت‌نکردن از نایبان امام زمان ارواحنافداه، از جمله آیت‌اللّٰه حکیم و آیت‌اللّٰه شهید صدر رضوان‌اللّٰه‌تعالی‌علیهما گناهی عظیم بود که دود سیاه و ظلمانی‌اش هنوز هم به چشم مردم عراق می‌رود.

کار خداوند، بی‌حساب و حکمت نیست. چرا مردم عراق در حضیض فلاکت و ذلّت به سر می‌برند؛ در حالی که ملّت شریف ایران در اوج نعمت و سعادت و عزّت قرار دارند؟ آری، آن حبل اللّٰه متینی که بین ملّت ما و خداوند برقرار است، عروةالوثقای ولایت است. عزیزان! قدر نعمت ولایت را بدانید. اگر به پیمانی که با خدا و اولیای خدا داریم، وفادار بمانیم، خداوند لغزش‌هایمان را جبران خواهد کرد.

احساس ایمنی از مکر الاهی و خطرهای آن

یکی از خطرخیزترین پرتگاه‌ها برای اهل ایمان، احساس ایمنی از مکر الاهی است. این پندار که چون خدا ما را به پیروزی رسانده است، دیگر کاری با ما نخواهد داشت و هرکاری بکنیم نادیده گرفته می‌شود، به طور کامل باطل است. عزیزان! خداوند چنان باریک‌بین و سختگیر است که مو را از ماست می‌کشد: **وَ هُوَ شَدیدُ المِحَال**؛[1] *و او، قدرتی بی‌انتها و مجازاتی دردناک دارد.*

احساس ایمنی از مکر الاهی از گناهان بزرگ است. بر این اساس باید از آینده و عاقبت امورمان نگران باشیم. شما که ایمانتان تا آن حد قوی نیست که در برابر هر صحنهٔ جذّاب و فریبنده‌ای مقاومت کنید و نلغزید، کنار بروید و نگاه نکنید. شما که معلوماتتان در آن حد نیست به هر شبهه‌ای پاسخ دهید، به سخنان شیطانی فریبنده گوش ندهید و از مجلس شبهه‌انگیزان دوری کنید. خداوند متعالی به پیامبرش که دارای قوی‌ترین اراده‌ها و ایمان‌ها است، می‌فرماید:

---

۱. رعد(۱۳)، ۱۳.

وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ امّا يُنْسِيَنَّکَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ.[1]

هرگاه گروهی را دیدی که با طعن و خرده گیری در آیات ما گفت‌وگو می‌کنند، از ایشان دوری گزین تا در سخن دیگری وارد شوند و اگر شیطان از یادت بُرد، پس از یادآوری هرگز با چنین گروه ستمکاری منشین!

چنان‌چه دیدید به امور مقدّس و ارزش‌های دینی توهین می‌کنند، برخیزید و از آن مجلس کناره‌گیری کنید. اگر به یاوه‌سُرایی‌های شبهه‌افکنان گوش فرا دادید یا به صحنه‌های فسادانگیز چشم دوختید، در این صورت، شما هم مثل ایشانید: **إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ**[2] و آن گاه به طور ناخواسته در دنیا در گناهشان و در عقبا در عقابشان شریک خواهید شد: **إِنَّ اللّٰهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً**؛[3] *خداوند همهٔ منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند.*

آنان به تمام ارزش‌ها و بینش‌های اصیل اسلامی کافرند. شما که با ایشان هم مجلس، و در برابر ایشان سراپا گوش و چشم می‌شوید، ایمان قلبی خود را از دست می‌دهید. شبهه‌ها و صحنه‌های گناه‌آلود، ایمان را از قلوبتان می‌رباید و شما را فقط به ظواهر دینداری چون شرکت در مساجد، نمازهای جماعت، عزاداری‌ها و... دلخوش می‌کند؛ تا جایی که در دل‌هایتان دیگر ایمانی باقی نخواهد ماند و فقط در ظاهر، اسلام را اظهار می‌کنید.

شیاطین اِنسی، جوان‌های پاک ما را با این سفارش می‌فریبند که شما همهٔ حرف‌ها را بشنوید؛ و آن‌گاه هرکدام را که پسندیدید، برگزینید؛ غافل از این‌که فقط کسانی مجازند همهٔ قول‌ها را بشنوند که تحت عنایت و هدایت الاهی، توانایی تشخیص بهترین سخن و پیروی از آن را داشته باشند:

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ الَّذِينَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا

---

۱. انعام (۶)، ۶۸.

۲. نساء (۴)، ۱۴۰.

۳. نساء (۴)، ۱۴۰.

اَلْأَلْبابِ؛[1] *کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است و آن‌ها خردمندانند.*

پس وظیفهٔ آنان که قدرت علمی لازم را برای تشخیص حق از باطل ندارند چیست؟! وظیفهٔ ایشان دوری کردن از مجالس شبهه‌انگیز و صحنه‌های فسادانگیز است:

وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ؛[2] *و از جاهلان روی بگردان.* **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً**؛[3] *از آنان روی بگردان و آن‌ها را اندرز ده و با بیانی رسا نتایج اعمالشان را به آن‌ها گوشزد کن.*

سرانجامِ گوش سپردن به شبهه‌های فسادانگیز و چشم دوختن به صحنه‌های هوس‌انگیز، همنشینی با کافران در آتش قهر الاهی است.

آری، همهٔ ما باید در برابر هجوم شبهه‌های شیطانی و رواج روزافزون فساد و فحشا در جامعه، برای خود و نسل آینده‌مان احساس خطر کنیم و نگران باشیم.

وظیفهٔ ما در آخرالزّمان

گفته‌اند: دینداری در آخرالزّمان خیلی مشکل است و احتمال دارد انسان در این دورانِ پرفتنه، صبح مؤمن و شب کافر باشد: **يُصبِحُ الرَّجُلُ مُؤمِناً وَ يُمسِي كَافِراً.**[4] این مطلب، به این حقیقت ناظر است که مردم آخرالزّمان در برابرِ اندک فتنه و شبهه‌ای، ایمانشان را از دست می‌دهند و این هشداری برای ما است که دین و ایمانمان را سرسری نگیریم و اجازه ندهیم تا به اندک بهانه‌ای ایمانمان را بگیرند. نباید آن قدر سست باشیم که ارزش‌های دینی ما را به نام احیای آثار باستانی یا چهارشنبه‌سوری پایمال کنند؛ بلکه باید با تحصیل تقوا و تهذیب نفس، در راه حفظ ارزش‌های اسلامی و پاسداری از اهدافِ امام زمانمان ارواحنا فداه صبر و استقامت داشته باشیم و لحظه به لحظه خود را برای ظهور

---

۱. زمر (۳۹)، ۱۸.
۲. اعراف (۷)، ۱۹۹.
۳. نساء (۴)، ۶۳.
۴. علاّمه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۶۹، ص ۲۲۵، باب ۳۴، ح ۱۷.

حضرت آماده‌تر کنیم:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛[1] *ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید و پایدار باشید و مرزبانی و پاسداری کنید و از خدا بپرهیزید تا شاید رستگار شوید.*

دربارهٔ این که ظهور امام زمان ارواحنافداه نزدیک است یا خیر، همهٔ ما به نزدیکی آن ظهور مقدّس امیدواریم؛ امّا این‌که ظهور حضرتش فردا است یا فردای هزار سال بعد، به ما مربوط نیست.

اصلی‌ترین وظیفهٔ ما در زمان غیبت این است که چنان لیاقت و ظرفیتی در خود و جامعهٔ خویش پدید آوریم که هر لحظه برای ظهور حضرتش آماده باشیم.

بازگشت جهان به سوی معنویت

در دنیای کنونی، فساد و فحشا آن قدر رواج خواهد یافت تا همهٔ سرها به سنگ بخورد. به زودی روزی خواهد آمد که همگان بفهمند برایِ رسیدن به سعادت، چاره‌ای جز بازگشت به دین و عمل به دستورهای آن نیست. آن زمان، هنگامی است که زمینهٔ ظهور مولایمان فراهم می‌شود.

آثار این بازگشتِ ارزشمند، امروزه در کشورهای جهان پدیدار شده است. خودم در یکی از دانشگاه‌های غربی شاهد بودم که اعضای هیأت رئیسهٔ دانشگاه می‌گفتند: ما دیگر هیچ امیدی به نسل آیندهٔ کشورمان نداریم؛ چرا که فرهنگ امریکایی به شدّت در کشورهایمان رواج یافته و جوانانمان را منحرف ساخته است. در چنین وضعی، یگانه امید ما به دین کشور شما اسلام است که با فرهنگ فاسد امریکایی مخالفت می‌کند. ما حاضریم این دانشگاه را به طور کامل در اختیار شما قرار دهیم تا برنامه‌های تربیتی اسلام را در آن اجرا کنید شاید بتوانید جوانان ما را از منجلاب فساد و تباهی برهانید.

---

۱. آل عمران (۳)، ۲۰۰. امام محمد باقر علیه‌السلام در تفسیر این آیهٔ شریف فرموده است: **«اِصبِرُوا عَلیٰ أَداءِ الفَرائِضِ وَ صَابِرُوا عَدُوَّکُم وَ رَابِطُوا إِمَامَکُمُ المُنتَظَر**؛ در انجام واجبات، صبر و ثبات داشته باشید و در برابر دشمنانتان استقامت و پایداری، و از امام منتظر خویش، مراقبت و پاسداری کنید». (نعمانی، **الغیبه**، ص ۱۹۹، ح ۱۳)

نمونهٔ دیگر این بازگشت را در سنگاپور مشاهده کردم. در آن‌جا تاجری نزد من آمد و گفت: من در شمار وهّابیان و دشمنانِ سرسخت شیعه بودم؛ امّا با مشاهدهٔ مبارزهٔ مقدّس امام(ره) با مفسدان و طاغوتیان، عاشقِ منش و شخصیت امام؛ شدم و با خود اندیشیدم مذهبی که بتواند چنین پیشوا و رهبر استواری را بپرورد، به یقین حقّ است. از آن پس شیعه شدم و تا کنون تمام مال و هستی‌ام را برای ترویج فرهنگ تشیّع در این دیار نثار کرده‌ام.

آری، همان‌گونه که امامان(ع) فرموده‌اند ما باید بدون هیچ سستی و ملاحظه‌ای، **کلمات و معارف نورانیِ قرآن و اهل بیت: را به مردم جهان عرضه کنیم و مطمئن باشیم که** جاذبهٔ کلام وحیانیِ ایشان، دل‌های لایق را از گوشه و کنار جهان جذب خواهد کرد.

نمونهٔ دیگر این بازگشت را در کشور مالزی شاهد بوده‌ام. چنان‌که می‌دانید، کشور مالزی به صورت فدرال اداره می‌شود؛ یعنی هر ایالت و استانش دولتی مستقل دارد. در ایالتِ کلانتان مالزی، حزبی به نام «حزب پاس» حاکم است. نخست‌وزیر این ایالت و اوّل شخص حزب پاس، یک روحانیِ سُنّی شافعی به نام نیک عبدالعلی است. وی آرزو می‌کرد که‌ای کاش زمینه‌ای فراهم می‌شد که ما می‌توانستیم دانشجویانمان را به ایران **بفرستیم تا حقیقت اسلام و مسلمانی را از شما شیعیان بیاموزند. او تحت تأثیر سیرهٔ الاهی** حضرت امام(ره) به مذهبِ حقّ شیعه بسیار مایل شده بود. وی چنان به امام علاقه داشت **بود که فرمایش‌های مهم آن جناب را به خوبی به خاطر داشت و از او به نیکی یاد می‌کرد.**

فلسفهٔ غیبت

پیش‌فرض‌های مسألهٔ غیبت

جنبه‌های گوناگون مسألهٔ غیبت

هدف از آفرینش انسان

هدف از بعثت انبیا علیهم‌السلام

هدف از رسالت اوصیا

تعداد امامان و علّت آن

حکمت غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام

پیش‌فرض‌های مسألهٔ غیبت

پرسش این است که چرا خداوند متعالی چنین مقدّر فرمود تا امام دوازدهم شیعیان از نظرها غایب شود و مردم برای قرن‌ها از توفیق استفادهٔ حضوری از حضرت محروم باشند.

این پرسش، پیش‌فرض‌هایی دارد: فرض اوّل این است که خدایی وجود دارد که جهان آفرینش را آفریده و امامی تعیین فرموده است تا مردم را راهنمایی کند. فرض دوم این که خداوند متعالی، از آفرینش این جهان هدف و مقصودی داشته است. فرض سوم این است که در تحقّق هدف آفرینش، دستگاه نبوّت و امامت ضرورت دارد؛ یعنی خداوند برای تحقّقِ هدفِ آفرینش، انسان‌هایی را میان مردم برگزیده است تا آنان بتوانند وحی الاهی را دریافت کنند و به مردم برسانند و آن را به گونه‌ای تفسیر کنند که مردم مقاصد الاهی را دریابند. فرض چهارم این‌که پس از خاتمهٔ نبوّت، امامت بر عهدهٔ امامان معصوم علیهم‌السلام گذاشته می‌شود؛ فرض پنجم این است که دوازدهمین امام شیعیان از دیدهٔ مردم پنهان شده و تاکنون، بیش از دوازده قرن از زمان غیبت حضرت گذشته است و روشن نیست که چه زمانی به اذن و ارادهٔ خدا ظهور می‌کند تا مردم از وجود مقدّسش بهره برند.

کسانی هستند که خدا و پیامبر او را می‌پذیرند؛ ولی اطمینان ندارند که پیامبر، وحی الاهی را درست دریافت کرده و مقصود خدا را درست فهمیده باشد؛ چرا که پیامبر نیز انسان است و انسان جایزالخطا است و احتمال دارد مانند انسان‌های دیگر اشتباه کند؛ بنابراین نمی‌توان به پیامبر خدا اعتماد کرد.

در این مورد، دیگر این مسأله که پیامبر از طرف خدا برای خود جانشینی تعیین کرده است یا نه، مطرح نمی‌شود. به فرض که تاریخ اثبات کند شخصی به نام محمّد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله هزار و چهار صد سال پیش در عربستان می‌زیسته و ادّعا می‌کرده که پیامبر

خدا است و از طرف خدا حضرت علی‌علیه‌السلام را نیز به جانشینی خود تعیین کرده است نمی‌توان به آن اعتماد کرد. انسانی که فهم و ادراک او در معرض خطا است، چه‌طور می‌تواند مقصد خدا را به درستی بفهمد.

اگر کسی به این سخنان اعتقاد داشته باشد، دیگر نمی‌تواند فلسفهٔ وجود امام زمان ارواحنا فداه را درک کند؛ چون همهٔ اعتقادهای او بر مشکوک‌ها بنا شده است و هیچ‌گاه براساس شکّیات نمی‌توان کاخ علمی بزرگی را بنا کرد.

با اثبات و پذیرش پنج پیش‌فرض گفته شده می‌توان مسائلی را که در علم کلام، در باب توحید و نبوّت و امامت مطرح شده است، اثبات کرد. در حالی که ما خدا و پیامبر و جانشینان معصوم او را قبول داریم، این پرسش مطرح می‌شود که چرا جانشین دوازدهم پیامبر، غایب است.

پاسخ این پرسش در واقع وصف جزئی از یک نظام یا عضوی از یک مجموعه است. ما اگر بخواهیم فلسفهٔ قسمتی از یک نظام را درک کنیم و جایگاهش را بشناسیم، باید کلّ آن مجموعه و نظام را درک کنیم. ما اگر عضوی از یک مجموعه را خارج کنیم، دیگر عضو آن مجموعه شمرده نمی‌شود. مثال ساده‌ای را عرض کنم: اگر کسی بپرسد: فلسفهٔ مردمک چشم انسان چیست که در مکان‌های روشن جمع، و در مکان‌های تاریک باز می‌شود؟ این پرسش دو جنبه دارد: یکی این‌که از کیفیت تحقّق ساز و کار این پدیده پرسیده شود که مردمک چشم انسان چگونه باز و بسته می‌شود. این پرسشی علمی است؛ یعنی سؤالی است که در دایرهٔ علوم تجربی قرار می‌گیرد و براساس آزمایش‌های علمی قابل پاسخ است. مردمک چشم انسان اعصابی دارد که به نور حسّاس هستند. این سلول‌های عصبی وقتی با نور شدید مواجه شوند، حالتی انقباضی می‌یابند و با این حالت انقباضی، مردمک جمع، و نور کم‌تر به آن وارد می‌شود و در جایی که نور کافی نیست، به طور خودکار این سلول‌ها باز می‌شوند و زمینهٔ ورود نور بیش‌تری را برای مردمک فراهم می‌سازند. در این‌جا، این پرسش مطرح می‌شود که سلول‌های عصبی چگونه چنین حرکت می‌کنند. پاسخ داده می‌شود که بعضی از اعصاب، حرکت ارادی، و بعضی دیگر

آن‌ها حرکت انعکاسی دارند که حرکت مردمک چشم نیز نمونه‌ای از حرکت انعکاسی است که سلول‌های عصبی اطراف مردمک، این خصوصیت را به این عضو می‌دهند. این پرسش‌ها علمی، و دربارهٔ چگونگی پیدایش این پدیده هستند؛ امّا زمانی سؤال می‌شود /که حکمت مردمک چشم چیست که باید در برابر نور شدید جمع و در مقابل نور ضعیف باز شود. این پرسش به فلسفه مربوط می‌شود و علم نمی‌تواند به آن پاسخ گوید.

اگر کسی معتقد باشد که نظام آفرینش انسان هدفدار است و مجموعهٔ اندام‌های بدن انسان که رابطهٔ ارگانیسمی با هم دارند، برای یک هدف آفریده شده است، آن وقت به این نتیجه می‌رسد که انسان برای این‌که به اهدافش برسد، باید با محیط خارج ارتباط برقرار کند و از آن آگاه شود؛ وگرنه نمی‌تواند به مقاصد حیاتی خود برسد. اگر انسان با محیط خارج ارتباط برقرار نکند نمی‌تواند خوراک و نیازمندی‌های مادّی و معنوی و انسانی‌اش را تأمین کند. انسان برای ارتباط با محیط خارج به نظام احتیاج دارد. این عمل مانند دریچه‌ای است که از ساختمانی به محیط بیرون باز می‌شود و این چشم است که باید از این راه بین انسان و محیط بیرون ارتباط برقرار کند. برای برقرار کردن این ارتباط، وجود نور شرط اصلی است. فقط با وجود نور، چنین ارتباطی برقرار خواهد شد؛ وگرنه در تاریکی مطلق هرقدر هم که انسان به چشمش فشار بیاورد، چیزی نمی‌بیند و ارتباط برقرار نمی‌شود. ساختمان چشم این گونه نیست که بتواند با هر نوری کارش را انجام دهد. چشم در وضع خاص و در محدودهٔ معیّن می‌تواند نور را درک کند؛ یعنی اگر مقدار نور در یک محیط خیلی زیاد و در محیط دیگر خیلی کم باشد، چشم، به‌خوبی نمی‌تواند آن نور را درک کند. اوضاع بیرونی نیز همیشه یکسان نیست. این‌طور نیست که همیشه نور، یکسان به چشم انسان وارد شود. مناطق جغرافیایی زمین نیز متفاوت است. صاف و ابری بودن هوا، و روز و شب بودن آن، از تفاوت‌های مناطق جغرافیایی زمین است. انسان برای این‌که بتواند در هر وضعی با محیط بیرون ارتباط داشته باشد و از پیرامون خودش اطّلاعاتی به دست آورد، باید دستگاه چشمش به گونه‌ای تنظیم شود که نور را در هر موقعیتی درک کند. در این صورت، چشم، دستگاه خودکاری می‌خواهد تا

مردمک را تنظیم کند؛ پس برای برقراری ارتباط با جهان بیرون به چشم نیاز داریم تا نور را تنظیم کند.

اگر کسی به هدفدار بودن آفرینش انسان معتقد نباشد، دگرگونی‌های جهان را اتّفاقی می‌پندارد و می‌گوید چشم و بخش‌های گوناگون آن، اتّفاقی پدید آمده است. از چنین دیدگاهی، بحث از فلسفهٔ وجود چشم و اجزای آن بیهوده است. فلسفه وقتی مطرح می‌شود که بدانیم هدفی در کار است. هدفدار بودن چیز را می‌توان با عقل تشیخص داد. عقل انسان درک می‌کند که ساختمان دقیق چشم و وجود اقسام سلول‌های عجیب با کاربردهای گوناگون در این دستگاه، بیهوده و بی‌هدف نیست. اگر کار چشم و اجزای آن را تصادفی بدانیم، جایی برای فلسفهٔ انقباض و انبساط مردمک چشم باقی نمی‌ماند. مردمک چشم به چشم مربوط است و خود چشم نیز به دستگاه بینایی ارتباط دارد و دستگاه بینایی نیز با نظام عصبی مغز مرتبط است و به طور کلّی، بدن انسان به صورت نظام پیچیده در نظر گرفته می‌شود. در این نظام است که انقباض و انبساط مردمک چشم معنا می‌یابد. اگر ما فقط مردمک چشم را درون آزمایشگاه گذاشته، در پی فلسفهٔ وجودی آن باشیم و فراموش کنیم که مردمک چشم، جزئی از چشم است، پاسخی برای این پرسش نخواهیم یافت.

هدف از آفرینش

اگر بخواهیم فلسفهٔ وجودیِ انسان را بشناسیم، به این نتیجه می‌رسیم که کلّ جهان هستی نظامی عظیم است و اجزای انسان نیز جزئی از این نظام بزرگ به شمار می‌رود. تمام اجزای این نظام بزرگ با هم متّصل بوده، ارتباط دارند و هرکدام از آن‌ها یک نظام مستقل به شمار می‌آیند؛ ولی رابطه بین آن‌ها آن قدر نزدیک است که کلّ آن‌ها به صورت مستقل، یک نظام کامل را تشکیل می‌دهند.

اگر بخواهیم بحث را گسترش دهیم، باید مسیر کاملی از مباحث فلسفهٔ الاهی را بپیماییم تا جهان را به صورت نظام کامل در نظر بگیریم و این پرسش را مطرح کنیم که چرا خدا

این جهان را آفریده است. هدف ما این است که مسیر زندگی انسان را از مبدأ آن تا دوران آخرالزّمان بیابیم. اگر این رابطه را در نظر نگیریم و این عضو را از کل نظام جدا کنیم، به پاسخ روشنی دست نخواهیم یافت. برای معنا یافتن این پرسش و طرح پیش‌فرض‌های آن، باید ابتدا پاسخی به کلّ این نظام بدهیم تا اعضای آن، جای خود را در این نظام بیابند.

هدف از بعثت انبیا علیهم‌السلام

حال پرسش این است که هدف از آفرینش انسان و برانگیخته شدن انبیا علیهم‌السلام چیست؟ در این جهان گسترده که کران ناپیدا است و ما از آغاز و انجامش آگاهی نداریم، چرا خداوند موجودی به نام انسان را در زمین آفریده است؟ خداوند، پس از این‌که کُرات فراوان و بی‌شماری را در عالم‌های گوناگون آفرید، اراده کرد موجودی را بیافریند که توان گزینش داشته باشد و بتواند مسیر زندگی‌اش را خود تعیین کند و مسؤولیت این گزینش را بپذیرد. فرشتگان، موجوداتی هستند که همیشه از خدا اطاعت می‌کنند یا به تعبیر دیگر، زندگیشان یکسویه است و یک مسیر دارد و همیشه به طرف خیر پیش می‌روند: «**بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**؛[1] *فرشتگان بندگان شایستهٔ اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می‌کنند.* فرشتگان موجوداتی هستند که ساختارشان بدون تغییر باقی می‌ماند؛ یعنی نمی‌توانند به جای کارهای خوب، کارهای بد را انتخاب کنند و به جای خدمت، جنایت و خیانت را برگزینند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در یکی از خطبه‌های *نهج‌البلاغه* می‌فرماید:

> فضای بیکران آسمان سرشار از فرشتگانی است که مشغول عبادت خدا هستند.

بعضی موجودات شعور دارند؛ امّا شعور این‌که احساس مسؤولیت کنند و خوب و بد را از هم تشخیص دهند ندارند؛ برای مثال حیوانات شعور دارند؛ امّا نمی‌توانند ارزش‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها را درک کنند و یکی از آن‌ها را برگزینند و مسؤولیتی را بپذیرند.

---

۱. انبیاء(۲۱)، ۲۶ و ۲۷.

زمین، طبق حکمت و مشیت الاهی، به موجودی نیاز داشت که با شعور و انتخابگر باشد و زندگی‌اش دو مسیر داشته باشد؛ موجودی که از نظر معنوی امکان ترقّی و سقوط داشته باشد؛ بتواند مسیرش را عوض کند و از یک موجود خوب به موجودی بد تبدیل شود. به این صورت بود که خداوند، انسان را آفرید تا با انتخاب و اختیارش مسیر زندگی‌اش را تعیین کند و مسؤولیت سعادت یا شقاوت خویش را بپذیرد. زندگی چنین موجود انتخابگری می‌تواند دو مسیر داشته باشد: یا سرانجام زندگی‌اش به سعادت و خوشی و کمال و شرف پایان پذیرد و یا برعکس؛ البتّه هر امتداد، مراتبی دارد که قابل شمارش نیست؛ سپس هدف آفرینش انسان این است که با اختیار خود مسیر درست زندگی را برگزیند تا رحمت و سعادت و فضل و شرافت را در دو جهان بیابد.

حال برای این‌که انسان بتواند مسیر سعادت خویش را انتخاب کند، به شناخت راه و آگاهی از مسیر درست نیاز دارد. انتخاب، موقعی معنای واقعی می‌یابد که از روی آگاهی باشد. اگر انسان قصد تهران رفتن را داشته باشد و در یک دو راهی که یک راه آن به تهران و راه دیگر آن به اصفهان منتهی می‌شود، قرار بگیرد، باید راه تهران را برگزیند و اگر بگوید: از این راه می‌روم تا ببینم چطور می‌شود، هیچ‌گاه به مقصدش نمی‌رسد. برای این‌که انسان بتواند از راه و هدف خویش آگاه شود و بتواند در هر مرحله از راه، مسیرش را عوض کند، به وسیله‌ای نیاز دارد که این شناخت و آگاهی را در اختیارش قرار دهد و مسیر تکاملی او را مشخّص کند. هر انسانی اگر به مجموعهٔ دانسته‌های خویش مراجعه کند، درمی‌یابد که خیلی چیزها در عالم وجود دارد که از آن‌ها بی‌خبر است و هرچه می‌کوشد نمی‌تواند اطّلاعاتی دربارهٔ آن‌ها کسب کند. در مسائل اجتماعی، سیاسی و روش‌های اقتصادی وکشورداری و بین‌المللی و در بخش عمده‌ای از مسائل علوم انسانی و اجتماعی مشکلاتی وجود دارد که هنوز کارشناسان به نتایج قطعی دربارهٔ آن‌ها نرسیده‌اند. در مسائل علوم انسانی، به ویژه مسائل اجتماعی، حقوقی و سیاسی، مسائلی وجود دارد که گاهی پاسخ‌های آن‌ها ۱۸۰ درجه با هم فرق می‌کند. کسانی که معتقد به دین اسلام هستند، خدا را از همین راه اثبات می‌کنند.

خداوند بزرگ برای این‌که انسان بتواند مسیر تکامل و سعادت خویش را تشخیص دهد، پیامبران را برانگیخت کرد. خداوند، پیامبران را فرستاد تا هدف آفرینش انسان را تحقّق بخشد و کمبودهایی را که عقل انسان در دریافت وحی دارد، جبران کند. اثبات بعثت پیامبر از طرف خدا، بر عهدهٔ خودِ پیامبر است. او باید بگوید که پیامبر دیگری نیز پس از وی خواهد آمد یا خیر. او باید بگوید که دستگاه نبوّت چگونه سامان یافته است. در عین حال، اگر ما ثابت کردیم پیامبر اسلام، همان کسی است که نبوّتش در کتاب‌های عقاید و کلام و... اثبات شده و خاتم پیامبران است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد، معنایش این نیست که بگوییم: با آمدن پیامبر اسلام، به جز محتوای وحی، به هیچ چیز دیگری نیاز نداریم.

آن وحی الاهی که از طرف خدا به پیامبر نازل شده، همان قرآن است. قرآن است که پیامبر را مفسّر وحی معرّفی کرده است. خداوند متعالی می‌فرماید که همهٔ شما، از این قرآن، تمام مقاصد ما را درک نمی‌کنید و به مفسّر نیاز دارید. شاید تعجّب کنید که چه بیان و هدایتی در قرآن وجود دارد که باید آن را تفسیر کرد! سخن گفتن عادیِ انسان‌ها طوری نیست که همه، برداشت یکسانی از آن داشته باشند؛ برای مثال، درسی که معلّم فیزیک یا معلّم ریاضی در دبیرستان یا دانشگاه به شما ارائه می‌دهد، برای دانش‌آموزان ابتدایی قابل درک نیست و ذهن آن‌ها آمادگی فهم و دریافت این مطالب را ندارد یا وقتی سیاستمدار یا رئیس‌جمهور کشوری نطق می‌کند، ما سخنان او را می‌شنویم؛ ولی درک کاملی از آن‌ها نداریم. مفسّر سیاسی می‌تواند با تفسیرهای خود، ما را از منظور سخنان آن سیاستمدار یا رئیس‌جمهور آگاه سازد.

خداوند، مجموعهٔ معارفی را که مورد نیاز انسان است، در قالب کتابی به نسبت کوچک نازل فرموده است تا شماری از نیازهای بشر را به طور مستقیم بیان کند؛ امّا کسانی هستند که از هر حرف و جملهٔ این کتاب نکته‌های ظریفی را می‌یابند. در هر حال، باید دانست که قرآن به سبب فشرده‌بودن متنش، به مفسّرانی نیاز دارد که خدا ایشان را معیّن کرده است.

هدف از امامت امامان علیهم‌السلام

خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ.[1]

ما قرآن را بر تو فرود آوردیم تا آن‌چه را که خدا بر ایشان نازل کرده است، برای مردم بیان و تفسیر کنی.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان خود، قسمتی از قرآن را برای مردم تفسیر کرد؛ ولی به علّت کوتاه بودن عمرش، تفسیر بسیاری از آیات از قرآن باقی ماند.

در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اوضاع سیاسی و اجتماعی خاصّی بر جامعهٔ مسلمانان حاکم بود و افرادی برای گرفتن ریاست جامعهٔ اسلامی زمینه‌سازی می‌کردند و کسانی نیز که با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمان‌ها کینه‌ها و دشمنی‌های دیرینه‌ای داشتند، می‌خواستند ریشهٔ اسلام را خشک کنند. اگر در همان زمان به سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بسنده می‌شد، به هدف بعثت انبیا علیهم‌السلام صدمه‌ای وارد نمی‌شد؛ امّا همین مسأله در آینده برای مسلمانان ابهام‌آمیز می‌شد. هیچ ضمانتی وجود نداشت که تفسیرهای قرآن در آینده تحریف نشود. اینجا است که ما به کسانی نیاز داریم تا به‌تدریج، پایه‌های فکری و اندیشهٔ اسلامی را در جامعه تقویت کنند و نیازهای جامعه را برای مردم بازگویند.

خداوند بزرگ با احاطهٔ علمی خویش می‌دانست که در چه وضعی، اصل دین اسلام بیمه می‌شود و از تحریف شدن مصون می‌ماند. از آن‌جا که دین اسلام، واپسین دین آسمانی است، باید مسائل اساسی و بنیادین آن ثابت بماند تا هدف خدا از فرستادن انبیا علیهم‌السلام تحقّق یابد؛ به همین سبب خداوند، دوازده نفر را در طول دو قرن یا بیش‌تر برگزید تا پایه‌های این فکر در جامعهٔ اسلامی نفوذ کند و هیچ‌کس نتواند درخت اسلام را از ریشه بخشکاند. خداوند در آفرینش ترتیبی داد تا همان‌گونه که پیامبران را در زمان‌های گوناگون برانگیخت تا مردم را از وحی الاهی آگاه سازند، پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز امامان معصوم علیهم‌السلام را برگزید تا مبانی فکری ـ اسلامی را برای مردم کامل کنند تا

---

۱. نحل(۱۶)، ۴۴.

ریشه‌های دین اسلام ثابت و استوار باقی بماند. بعضی از طوایف اهل تسنّن، امامان دوازده‌گانه را مفسّران و کسانی که کلامشان حجّت است، می‌شناسند؛ امّا طوایف دیگر آن‌ها، این مطلب را نمی‌پذیرند.

تعداد امامان و حکمت آن

در این‌جا برای ما این پرسش پیش می‌آید که چرا خداوند، پس از هزار و چهار صد سال که پیامبران را در زمان‌های گوناگون برانگیخت، ناگهان تصمیم گرفت دوازده امام معصوم را پیشوای مردم قرار دهد. چرا سیزده یا چهارده امام را برنگزید؟! خداوند برای تقویت مبانی فکری در جامعهٔ اسلامی، امامان را فرستاده است و تعداد آن‌ها را خودش تعیین می‌کند. پیامبری که از طرف خدا برانگیخته می‌شود، باید وضعیت روحی، روانی و فیزیولوژیکی خوب، و صفای روحی والایی داشته باشد تا بتواند با فرشتهٔ وحی تماس برقرار کند. این کار را هرکسی نمی‌تواند انجام دهد. خداوند بزرگ، دستگاه آفرینش را طوری تنظیم می‌کرد تا فردی که قرار بود به پیامبری برانگیخته شود، در وضع طبیعی یا خاص، توان دریافت وحی را داشته باشد. هیچ آزمایشگاه و برهان عقلی نمی‌تواند جزئیات برانگیخته شدن پیامبران و برگزیدن امامان معصوم علیهم‌السلام را از طرف خدا درک کند. شناخت درست برای زندگی سعادتمندانه، هیچ‌گاه با عقل تحقّق نمی‌یابد؛ پس انسان، به غیر از عقل، به وحی نیز احتیاج دارد.

کسانی می‌گویند: که چرا خداوند توانا در حالی که می‌توانست سیصد امام برگزیند، دوازده امام را انتخاب کرد؟! این یک تفکّر گزاف گرایانه در کار خدا است؛ یعنی گمان می‌کنند چون خدا قادر است و می‌تواند هر موجودی را که اراده کرد به امامت یا پیامبری برگزیند، آن‌ها نیز می‌توانند به پیامبری یا امامت انتخاب شوند. کار خدا مجرایی دارد که براساس مصالح انسان تنظیم شده است. اصل و هدف آفرینش انسان بر این است که جامعهٔ اسلامی، نظامی عادی داشته باشد تا زمینه‌ای برای انتخاب انسان‌ها پدید آید؛ برای مثال اگر مردم خواستند امامان و پیامبران میان آن‌ها نباشند، آزادند. قدرت اختیار

انسان باید تا حدّی باشد که اگر خواست، بتواند در برابر سخن پیامبر خدا هم عصیان کند یا برعکس، به سخنان پیامبران الاهی عمل کند. در هر حال، انسان انتخابگر باید بتواند هر دو راه را برگزیند و نباید در انتخاب او محدودیتی وجود داشته باشد؛ پس در زمینهٔ گزینش راه‌های متعدّد، به غیر از عواملی که انسان را به طرف کارهای خیر و سعادت دعوت می‌کند، باید عوامل دیگری نیز وجود داشته باشد تا در جامعه تساوی برقرار شود.

حکمت غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام

امروز پس از هزار و چند صد سال، اگر کسی بخواهد بفهمد، اساس و محور اصلی آن‌چه بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد چه بوده است می‌تواند برای پرسش‌های خویش، پاسخ درست و قانع کننده‌ای بیابد؛ امّا هدف دیگری نیز وجود دارد. اگر گروهی از انسان‌ها راه درست را برگزیدند و خواستند راه پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام را ادامه دهند، آن وقت است که امام به غیر از راهنمایی امّت خود، وظیفهٔ راهبری را نیز برعهده می‌گیرد. امام تا کنون راه جهنّم و بهشت را به امّت نشان می‌داد تا مردم راه‌ها را بشناسند و بتوانند برگزینند؛ ولی حالا که راه را انتخاب کرده‌اند و می‌خواهند جامعهٔ اسلامی را تشکیل دهند، امام باید رهبری و امامت جامعه را عهده‌دار شود و مردم را به سوی کمال و سعادت پیش برد و در طول مسیر، مدیریت این جامعه را بر عهده بگیرد؛ برای مثال، وقتی مردم کوفه حاضر شدند با امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بیعت کنند، حضرت فرمود:

لَولَا حُضُوُر الحاضِرِ وَ قیامُ الحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ...لأَلقَیتُ حَبلَهَا عَلی غَارِبِها[1].

من تا به حال مهار شتر خلافت را روی دوش شتر انداخته بودم تا هر طرف که می‌خواهد برود؛ امّا حالا که با من بیعت کرده و حاضر شده‌اید مرا در امر خلافت یاری کنید، حجّت بر من تمام شد. حالا وظیفهٔ من این است که مدیریت جامعه را بپذیرم.

فقط برای دو امام معصوم علیهماالسلام زمینه‌های حکومت فراهم آمد که نخستین آن‌ها امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که در چهار سال و نُه ماه آخر زندگی‌اش به خلافت رسید، و دیگری،

---

۱. ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج‌البلاغه**، ج ۱، باب ۳، ص ۲۰۲؛ علاّمه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۳۲، ص ۳۲، باب ۱، ح ۲۳.

امام حسن‌علیه‌السلام بود؛ ولی برای امامان دیگر چنین زمینه‌ای پیش نیامد. در زمان امامان دیگر، مردم می‌گفتند: ما آزاد هستیم و شما را نمی‌خواهیم.

در گوشه و کنار، افرادی می‌خواستند اقلّیت‌های کوچکی را پدید آورند؛ امّا به حدّی نبودند که بتوانند جامعه تشکیل دهند. این بود که رهبری در زمان امامان معصومِ دیگر به دست نااهلان و ستمگران افتاد و برای راهبرانی که خدا و پیامبر آنان را تعیین کرده بودند، زمینهٔ حکومت فراهم نشد تا بتوانند مدیریت جامعه را به عهده گیرند. زمینهٔ ادای چنین وظیفه‌ای برای آن‌ها پیش نیامد؛ چرا که مردم با آن‌ها همراهی نمی‌کردند. پیامبر اکرم و امامان معصوم‌علیهم‌السلام با علم خداییِ خود پیش‌بینی کرده بودند که روزی جامعهٔ بشری، آمادگیِ پذیرش حکومت الاهی را خواهد یافت. پش از این‌که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام حکومت را پذیرفت، با مخالفت اصحاب جمل و نهروان و صفین روبه‌رو شد و با آن‌ها قاطعانه جنگید؛ ولی تا جامعهٔ اسلامی تشکیل نشده بود و مردم با رئیس و مدیر جامعهٔ اسلامی بیعت نکرده بودند، حضرت وظیفه‌ای نداشت.

هنگامی که مردم با امام خود بیعت می‌کنند، دیگر نباید بیعت شکنند؛ چرا که جامعهٔ اسلامی تشکیل، و در آن قانون اسلام حاکم شده است. در این‌جا مردم باید به آن بیعتی که کرده‌اند، پایبند باشند.

روگردانی بشر از همهٔ مکتب‌ها و آمادگی برای پذیرش حکومت حق

آدمی هنگامی به حکومت الاهی دل می‌بندد که از همهٔ مکتب‌ها و ایدئولوژی‌ها مأیوس شده باشد و بفهمد که هیچ یک از آن‌ها کارآیی لازم را ندارند. کسانی می‌گفتند: به سراغ مکتب‌های شرقی می‌رویم و آن را می‌آزماییم؛ ولی از آن مکتب‌ها نیز پاسخی نگرفتند. امروزه نیز لیبرال‌ها ادّعا می‌کنند که ما می‌توانیم جامعه را اداره کنیم. ببینید امریکا، آلمان و دیگر کشورهای لیبرال چه وضعیتی دارند و امنیت خانوادگی و امنیت مدارس آن‌ها در چه حدّی است. تفکّر دموکراسی لیبرال نیز باید آزمایش خود را پس دهد تا بشر بفهمد که این مکتب‌ها سعادت‌آفرین نیستند. تا آن هنگام که انسان برای پذیرش حکومت خدا

آماده شود، ممکن است ده‌ها مکتب دیگر مانند کمونیسم و فاشیست نیز مطرح شوند. همهٔ این مکتب‌ها و حکومت‌ها باید جولان دهند و آزمایش خود را بگذرانند تا بشر، حکومت الاهی را بپذیرد. خداوند متعالی از این مطلب آگاه بود و از باب لطف و رحمت خود، برای آن روز امام دوازدهم را ذخیره کرد. در این‌جا این پرسش پیش می‌آید که مگر خدا نمی‌توانست در دوران گذشته کسانی را بیافریند تا حکومت الاهی را برپا کنند؟! خدا می‌توانست این کار را انجام دهد؛ ولی سنّت الاهی بر این نیست که همیشه مجاری عادی و طبیعی جامعه را بر هم زند و برخلاف جریان عمل کند.

وظیفهٔ شیعیان در دورانِ غیبت

وظیفهٔ عالمان در عصر امام زمان علیه‌السلام

۱. پرهیزگاری و پیشوایی پرهیزگاران
نمونه‌ای از ولایت اولیای خدا

۲. جهاد همه‌جانبهٔ فرهنگی

۳. دستگیری از نسل جوان

۴. تجهیز به سلاح علم و حکمت

وظیفهٔ شیعیان در مقابله با دشمنان

۱. دوری از فتنه‌ها و شبهه‌های کفرآمیز

۲. اعلان بیزاری و دشمنی

۳. سازش ناپذیری

۴. ایمان به قدرت و یاری الاهی

وظیفهٔ عالمان در عصر امام زمان علیه‌السلام

۱. پرهیزگاری و پیشوایی پرهیزگاران

بزرگ‌ترین افتخار برای عالمان شیعه این است که عهده‌دار نقشِ وراثت از امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شوند؛ یعنی ایشان در زمان غیبت، وظیفه‌ای را انجام می‌دهند که اگر مولایشان حضور می‌داشت، آن را انجام می‌داد؛ البتّه در شعاعی کوتاه و ظرفی محدود. کار، همان کار، یعنی روشنگری و هدایت خلق خدا است.[1]

در دوران غیبت، دو وظیفه و تکلیف برای ما ضرورت دارد: یکی این که خودمان را از آلودگی گناهان و غفلت‌ها پاک کنیم و لحظه به لحظه به خدا نزدیک‌تر سازیم، و دیگر آن که دست دیگران را نیز بگیریم و اطراف خویش را نورافشانی کنیم. در واقع باید نقش امام علیه‌السلام را در شعاعی کوچک و محدود ایفا کنیم. باری، عالمی که در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تربیت شده باشد می‌تواند یک مرتبه از ولایت و امامت را چه در عرصهٔ تکوین و چه در جنبهٔ تشریع عهده‌دار شود.

□ نمونه‌ای از ولایت اولیای خدا

درست است که تعداد امامان، به معنای اصطلاحی خودش، دوازده تا بیش‌تر نیست؛ امّا پیروان واقعی ایشان فراوانند. یکی از اولیا و دوستان خدا که پس از مرگ نیز کرامت‌های فراوانی از وی ظاهر شده، مرحوم میرزای قمی رحمه‌الله است. فراوانند کسانی که برای رسیدن

---

۱. امام هادی علیه‌السلام دربارهٔ جایگاه والای عالمان متعهّد در عصر غیبتِ امام زمان(ارواحنا فداه) می‌فرماید: «اگر نبودند عالمانی که پس از غیبتِ قائم شما، مردم را به سوی حضرت، دعوت و راهنمایی، و با برهان‌های الاهی از دین او دفاع کنند و بندگان ضعیف خدا را از دام ابلیس و سرکشان و نواصب برهانند، هیچ کس باقی نمی‌ماند، مگر آن که از دین خدا خارج می‌شد. ولی این عالمان، همان‌گونه که ناخدای کشتی، سکّان کشتی را به دست می‌گیرد، زمام دل‌های شیعیان ضعیف ما را به دست می‌گیرند: **اولئکَ هُمُ الأفضَلُون عندَ اللّهِ عزَّ و جلّ**؛ همانا ایشان برترین افراد نزد خداوند عزّ و جلّ هستند». (علامه مجلسی، بحارالأنوار، ج ۲، ص ۶، باب ۸، ح ۱۲)

به حاجت خود به مقبرهٔ ان بزرگوار در قبرستان شیخانِ قم رفته‌اند و پس از خواندن فاتحه و سورهٔ یس به حاجت خود رسیده‌اند. این شخصیت بزرگ، نزد خداوند چنان مقامی یافته که آثار وجودی و کرامت‌هایش فراتر از مواردی است که زمان حیات او رُخ داده و به قدری گسترده و فراوان است که ضبط و جمع‌آوری آن‌ها بسیار دشوار می‌نُماید.

حضرت آیت‌الله بهجت، أدام اللّه ظلّه العالی، دربارهٔ یکی از کرامت‌های مرحوم میرزا در زمان حیات او می‌فرمود: شخصی که مقابل مقبرهٔ مرحوم میرزای قمی اعلی الله مقامه دفن شده، از اهالی قفقاز بوده است. وی زمان حیاتش با کاروانی از قفقاز که در آن دوران، در قلمرو ایران بوده است، جهت انجام مراسم حج، عازم مکّهٔ معظّمه می‌شود. پس از زیارت خانهٔ خدا و انجام مراسم حج، قدری سوغات می‌خرد و در همیانش می‌گذارد و به جدّه می‌رود و بر کشتی سوار می‌شود تا به ایران بازگردد. از بدِ حادثه، همیان و سوغات و پول‌های داخل آن و سایر وسایلش در دریا می‌افتد و او هرچه می‌کوشد، موفّق نمی‌شود آن‌ها را از آب خارج سازد. به شدّت ناراحت و افسرده می‌شود و چون دل پاک و باصفایی داشته است، خود را به نجف می‌رساند و به حرم حضرت علی علیه السلام می‌رود و پس از زیارت به حضرت عرض می‌کند: من همیانم را از شما می‌خواهم. شب در حالت خواب، حضرت به او می‌فرماید: «برو همیانت را از میرزای قمی بگیر».

روز بعد دوباره به حرم می‌رود و به حضرت عرض می‌کند: من میرزای قمی را نمی‌شناسم و همیانم را از شما می‌خواهم. شب دوم باز خواب می‌بیند که به او می‌فرماید: «برو همیانت را در قم از میرزای قمی بگیر». سرانجام چاره‌ای جز این نمی‌بیند که روانهٔ قم شود. و برای خرج سفر قدری پول از رفقایش قرض می‌کند و خود را به قم و خانهٔ میرزا می‌رساند. وقتی در می‌زند، خادم پشت در می‌آید و می‌گوید: چه کار داری؟ می‌گوید: با میرزا کار دارم. خادم می‌گوید: میرزا هر روز در این ساعت از بعد از ظهر استراحت می‌کند برو و یک ساعت دیگر بیا. در این حال، مرحوم میرزا از داخل خانه صدا می‌زند که من بیدارم و خادم را فرا می‌خواند و می‌گوید: این همیان را به آن مرد بده. آن مرد همیانش را می‌گیرد و خداحافظی می‌کند و متوجّه نمی‌شود که چه کرامت بزرگی از میرزای قمی رضوان اللّه تعالی علیه سر زده است.

وقتی به قفقاز می‌رسد، پس از آن که دیدارها و رفت و آمد دوستان و خویشان به منزل او تمام می‌شود، با خانواده‌اش به گفت وگو می‌پردازد و جریان سفر و از دست دادن و دوباره به دست آوردن همیانش را نقل می‌کند. زنش می‌گوید: چگونه همیانت در جدّه به دریا افتاد و تو آن را در قم به دست آوردی؟! آیا وقتی در قم سراغ همیانت رفتی، از تو نشانیِ اجناس داخل آن را نپرسیدند؟ گفت: خیر. من به درِ خانهٔ میرزا رفتم و... ناگهان میرزا از اندرونِ خانه، خادم را صدا زد و همیان را به او داد تا به من بدهد. زنش گفت: آخر چطور نامت را نپرسید؟! او از کجا می‌دانست که تو درِ خانه را زده‌ای؟! او از کجا می‌دانست که چه کاری داری؟! و اصلاً چطور همیان تو سر از خانهٔ میرزای قمی در آورده بود؟!

مرد قفقازی تازه متوجّه شد که چه کرامت بزرگی از میرزا صادر شده و او غافل بوده است؛ از این رو بسیار ناراحت و متأسّف شد. زنش نیز او را سرزنش کرد که چطور چنین کرامتِ عظیمی را از آن مرد الاهی دیدی و حتّی داخل خانه نرفتی که او را ببینی و دستش را ببوسی و همین‌طور همیان را گرفتی و آمدی؟! آن مرد تصمیم گرفت زندگی‌اش را در قفقاز رها کند و به قم بیاید و مقیم قم و خادم خانهٔ میرزا شود. روزی که به قم رسید، دریافت که میرزا رحلت کرده و مردم بدن مطهّر او را تشییع می‌کنند. او نیز به جمع تشییع کنندگان ملحق شد وگریست و بر سر و سینه می‌زد و پس از به خاک سپاری میرزا تصمیم گرفت در مجاورت قبر مطهّر او سکنا گزیند و خادم مقبرهٔ آن جناب شود. مرد قفقازی، عاقبت دار فانی را وداع گفت و او را پایین قبر میرزا اعلی اللّه مقامه دفن کردند.

آری، پیروان واقعی امامان علیهم‌السلام نیز می‌توانند به درجه‌هایی از ولایت، امامت و پیشوایی امّت دست یابند:

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي‌الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ؛[1] *و ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.*

به فرمودهٔ خداوند رحمان در سورهٔ فرقان، یکی از درخواست‌های بندگان ویژهٔ او چنین است:

---

۱. قصص(۲۸)، ۵.

وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً.[1]

ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار دِه!

تربیت شدگان مکتب آل البیت علیهم‌السلام فقط به این بسنده نمی‌کنند که فقط گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند؛ بلکه همواره از خداوند می‌خواهند افزون بر این که خود پرهیزگار شوند و به مراتب عالیهٔ تقوا برسند، امام و پیشوای سایر پرهیزگاران نیز بشوند.

امام زمان علیه‌السلام از ما انجام این دو وظیفه (پرهیزگاری و پیشوایی پرهیزگاران) را می‌خواهد. اگر توانستیم این دو نقش را به خوبی ایفا کنیم، آن‌گاه وظیفهٔ شیعهٔ عاشق را در حدّ وسع و توان خودمان درست انجام داده‌ایم؛ وگرنه، ادّعای عشق بدون انجام وظیفه از هیچ کس پذیرفته نمی‌شود. کسی که عشق و محبّتش راستین است، همواره در پی انجام خواهش محبوبش می‌رود تا جایی که دیگر چیزی برای خود نمی‌خواهد؛ بلکه فقط در فکر این است که محبوبش چه می‌خواهد.

۲. جهاد همه‌جانبهٔ فرهنگی

در این زمان، نه تنها سکوت در برابر شبهه آفرینان و غارتگرانِ عقیده و ایمان جایز نیست، بلکه مجاهدت در عرصهٔ علمی و فرهنگی واجب‌ترین وظیفه و تکلیف ما است.

بر همهٔ روحانیان، مبلّغان، استادان، معلّمان و تمامِ مسؤولانِ فرهنگیِ کشور لازم است که در برابر تهاجمِ بی‌امانِ فرهنگی به دفاعِ جانانه از مرزهای عقیدتی و فرهنگی اسلام بشتابند و بدانند جهادی که امروز بر همهٔ ما واجبِ است، نه جهادی نظامی که جهادی فرهنگی است. سلاح کارآمدِ امروز نیز نه سلاح نظامی که سلاحِ فرهنگی است.

باید همه باور کنیم که با جنگی به مراتب خطرناک‌تر از جنگ هشت ساله مواجهیم. در آن جنگ، هدف، اشغال چند وجب از خاک ما بود؛ امّا در این جنگ، هدف نابودی ایمان ما است. به اندازهٔ اهمّیت ایمان در مقایسه با خاک، این جنگ فرهنگی مهم‌تر و خطیرتر از آن جنگ نظامی است.

---

۱. فرقان (۲۵)، ۷۴.

در عرصهٔ کارزار و دفاع نظامی، صدها هزار شهید و فدایی وارسته، از جان خویش گذشتند و خون پاک خویش را تقدیم کردند تا مرزهای جغرافیایی ما محفوظ بماند. آیا در عرصهٔ کارزار و دفاع فرهنگی که بسی سخت‌تر و خسارت‌بارتر است، به همان تعداد نیروی آماده و لایق شهادت و فدایی جان برکف نیاز نداریم؟ جبههٔ حق باید با تمام توان، با سلاح علم و معرفت و منطقِ درست، به مقابله با حزب شیطان بشتابد. هرگز جای آن نیست که در مبارزه با هجوم بی‌امان امواج گمراهی و فساد، به حرکت‌هایی آرام و مورچه‌وار یا به فعّالیت‌هایی سطحی و مقطعی دل خوش کنیم.

بسیار خسارت‌بار خواهد بود اگر گمان کنیم که در مواجهه با گسیل انبوه شبهه‌ها به ذهن‌های فعّال جامعه، فقط با تظاهرات و به کارگیری شیوه‌های نظامی می‌توانیم موفّق باشیم و رسالت خویش را به انجام رسانیم. این‌گونه ابزارها وقتی به کار می‌آید که دشمن نیز با این ابزار به میدان آمده باشد. در حال حاضر، دشمن با سلاح فرهنگ به عرصهٔ کارزار آمده است و ما نیز باید با سلاح فرهنگ به مقابلهٔ آن برخیزیم. امروز، همهٔ استعدادها و نیروها باید بسیج شوند و به کمک نیروهای رسمی در خطّ مقدّم جهاد فرهنگی بشتابند تا همان‌گونه که در عرصهٔ نبرد نظامی به پیروزی رسیدیم، در عرصهٔ فرهنگی نیز به پیروزی بزرگ‌تری نایل آییم؛ ان شاءاللّه.

۳. دستگیری از نسل جوان

امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به ویژه در این زمان، در جهت هدایت شیعیان و جلوگیری از گمراهی جوانان، از ما بسیار انتظار دارد. چگونه ممکن است امام زمان ارواح العالمین له الفداء شاهد باشد جوانان معصومی که در خاندان شیعه متولّد شده‌اند و سقّشان را با تربت سیدالشهداعليه‌السلام برداشته‌اند، این‌گونه طعمهٔ شیاطین و گرگ صفتان شوند و از ما انتظاری نداشته باشند؟! اگر در برابر هجوم بی‌امان فرهنگی دشمن و خروج فوج جوانان از دین الاهی، فقط ناظر باشیم و چاره‌ای نیندیشیم، چگونه قلب مولایمان از ما راضی خواهد شد؟!

بنده با قاطعیت عرض می‌کنم که بزرگ‌ترین وظیفهٔ روحانیان در این عصر، هدایت جوانان و جلوگیری از کفر و الحاد ایشان است. در هیچ زمانی، چنین وظیفهٔ خطیری متوجّه روحانیان نبوده است. حتّی پیش از پیروزی انقلاب، در دوران ستمشاهی و تسلّط کافران نیز وظیفهٔ روحانیان این‌قدر سنگین نبوده است. این وظیفهٔ خطیر، مقدّمات بسیاری را می‌طلبد. کارهایی که بدان عادت کرده‌ایم و درس‌هایی که به طور معمول می‌خوانیم، کافی نیست. باید یاد بگیریم که با جوانان عزیزمان چگونه برخورد کنیم؛ مشکلاتشان را چگونه حل کنیم و به شبهاتشان چگونه پاسخ گوییم. امروز شبهه‌های جدیدی به میدان آمده است که پاسخ های جدیدی را می‌طلبد. باید بیش‌تر بکوشیم تا معارف اسلامی را عمیق‌تر بیاموزیم و راه تعلیمش را به دیگران فرا بگیریم. پاسخ‌دهی به شبهه را تمرین کنیم تا بتوانیم از عهدهٔ این مسؤولیت بزرگ برآییم. **وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُم إِن شَاءَ اللَّهُ.**

۴. تجهیز به سلاح علم و حکمت

از برخی احادیث معتبر استفاده می‌شود که برای تحقّق و گسترش حکومتِ امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف در سطح جهان، حتّی پس از ظهور حضرت، اخلاص، فداکاری، سختی و خون دل خوردن‌های فراوان لازم است. نکتهٔ دیگر آن که برای تحقّق حکومت جهانی موعود، افزون بر مهارت‌های جنگی و نظامی، مهارت‌ها و توانایی‌های دیگری نیز مورد نیاز است. افزون بر شجاعت و شهامت سرداران جنگیِ ورزیده، حکمت و درایت عالمانی فرزانه و وارسته نیز نیاز خواهد بود.

وقتی دریافتیم که مهم‌ترین مشکل امام زمان علیه السلام، جهاد علمی و فرهنگی با شبهه‌افکنانی است که قرائت‌های جدیدی از دین ارائه می‌کنند، روشن می‌شود که افزون بر دلیرمردانی ورزیده در عرصهٔ جهاد نظامی به عالمانی وارسته و توانا نیازمندیم تا امام زمان علیه السلام را در جهاد علمی با این شیاطین انسان‌نُما یاری رسانند؛ البتّه ما چنان باید خود را به اوج آمادگی برسانیم که به محض ظهور حضرتش بتوانیم در رکاب او شمشیر بزنیم و

از پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی نیز استفاده کنیم؛ امّا حال که فهمیدیم امام زمان ارواحنافداه مسؤولیت مهمّ دیگری نیز دارد که رنج و غصه‌اش از هر چیز دیگری بیش‌تر و کشنده‌تر است، باید برای یاری‌اش، خود را به سلاح علم و آگاهی مجهّز کنیم و با تمام توان در رفع این‌گونه شبهه‌ها بکوشیم تا بتوانیم دوستان و شیعیان حضرت را از دام شیاطینِ شبهه‌افکن برهانیم.

مرزبانی از قلوب شیعیان امام عصر عليه السلام، بر عهدهٔ عالمان ربّانی است: **عُلَمٰاءُ شِيعَتِنٰا مُرٰابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذي يَلي إِبلِيسُ وَ عفاريتُهُ، يَمنَعُونَهُم عَنِ الخُرُوجِ عَلىٰ ضُعَفَاءِ شيعَتِنا وَ عَن أن يَتسلّط عَلَيْهِم ابلِيسُ و شيعَتُهُ النَّواصِب. أَلا فَمَنِ انتَصَبَ لذلِکَ مِن شيعَتِنا كَانَ أَفضَلُ مِمَّن جَاهَدَ الرُّومَ و التُّركَ و الخَزَرَ أَلفَ أَلفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدفَعُ عن أَديانِ مُحِبِّينا و ذلِکَ يَدفَعُ عن أَبدانِهِم؛**[1] *عالمان شیعیان ما، محافظ و نگهبان آن مرزهایی هستند که نفوذگاه ابلیس و پیروان جنّی و انسی او است. این مرزبانان عقیده و ایمان، شیعیان ضعیف ما را از بی‌ایمانی و غلبهٔ شیطان دور می‌دارند. آگاه باشید که هرکس برای چنین امر مهمّی به پا خیزد، فضیلتش هزار هزار مرتبه از فضیلت جنگ و کارزار با تمام دشمنان اسلام بیش‌تر است؛ چرا که شرّ و بلا را از دین و بدن محبّان ما دور می‌سازد.*

یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند متعالی برای ما، این است که افرادی معصوم را به ما معرّفی کرده است؛ امامانی که شناختشان خطابردار نیست. فرض مطلوب این است که آدمی برای تحصیل سعادت دنیا و آخرت خویش، از کسی پیروی کند که هیچ اشتباه نمی‌کند.

خداوند، پیغمبر اکرم و امامان عليهم السلام را معصوم و دور از هرگونه خطا قرار داده است تا هرچه می‌فرمایند و هر رفتاری که انجام می‌دهند، برای ما قابل اقتدا و تبعیت باشد. دربارهٔ عظمت این نعمت هرچه بیندیشیم و خدا را برای آن شکر کنیم، کم است. اگر وجودهای مقدّس معصومان عليهم السلام نبودند، ما از گفتار و رفتارشان نمی‌توانستیم اقتباس

---

۱. العاملی النباطی البیاضی، **الصراط المستقیم**، ج ۲، ص ۵۵؛ طبرسی، **الاحتجاج**، ص ۱۷؛ **تفسیر امام حسن عسکری** عليه السلام، ص ۲۴۳؛ علامه مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۲، ص ۵.

کنیم و عاقبت به همان جهالت‌ها و گمراهی‌هایی که فرقه‌های گوناگون در گوشه و کنارِ دنیا به آن دچارشده‌اند، مبتلا می‌شدیم.

الگوی ما در هر عصر و زمان، سیرهٔ پیامبران و امامانی است که خداوند بزرگ سیرهٔ هدایتگرانه‌شان را اسوهٔ زندگانی ما قرار داده است: **أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّٰهُ فَبِهُدٰاهُمُ اقْتَدِهْ؛**[1]

ایشان کسانی هستند که خداوند، هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت ایشان اقتدا کُن!

اکنون بنگریم که اسوه و الگوی قرآنی ما در مقابله با دشمنان اسلام (کافران و منافقان)، کیست، و در دورانِ خطیرِ آخرالزّمان، در مواجهه با فتنه‌انگیزی دشمنان و شبهه‌انگیزی منافقان چگونه باید ایستادگی کرد.

وظیفهٔ شیعیان در مقابله با دشمنان

۱. دوری از فتنه‌ها و شبهه‌های کفرآمیز

خداوند می‌فرماید:

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِي الْکِتٰابِ أَنْ إِذٰا سَمِعْتُمْ آیٰاتِ اللّٰهِ یُکْفَرُ بِهٰا وَ یُسْتَهْزَأُ بِهٰا فَلاٰ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰی یَخُوضُوا فِي حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللّٰهَ جٰامِعُ الْمُنٰافِقِینَ وَ الْکٰافِرِینَ فِي جَهَنَّمَ جَمِیعاً.[2]

و خداوند [این حکم را] در قرآن بر شما نازل کرده است که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند، با آن‌ها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازد؛ وگرنه شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را یکجا در دوزخ جمع می‌کند.

این آیه می‌فرماید: شما چطور می‌خواهید با دشمنان خدا رابطه برقرار کنید با این که خداوند در قرآن آورده است که اگر دیدید یا شنیدید کسانی به آیات الاهی اهانت می‌کنند و امور مقدّس دینی را به مسخره می‌گیرند، تا وقتی که مشغول استهزای معارف دینی

---

۱. انعام (۶): ۹۰.

۲. نساء(۴): ۱۴۰.

هستند، شما حق ندارید در مجالسشان بنشینید و به سخن آن‌ها گوش کنید. اگر سخنرانی در جلسه‌ای، معارفِ اسلامی را استهزا می‌کند، فرد مسلمان حق ندارد در آن‌جا بنشیند؛ زیرا اگر در چنین مجلسی شرکت کردید و به سخن آن‌ها گوش دادید، شما نیز مانند آن‌ها خواهید بود؛ یعنی شما نیز ایمانتان را از دست می‌دهید. این که اهانت بشنوید و سکوت کنید، به معنای تأیید اهانت است. بعد می‌فرماید: منافقانی که با کافران ارتباط برقرار می‌کنند و در مقابل اهانت‌های آنان به دین سکوت می‌کنند، مثل آن‌ها کافر خواهند بود. و خداوند منافقان و کافران را یکجا در جهنّم گرد خواهد آورد.

آیا می‌دانید نقطهٔ آغاز نفاق و کفر کجا است؟! نقطهٔ آغاز کفر، شنیدن سخن کفرآمیز است. این که دنیا اصرار دارد سخنان کفرآمیز شایع شود، برای این است که اگر حرفی ده‌ها بار گفته شد؛ در روزنامه‌ها نوشته، و در فیلم‌ها نمایش داده شد، کم‌کم قبح آن می‌ریزد و عادی می‌شود. آن‌وقت شما تعجّب می‌کنید که شخصی در یکی از پست‌های حسّاس کشور بگوید: ما به آن دینی که آزادی را تضمین نکند، مرتدّیم. آزادی را نیز این گونه تفسیر کرده‌اند که مردم آزاد باشند تا هرگاه خواستند نظام اسلامی را براندازند، هیچ تنشی در جامعه ایجاد نشود. اگر اسلام این آزادی را تأمین کند، قبولش داریم و گرنه به چنین دینی مرتدّیم! معنای این سخن این است که اگر اسلام اجازه دهد ریشهٔ خودش را بکنند، به آن ایمان داریم؛ امّا اسلامی را که در آن بگویند: شما حق ندارید نظام اسلامی را براندازید، و احکام اسلامی را تعطیل کنید، قبول نداریم و به آن مرتدّیم؛ چون چنین دینی، آزادی را تأمین نمی‌کند.

کسانی در لباس روحانی گفته‌اند: حکم قطع دست سارق، حکمی بازدارنده است و اگر بتوانید از راه دیگری جلو دزد را بگیرید، دیگر نباید دست دزد را ببرید. این حرف یعنی خطِ قرمز روی احکام ضرور و نصّ قرآن. فاصلهٔ بین کفر و ایمان چه ناچیز است: **یُصبِحُ الرَّجُلُ مؤمناً ویُمسِی کافراً.**

امروز، ضروریات اسلام در نشریات پرتیراژ، در کتاب‌ها و در سخنرانی‌ها با صراحت انکار می‌شود و نفس کسی در نمی‌آید. این بیش‌تر رنج‌آور است.

این کفر و نفاق از کجا پدید می‌آید؟ از شنیدن سخنان کفرآمیز و مسخره‌آمیز دربارهٔ آیات الاهی: **إِذٰا سَمِعْتُمْ آيٰاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهٰا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهٰا**.[1] اگر اجازه دهید حرف‌های کفرآمیز به گوشتان وارد شود، کم‌کم اثر می‌کند و به تدریج قبح آن می‌ریزد. هنگامی که زشتی این شبهه‌ها از بین برود، کسانی جرأت خواهند کرد بگویند: دموکراسی باید به جایی برسد که مردم آزاد باشند تا هر وقت اراده کردند بتوانند حکومت خویش را عوض کنند؛ هرچند آن حکومت، اسلامی باشد.

ببینید دست استعمار چه می‌کند؟! کشور نیجریه، بزرگ‌ترین کشور اسلامی در قارهٔ افریقا است که بیش از صد میلیون جمعیت دارد و با آن که بیش‌تر مردم آن مسلمان هستند، حکومت آن حکومتی مسیحی است. در این کشور نقشه کشیدند که جشنوارهٔ دختر برگزیده را برگزار کنند؛ از این رو به همهٔ دنیا اعلام کردند که بنا است چنین جشنواره‌ای در نیجریه برگزار شود و ملکهٔ زیبایی دنیا را برگزینند. برای آن که زمینهٔ فرهنگی و اجتماعی این توطئه نیز فراهم شود، نویسنده‌ای مسیحی را واداشتند به وجود مقدّس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توهین کند تا ببینند مردم تا چه حد حسّاسیّت دارند. مردم غیرتمند نیجریه در مقابل آن جشنواره و این اهانت شورش کردند و صدها کشته و زخمی دادند که چرا به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توهین شده‌است. چرا مسلمانان نیجریه این گونه غیرت نشان می‌دهند؟ چون وزارت فرهنگشان، هنوز فرهنگ تساهل و تسامح و بی غیرتی را ترویج نکرده است.

۲. اعلان بیزاری و دشمنی

سورهٔ ممتحنه این‌گونه آغاز می‌شود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيٰاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمٰا جٰاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيّٰاكُمْ.

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و

---

۱. ممتحنه (۶۰)، ۱.

دشمن خودتان را دوست نگیرید. شما به آن‌ها اظهار محبّت می‌کنید؛ در حالی که آن‌ها به آن‌چه از حق برای شما آمده، کافر شده‌اند و رسول اللّه و شما را از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند.

/این آیه، خطاب به مؤمنان می‌فرماید:ای مؤمنان اگر واقعاً به خدا و روز قیامت ایمان دارید، با دشمنان خدا رابطهٔ دوستی برقرار نکنید. شما به آن‌ها اظهار محبّت می‌کنید و ارتباط سرّی با آن‌ها برقرار می‌سازید؛ ولی آن‌ها از این رفتار شما سوءاستفاده می‌کنند و آیندهٔ جامعهٔ اسلامی را به خطر می‌اندازند. از آن‌ها فریب نخورید. مقابل آن‌ها بایستید و با صراحت بگویید که ما با شما دشمن هستیم و تا از خویِ استکباریتان دست بر ندارید، هرگز با شما آشتی نخواهیم کرد.

ادامهٔ آیات، ما را به اسوه‌پذیری از حضرت ابراهیم علیه السلام فرا می‌خواند:

قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّى تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَحْدَهُ.[1]

برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم وکسانی که با او بودند، وجود دارد. هنگامی که به قوم [مشرک] خود گفتند: «ما از شما و آن‌چه غیر از خدا می‌پرستید، بیزاریم؛ ما به شما کافریم، و میان ما و شما دشمنی همیشگی آشکار شده است تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.

این آیه می‌فرماید: ای مسلمانان! از ابراهیم یاد بگیرید. ابراهیم همراه آن چند نفری که به او ایمان آورده بودند، رویاروی کشوری بت‌پرست و قدرت اهریمنی نمرود ایستادند و صاف و صریح گفتند که ما چند نفر، از شما بیزاریم. یک اقلیتِ پنج ـ شش نفری، در برابر جمعیت چند میلیونی بابل که از عظیم‌ترین و پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا در آن زمان بود و در مقابل نمرود که ادّعای خدایی می‌کرد، ایستادند. این کار، کار راحتی نبود. ایستادند و گفتند: ما همین اقلّیت ضعیف، از شما و معبودها و بت‌هایتان بیزاریم.

---

۱ و ۲. ممتحنه (۶۰)، ۴.

۳. سازش ناپذیری

اهل تساهل و تولرانس می‌گویند: به افکار دیگران و به مقدّساتشان احترام بگذارید؛ امّا قرآن می‌گوید: با صراحت اعلان کنید که ما از کافران بیزاریم:

كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ.[1]

ما به شما کافریم و برای همیشه بین ما و شما دشمنی برقرار خواهد بود، مگر این که ایمان بیاورید.

از این که عدّهٔ شما کم است نترسید. از این که آن‌ها دارای ثروت، علم، فن‌آوری و صنایع پیشرفته هستند نترسید. شما خدا را دارید. اگر اهل استقامت و پایداری باشید، خدا شما را یاری خواهد کرد. همه چیز را از حضرت ابراهیم علیه السلام یاد بگیرید، به غیر از یک چیز: **إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ**؛[2] *جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [= عمویش آزر] گفت: برای تو آمرزش می‌طلبم.* ابراهیم علیه السلام پس از گفت‌وگوی بی‌نتیجه‌ای که با آزر داشت، از روی رحمت و لطف و به سبب حقّی که آزر به گردنش داشت، گفت: برای تو استغفار خواهم کرد. قرآن به مسلمانان می‌گوید: شما اگر با کافری مواجه شدید، چنان که ابراهیم با آذر مواجه شد، حتّی وعدهٔ استغفار هم به او ندهید. بگویید دشمنی ما با شما تا ابد ادامه خواهد یافت و هرگز برای شما استغفار نخواهیم کرد. این تعلیم قرآن است. به تعلیم تأسّی کنید. حقیقتی را که اسلام از ما می‌خواهد، در این نوع مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز است.

۴. ایمان به قدرت و یاری الاهی

باید به پیامبر صلی الله علیه و آله تأسّی کنیم که در برابر احزاب ایستادگی کرد و خم به ابرو نیاورد؛ چنان که مؤمنان به او تأسّی کردند: **فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ**؛[3] *و از ایشان، بعضی به شهادت رسیدند و بعضی هم در انتظار شهادتند.*

---

۲. ممتحنه (۶۰)، ۴.

۳. احزاب (۳۳)، ۲۳.

این‌گونه باشید. از این که دشمن ما را احاطه کرده و قوی است و ما ضعیف هستیم نترسید. دشمن قوی‌تر است یا خدا؟! مگر خدا نبود که شما را یاری کرد: **وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ**[1]؛ *در ماجرای بدر، شما ذلیل و بیچاره بودید و خدا به شما یاری رساند و پیروزتان کرد.* مگر آن خدا، از خدایی‌اش دست برداشته است؟! مگر خدا پیر شده، و قدرتش را از دست داده است؟! خدا همان خدا است؛ اگر شما همان بنده‌ها باشید.

اگر شما همان بسیجی‌هایی باشید که دلاورانه دشمن را از میهن اسلامی راندید و برای جهاد سر از پا نشناختید و عاشقانه در راه خدا جنگیدید، خدا هم همان خدا است. اگر راست می‌گویید که به خدا و قیامت ایمان دارید، چرا می‌ترسید؟! یا پیروزی دنیا از آن شما است یا سعادت آخرت و یا هر دو. تردید به خود راه مدهید! باید تا نفس آخر و قطرهٔ آخر خون با دشمن جنگید! فکر تسامح، تساهل، گفتمان، زندگی مسالمت‌آمیز و ترک مخاصمه را به مغزتان راه ندهید! سرانجام واپسین امام ما، حضرت مهدی عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با شمشیر قیام خواهد کرد و به پیروزی نهایی خواهد رسید. حضرت با گفتمان پیروز نخواهد شد. این شعرها را می‌گویند و این لالایی‌ها را می‌خوانند که من و شما را خواب کنند. اگر آن‌ها راست می‌گویند که دنیای امروز جنگ نمی‌پذیرد، پس در فلسطین و عراق و افغانستان چه می‌گذرد؟! آیا ایشان با مردم مظلوم فلسطین و عراق گفتمان می‌کنند؟! آیا حاضرند کوچک‌ترین حقّ این مردم مظلوم را بدهند؟! پس چرا در این کشورها کودکان و زنان را بمباران می‌کنند؟! چرا بچه‌های شیرخوار را هدف تیر قرار می‌دهند؟! چرا بیمارستان‌ها، مدارس و انبارهای غذا را منفجر می‌کنند؟! چرا محصول زراعت و درخت‌هایشان را می‌سوزانند؟! چرا از هر طرف آنان را محاصره می‌کنند و دائم بر سرشان آتش می‌بارند؟! آیا معنای طرفداری از حقوق بشر این است؟! آیا معنای دموکراسی و آزادی این است؟! تا کی می‌خواهیم از این شیاطین بدتر از ابلیس فریب بخوریم و در برابرِ آن‌ها دستمان را بلند کنیم و تسلیم شویم. اگر بنا است کشته بشویم، بگذار دست کم در راه خدا و راه دفاع از ایمان و عقیده و دینمان شهید شویم. آن‌ها

---

۱. آل عمران (۳)، ۱۲۳.

به ما وعده می‌دهند؛ ولی وقتی بر ما مسلّط شدند و به آرزوی خودشان رسیدند، دیگر هیچ‌کس را نمی‌شناسند. تجربهٔ افغانستان و عراق کافی نیست؟ در آینده، تجربهٔ سوریه و عربستان نیز خواهد بود. خدا نیاورد روزی که نوبت به تجربهٔ بعضی از مسؤولانِ فریب خوردهٔ مملکت ما برسد!

آسیب‌شناسیِ اهداف امام زمان علیه‌السلام

بزرگ‌ترین موانع در برابر اهداف امام زمان علیه‌السلام

۱. روح خودسری و هواپرستیِ مردم

۲. به خطر افتادن مقام قدرتمندان و ثروتمندان

۳. ظهور گرایش‌های مادّی در پیروان

۴. دین‌فروشیِ دانشمندان

شیوه‌های نو مبارزه با اهداف امام زمان علیه‌السلام

۱. روحانی‌ستیزی

۲. قرائت‌های گوناگون از دین

بزرگ‌ترین موانع در برابر اهداف امام زمان علیه‌السلام

۱. روح خودسری و هواپرستی مردمان

در همهٔ زمان‌ها، در برابر شریعت‌های الاهی واکنش‌های نامساعدی از طرف گروه‌های گوناگون اظهار شده است. محدودیت در زندگی، با طبع اوّلیهٔ بشر سازگار نیست. آدمی می‌خواهد هیچ قید و بندی نداشته باشد تا هر کاری که دلش می‌خواهد، انجام دهد. از نظر اجتماعی می‌خواهد آزاد باشد. آدمی نه تنها مایل است در محیط خانواده و اجتماع آزاد باشد، بلکه دلش می‌خواهد در تمام کارهایی که بر می‌گزیند، آزاد باشد. وقتی انسان را محدود کنند و به او بگویند فلان کار را نکن، ابتدا در مقابل آن واکنش نشان می‌دهد و دلش نمی‌خواهد آن را بپذیرد. اگر به کودک نیز بگویید: فلان کار را نکن، عکس‌العمل نشان می‌دهد و می‌گوید می‌خواهم بکنم و اگر شدّت به خرج دهند، لجباز می‌شود.

این مطلب از این واقعیت حاکی است که فطرت انسان، بنابر طبع اوّلیه‌اش، در برابر محدودیت‌ها و امر و نهی‌ها واکنش نشان می‌دهد؛ چراکه **الاِنسانُ حریصٌ إلی ما مُنِعَ**؛ *آدمی به آن‌چه از آن منع می‌شود، حرص می‌ورزد*؛ بنابراین یکی از عواملی که سبب می‌شود تودهٔ مردم در برابر انبیا واکنشِ مخالف نشان دهند، همان روح خودسری و بی‌بندوباری است که در انسان وجود دارد:**بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَهُ**؛[1] *آدمی می‌خواهد جلوش باز باشد و هیچ قید و بندی نداشته باشد*. به عبارت دیگر، انسان می‌خواهد بی‌بندوبار باشد. وقتی انبیا می‌آمدند و می‌خواستند قید و بندهایی به پای بشر بگذارند، هرچند دستورهای ایشان در واقع آزاد کردن بشر از قید و بند هواهای نفسانی و غرایز حیوانی بود، مردم نادان این دستورهای الاهی را برای خود قید و بند تلقّی می‌کردند و نمی‌خواستند زیر بار آن بروند. این عاملی است که در همهٔ جوامع وجود دارد و تا روح انسان تربیت الاهی نپذیرد، خواه ناخواه در برابر میل به آزادی و بی‌بندوباری تسلیم خواهد بود.

---

۱. قیامت(۷۵)، ۵.

چه‌طور می‌شود که مؤمن به طرف کفر کشیده می‌شود؟! تحلیل روان‌شناختی آن این است که وقتی اجرای برخی از دستورهای دین با هوای نفس آدمی و راحت‌طلبی و خودسری او سازگار نباشد، انسان ضعیف الایمان در صدد برمی‌آید در فتوای مجتهد تشکیک کند. وقتی می‌گویند: این کار را انجام نده، حرام است. می‌گوید: به چه دلیل؟ می‌گوید: مراجع تقلید در رساله‌های عملی نوشته‌اند. می‌گوید: از کجا معلوم که این‌ها درست می‌گویند. تشکیک ابتدا از این‌جا آغاز می‌شود که شاید مرجع تقلید اشتباه کرده است. برای خودشان تأیید می‌آورند که خود مراجع تقلید نیز با هم اختلاف دارند و این دلیلی است بر این که به فتاوای ایشان اعتمادی نیست. اگر کسی دنبال کرد و گفت: این مجتهد از خودش نمی‌گوید؛ بلکه همهٔ مجتهدان گفته‌اند؛ مستندشان هم کلمات امامان معصوم علیهم‌السلام است؛ ایشان از طرف خودشان نمی‌آیند این حرف‌ها را بزنند و حتّی اگر حدیث آن را هم ارائه دهد که این حکم در کلام امام صادق علیه‌السلام به صراحت بیان شده است، می‌گوید: خوب از کجا معلوم که امام این حدیث را فرموده باشد. روایات ضعیف هم فراوان داریم. شاید این حدیث ضعیف باشد. اگر کسی پیگیری کرد و گفت: این روایت، نه تنها ضعیف نیست، بلکه صحیح، معتبر و متواتر است؛ به گونه‌ای که هرگز قابل تشکیک نیست. وقتی در این‌جا نیز سرش به سنگ می‌خورد، می‌گوید: اگر بپذیریم که امام معصوم هم گفته است، از کجا معلوم که درست گفته باشد؟! سخن امامان را ما شیعیان قبول داریم. این همه فِرقه‌های اهل تسنّن هستند که حرف‌های امامان ما را قبول ندارند. شاید حق با آن‌ها باشد. اگر کسی پیگیری و اثبات کرد که در این حکم خاص، آیهٔ قرآن هم داریم. ما تنها به کلام امام استناد نمی‌کنیم؛ بلکه قرآن هم همین را فرموده است. می‌گوید: شاید معنای قرآن این نباشد. قرائت‌ها گوناگون است. این فهم شما است. قرائت دیگری هم وجود دارد. کسان دیگری ممکن است معنای دیگری از این آیه بفهمند. شاید این طوری که عالمان فهمیده‌اند، درست نباشد. وقتی ثابت شد که این آیه، هیچ معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد و هرکسی زبان‌شناس و اهل زبان عربی باشد، فقط این معنای خاص را از آیه می‌فهمد، خواهند گفت: از کجا معلوم که آیات قرآن، کلام خدا باشد؟!

امروز شبهه‌هایی مطرح می‌شود مبنی بر این که قرآن، کلام خدا نیست و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صرفاً حالت خویش را هنگام دریافت وحی گزارش کرده است. وحی، حالت بی‌زبانی است؛ حالت روحی ـ روانی خاصّ است که هر آدمی می‌تواند بیابد. در وحی، هیچ مفهوم و لفظی دخیل نیست و فقط پیامبر طبق سابقه‌های ذهنی خویش، حالتی را که برایش در حالت وحی پیدا می‌شود، به این صورت بیان می‌کند؛ پس، این کلام خدا نیست و کلام پیامبر است و چون کلام پیامبر است، در آن خطا راه دارد. به فرض که ثابت بشود آیات قرآن، کلام خدا است، باز هم آن‌ها راه دیگری دارند. استاد دانشگاهی در دانشکدهٔ الاهیات گفته است: از کجا معلوم که خدا راست می‌گوید؟! شاید خدا دروغ گفته است! خوب و بد و راستی و ناراستی اعتباری است. مگر شما نمی‌گویید دروغ مصلحت‌آمیز خوب است؟ خوب شاید مصلحتی در کار بوده است تا خدا نیز دروغ بگوید!

سیرِ تسویلات و شبهه‌آفرینی‌های شیطانی، ابتدا از تشکیک در فتوای مجتهد و شبهه در صحّت تقلید آغاز می‌شود و به شبهه انگیزی در راستگویی خداوند پایان می‌پذیرد. در هر مرحله‌ای که شکست بخورند، یک مرحله عقب‌نشینی می‌کنند. این کاری است که شیطان پیشِ پای اولیای خودش گذاشته است. کسی که ولایت شیطان را بپذیرد، مهارش را به شیطان می‌سپارد تا هرجا که می‌خواهد، او را بکشد. عاقبت او نیز کفر و اسفل السافلینِ درکاتِ جهنّم است:

إِنَّ اللّٰهَ جٰامِعُ الْمُنٰافِقِينَ وَ الْكٰافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً؛[1] *خداوند تمام کافران و منافقان را در جهنّم جای می‌دهد.*

إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ؛[2] *منافقان در پایین‌ترین و پست‌ترین درجات آتشند.*

گویا امروز طرحی در کار است که دین مردم را بگیرند و هیچ شکّی نداریم که استاد همهٔ آن‌ها یکی، و آن ابلیس است که کارگزاران متعدّدی را برای کار خویش استخدام

---

۱. نساء (۴)، ۱۴۰.

۲. نساء(۴)، ۱۴۵.

کرده و هرکدام را در یک بخش ویژه به کار گمارده است. نتیجهٔ کارکردِ هماهنگِ این دستگاه، همان اغوا و ضلالتی است که شیطان می‌خواهد: **فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ**؛[1] به *عزت تو سوگند که تمام آدمیان را می‌فریبم.*

به هر حال، مدّت‌ها است که حرکتی بسیار مرموز و شیطانی در جهت دین‌زدایی شکل گرفته است؛ البتّه این استنباط ما نیست. بیش از ده سال است که مقام معظم رهبری دام ظلّه العالی به صورت‌های گوناگون در بارهٔ این مسأله هشدار داده‌اند. متأسّفانه آن وقت‌ها خطر را به روشنی درک و باور نکردیم. اکنون نمونه‌های عملی‌اش را می‌بینیم. کار به جایی رسیده است که امور مقدّس دینی با صراحت تمسخر و استهزا، و احکام و ضروریات دین انکار می‌شود و این حالی است که بر اثر حاکم شدن روح «تساهل و تسامح» و «تولرانس» ما را به این سخنان کفرآمیز عادت داده‌اند. یک روز وقتی کسی می‌گفت: حضرت زهرا نمی‌تواند الگوی ما باشد؛ بلکه اوشین الگوی ما است، امام به شدّت اعتراض می‌کرد و می‌فرمود: این فرد اگر بفهمد چه گفته، خونش هدر است[2] و با این هشدار، برای مدّتی جامعه را بیمه می‌کرد؛ ولی امروز، از بس حرف‌های کفرآمیز تکرار شده است، ما نیز حساسیت چندانی در مقابل آن پیدا نمی‌کنیم.

۲. به خطر افتادن مقام قدرتمندان و ثروتمندان

عوامل دیگری نیز سبب می‌شود تا در اجتماع با انبیا و اولیای الاهی مخالفت شود. شاید نخستین دسته‌ای که در برابر انبیا قد علم می‌کردند، قدرتمندان بودند. کسانی که به ناحق، قدرت‌هایی به دست آورده و بر گُردهٔ مردم سوار شده بودند، با آمدن انبیا و متوجّه کردن بشر به سوی اهداف الاهی و برنامه‌های آسمانی، قدرت خویش را در خطر می‌دیدند. می‌دیدند که مقام، شهوت، موقعیت، منصب و ریاستشان با گرایش مردم به شخص فقیر و

---

۱. ص(۳۸)، ۸۲.

۲. پیام امام خطاب به دست‌اندرکاران رادیو جمهوری اسلامی ایران، تاریخ ۶۷/۱۱/۹: «... در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است، بلاشک فرد توهین‌کننده، محکوم به اعدام است». (امام خمینی، **صحیفهٔ نور**، ج ۲۱، ص ۷۶)

ساده‌ای چون موسی علیه‌السلام یا عیسی علیه‌السلام در معرضِ خطر جدّی قرار گرفته است. ثروتمندان و قدرتمندانی که تمام توجّهشان به عالم مادّه و لذّت‌های مادّی است، وقتی می‌بینند که دستورهای انبیا، برای آن‌ها قید و بندهایی ایجاد می‌کند، بیش از گروه‌های دیگر عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ چرا که امکانات ایشان برای شهوترانی و بی‌بندوباری، از دیگران بیش‌تر است و به طور طبیعی، محدودیت‌هایی که از ناحیهٔ دین متوجّهشان می‌شود، آن‌ها را بیش‌تر رنج می‌دهد. سر انجام تمام کسانی که با قیام انبیا، منافعشان به نحوی به خطر می‌افتد، قد علم می‌کنند؛ خواه منافعشان در ارضای شهوات باشد، خواه در اشغال منصب‌هایی که به دروغ و ناحق آن‌ها را اشغال کرده‌اند؛ خواه منصب‌های سیاسی، خواه منصب‌هایی به اسم دین و خواه هر چیز دیگر. همهٔ این‌ها به دنیاپرستی و بینش محصور در چارچوب طبیعت برمی‌گردد. اگر انسان، افقی را گسترده‌تر از مادّه و مادّیات یافت و جهانی را وسیع‌تر از جهان زودگذر دنیا شناخت و به آن معتقد شد، حاضر می‌شود از لذایذ مادّی و محدود بگذرد تا به لذایذ ابدی برسد؛ ولی اگر به آخرت و زندگی ابدی ایمان نداشته باشد، در هر گروهی، به شکل خاصّی در برابر انبیا واکنش نشان می‌دهد.

۳. ظهور گرایش‌های مادّی در پیروان

به هرحال، در برابر انبیا، گروه‌های گوناگونی قد علم می‌کردند تا نگذارند دعوت انبیا گسترش یابد و مردم دعوتشان را اجابت کنند و پیرو و مریدشان شوند. علّت این دشمنی‌ها از روح هواپرستی و علاقه به لذایذ دنیا در شکل‌ها و قالب‌های مختلفش، چه علاقه به قدرت‌های اجتماعی و منافع اقتصادی و چه دلبستگی به شهوات و هواهای نفسانی ناشی می‌شد. چنین عواملی سبب می‌شد تا نگذارند دعوت انبیا پیشرفت کند. از سوی دیگر، این گرایش‌های مادّی در آن‌هایی هم که به انبیا گرایش می‌یافتند، کم و بیش وجود داشت.

در حالی که همهٔ ما مسلمانیم و بیش از هزار و چهار صد سال از تاریخ ظهور دینمان می‌گذرد، هرکدام از ما تربیت‌های خاصّی را از دین پذیرفته‌ایم. گاهی می‌شود با این که

سال‌ها عمرمان را در فهم کتاب و سنّت و شناخت معارف دینی گذرانده‌ایم، در بزنگاه‌های خاصّی، هوای نفسانیِ ما ظهور می‌کند و کنترل نفس از دستمان خارج می‌شود. در کسانی هم که به انبیا گرایش می‌یافتند، این روحیه‌ها کم و بیش وجود داشت؛ چرا که به طور کامل مهذّب نشده بودند و ساختمان روحی آن‌ها هنوز تغییر ماهیت نداده بود. این بود که میان پیروان انبیا نیز گاهی گرایش‌های مادّی به صورت‌های گوناگون ظهور می‌کرد؛ برای مثال، وقتی مردم می‌دیدند عمل کردن به یک حکم برایشان سخت است، به گونه‌های مختلف می‌کوشیدند تا آن حکم را تغییر دهند؛ به ویژه اگر حکمی در وضع خاصّ اجتماعی یا طبیعی صادر می‌شد؛ مثلِ اصحاب سبت که کنار دریا زندگی می‌کردند و موظّف شده بودند روز شنبه ماهی نگیرند؛ امّا چون ماهی‌ها فقط در روز شنبه به کنار دریا می‌آمدند، خودداری از صید ماهی در روز شنبه برای آن‌ها مشکل بود.

۴. دین‌فروشی دانشمندان

در وضعی که رعایت اوامر و نواهی الاهی برای مردم مشکل می‌شد، دست به دامن راهبان و عالمان دین می‌شدند و از ایشان می‌خواستند تا کاری کنند که حکم الاهی تغییر یابد؛ یعنی می‌خواستند تا عالمان، حرام خدا را حلال کنند یا راه چاره‌ای بیندیشند و برای فرار از حکم خدا کلاه شرعی درست کنند. بین عالمان ایشان هم کسانی بودند که به علل گوناگون به خواست مردم اهمّیّت می‌دادند یا بدان جهت که منافع مادّی آن‌ها باید از راه مردم تأمین می‌شد یا از آن جهت که مردم باید آن‌ها را داری منصب‌های دینی و اجتماعی می‌شناختند و اگر به تمایلات مردم پاسخ منفی می‌دادند، دیگر دورشان جمع نمی‌شدند و آن‌ها را مرجع دینی خودشان نمی‌شناختند. در حقیقت، همان روح دنیاپرستی که به شکل دیگری میان دانشمندانشان وجود داشت، باعث می‌شد تا با روح دنیاپرستی مردم که در قالبی دیگر وجود داشت، توافق کنند. نتیجه این بود که بعضی از احکام الاهی به بهانه‌های گوناگون عملی نمی‌شد یا بعضی از حرام‌های الاهی انجام می‌گرفت. در چنین مواقعی است که قرآن شریف می‌فرماید:

اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ.[1]

دانشمندان و راهبان خویش را معبودهای در برابر خدا قرار دادند.

این‌ها چه کاره‌اند که برای شما حکم جعل کنند؟! مگر این‌ها ربّ شما هستند؟! شما حق ندارید غیر از خدا را ربّ بگیرید. صاحب اختیار شما فقط خدا است. در مواقعی دیگر، صاحبان قدرت بر عالمان دین فشار می‌آوردند که شما باید چهرهٔ دین را دگرگون کنید و احکام را به صورت دیگری در بیاورید تا موافق میل ما باشد. این نیز شکل دیگری از دنیاپرستی بود که به مراجع روحانی فشار وارد می‌آورد در فتواهایشان تجدید نظر کنند.

همهٔ این عوامل باعث می‌شد که روح خداپرستی و تسلیم در مقابل انبیا و اولیای الاهی در مردم تضعیف شود و دینی که اساس آن اسلام و تسلیم در مقابل خدا است، به صورت دیگری در آید. هدف اصلی از آفرینش انسان و تشریع قوانینِ الاهی، این بوده است که مردم خداپرستی کنند نه خودپرستی، شکم‌پرستی، بت‌پرستی، اجتماع‌پرستی و ... . پیامبران آمده بودند که بشر را خداپرست، یعنی تسلیم محض در برابر اوامر و نواهی خداوند کنند. اطاعت محض در برابر خدا انسان را به خدا نزدیک می‌کند؛ جوهر انسانیت را ترقّی می‌دهد و به یک پدیدهٔ زودگذر و بی‌ارزش، ارزش بی‌نهایت می‌بخشد. انبیا آمده بودند که چنین رابطه‌ای را بین انسان‌ها و پروردگارشان برقرار سازند و انسان را از یک موجود مادّیِ فانیِ بی‌ارزش، به موجودی تبدیل کنند که بتواند عمری بی‌نهایت در کمال لذّت و سعادت داشته باشد. انبیا می‌خواستند انسان را به گونه‌ای غرق توجّه خدا سازند که ارزش را به بندگی و قرب خدا منحصر کنند. کسانی که احکام، معارف و آیات الاهی را تحریف می‌کردند، مسیر را اشتباه به مردم نشان می‌دادند و می‌گفتند: خلق را به جای خدا بگذارید. چنین دین‌فروشانی، بزرگ‌ترین خیانت را به انسانیت مرتکب می‌شدند؛ به همین سبب انبیا آمده بودند تا بشر را متوجّه خدا کنند و به سوی بی‌نهایت سوق دهند و از پرستش همهٔ بت‌ها وارهانند و انسان را فقط بنده و مطیع خدا سازند. عواملی همچون هواپرستی، دنیاپرستی و دین‌فروشی باعث می‌شد که دست تحریف به سوی معارف و

---

۱. توبه(۹)، ۳۱.

احکام الاهی دراز شود. از آن‌جا که وضعیّت اجتماعی همیشه در حال تغییر است، قالب‌های بت نیز در هر دوره‌ای تغییر شکل می‌دهد. بت‌هایی که بشر برای خود می‌سازد، همیشه سنگ و چوب و ماه و خورشید نیست. گاهی بت‌ها عوض می‌شوند و معبودها تغییر شکل می‌یابند. بنی‌اسرائیل برای تغییر احکام الاهی، احبار و رهبانانِ دین‌فروش را همچون ربّ و معبود خویش اطاعت می‌کردند.

شیوه‌های نو مبارزه با اهدافِ امام زمان علیه‌السلام

۱. روحانی‌ستیزی

اگر عالمان جامعه بر سرِ عهد و پیمانِ خود با خدا ثابت‌قدم بمانند، در هیچ وضعیتی تسلیم خواستِ ضدّاسلامیِ تودهٔ مردم و دولت‌ها نخواهند شد. هرچه صاحب منصبان به آن‌ها فشار آورند که فلان قانون ضدّاسلامی را امضا کنید، در پاسخ می‌گویند: جان می‌دهیم؛ ولی امضا نمی‌کنیم. حتّی اگر صد هزار نفر از مردم برای این قانون اسلامی کشته شوند، جا دارد؛ چون حکم خدا باید محفوظ بماند.

اگر اوضاع جامعه به گونه‌ای باشد که قدرتمندان نتوانند با فشار سیاسی از عالمان فتوایی بر خلاف حکم خدا بگیرند و تودهٔ مردم نیز با فشارهای روانی و اعتقادی نتوانند ایشان را به زانو در آورند، چه باید کرد؟! از چه راه جدیدی باید برای دین‌گریزی استفاده کرد؟! باید از این‌گونه عالمان صرف‌نظر کرد؛ چرا که دیگر به درد هواپرستان نمی‌خورند. دین‌گریزان هواپرست از عالمان متعهّدی که نه از تهدید سیاسی می‌ترسند و نه از مخالفت مردم، روی می‌گردانند و به مجتهد دیگری روی می‌آورند تا شاید او حکم خدا را تغییر دهد. مجتهدان دیگر هم ممکن است در یک، دو و یا ده فرض با یک‌دیگر اختلاف داشته باشند؛ ولی در مسائل ضرور که از مسلّمات و یقینیات اسلام است، هیچ اختلافی با هم ندارند. دیگر به چنین عالمانی نه قدرتمندان می‌توانند چشم طمع داشته باشند و نه تودهٔ دنیاپرست؛ پس چه باید کرد تا بتوان تغییرهایی را در دین ایجاد کرد تا با گرایش‌های مادّی و نفسانی مردم سازگار باشد؟ باید تز اسلام منهای روحانیت را پیشنهاد کرد یا روحانیان را از صحنهٔ اجتماع کنار زد. اصلاً اسلام به روحانی نیازی ندارد.

مردم همه باید خودشان بروند احکام دین و قرآن را یاد بگیرند. این‌ها سه ضلع مثلّث زر و زور و تزویر یا سه ضلع مثلّث تیغ و طلا و تسبیح هستند. اینان همکاران استعمارگرانند که باید هرچه زودتر کنار گذاشته شوند؛ چراکه طبق میل ما فتوا نمی‌دهند. قدرتمندان هم مانند تودهٔ مردم وقتی ببینند روحانیان زیر بار نمی‌روند، به فکر می‌افتند که روحانیانی دولتی درست کنند. استعمارگران نیز وقتی می‌بینند که روحانیان شیعه این قدر سرسخت و انعطاف‌ناپذیرند، اعتراف می‌کنند که بزرگ‌ترین دشمن استعمارِ امریکا در خاور میانه ایشانند؛ پس می‌بینید که تمام عوامل در این جهان دست به دست هم می‌دهند تا روحانیان شیعه را بکوبند. شما در دنیا نمی‌توانید یک عامل اجتماعی را پیدا کنید که با وجود روحانیان مستقلّ شیعه موافق باشد؛ نه استعمار شرق، نه استعمار غرب، نه ثروت‌جویان و قدرت طلبان داخلی، و نه روشنفکران. می‌بینید در آن جا که پایِ کوبیدن روحانیان متعهّد در میان است، همه با هم همکاری می‌کنند. همهٔ این عوامل دست به دست هم داده‌اند تا اسلام و قرآن و روحانیان را از بین ببرند. برای این که آن‌ها تشخیص داده‌اند تا روحانیان شیعه وجود دارند، نمی‌توانند به مقاصد شومشان برسند. فقط نیروی قدرتمند و قاهر الاهی است که مردان خدا را در برابر این امواج سهمگین نگه می‌دارد و حفظشان می‌کند؛ وگرنه، نیروی انسانی در مقابل این همه عوامل اجتماعی تاب مقاومت ندارد. مگر می‌شود گروه اندکی، هم در مقابل توطئه‌های استعمارگران مقاومت، و هم تهمت‌های جاه‌طلبان داخلی را تحمّل کنند. هم فحش و ناسزای روشنفکران را به جان بخرند و هم در مقابل نارضایتیِ دنیاپرستان استقامت ورزند و هم دین خود را نگه دارند و با خدا باشند. مگر غیر از نیروی الاهی، نیروهای عادی بشر در مقابل این همه مخالفت، کفایت می‌کند. اگر می‌بینید کسانی در گوشه و کنار، انعطاف‌ها و انحراف‌هایی پیدا می‌کنند، تعجّب ندارد. اگر کسی میان امواج حوادث و فتنه‌های آخرالزّمان نجات یافت، جای تعجّب دارد. اگر خس و خاشاک‌ها را سیل می‌برد، تعجّبی ندارد. اگر درختی در وسط رودخانه مقاومت کند، تعجّب دارد. پس تنها چیزی که نمی‌گذارد مردان الاهی از مسیر و هدف اصلی خود منحرف شوند، لطف خدا است.

اگر کسانی احکام الاهی و معارف دینی را بپوشانند و به هر عذر و بهانه‌ای، حقایق را برای مردم روشن نکنند، این‌جا است که عالم دینی باید حقایق دین را بیان کند. برای دین، خطری بزرگ‌تر از این نیست که آیات الاهی تأویل، و احکام و معارف اسلامی واژگون و مسخ شده معرّفی شود. اگر احکام الاهی و قوانین اسلامی مسخ و تحریف، و اعتقاد مردم از دین و مذهب سلب شود، راه برای هرگونه فساد و افسادی باز خواهد شد. وقتی بپذیریم که از این پس، عقل جای وحی را می‌گیرد؛ وقتی بپذیریم که احکام خدا قابل تغییر، و آیاتِ کتابِ او قابل تأویل است، آن وقت چه نیرویی در مردم باقی می‌ماند که در برابر تغییر قانون‌های خدا مقاومت کنند؟! وقتی مردم باور کنند که قانونِ دین، قابل تغییر است، در مقابل تغییر و تحریف احکام دین هیچ مقاومتی نمی‌کنند و واکنشی نشان نخواهند داد. در چنین فرضی، چه مقاومتی را در مقابل استعمارگران داخلی یا خارجی می‌توان انتظار داشت؟! تا زمانی که مردم دنبال روحانیان متعهّد هستند و قوانین اسلام را غیرقابل تغییر می‌دانند، دفاع و مقاومت غیورانه از مرزهای دین نیز وجود خواهد داشت؛ امّا وقتی فکرها تغییر کرد، قانون اسلام نیز تغییر می‌کند. به سبب جایگاه ویژهٔ روحانیان در حفظ دین است که می‌بینیم برای کوبیدن ایشان، دشمنان خارجی و منافقان داخلی با هم متّحد می‌شوند؛ چراکه اینان هدفی مشترک دارند و آن هم برانداختن اسلام است و و راه و کلید آن جدا کردن مردم از روحانیان و دین است. اگر چنین شد، راه برای هر توطئه‌ای باز خواهد شد.

۲. قرائت‌های گوناگون از دین

«قرائت‌های گوناگون از دین»، خطرناک‌ترین حربه‌ای‌است که باآن به جنگ امام زمان عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌روند. وقتی امام زمان علیه‌السلام تشریف می‌آورد، با مردمی مواجه خواهد شد که قرآن را تأویل می‌کنند و از قرآن و دین، قرائت جدیدی ارائه می‌دهند و از این طریق، با امام زمان ارواحنا فداه به مجادله برمی‌خیزند.

فضیل بن یسار می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ إِستَقبَلَ مِن جَهَلَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مِنْ جُهَّالِ الْجَاهِلِيَّةِ. قُلْتُ وَ كَيْفَ ذٰلِكَ؟! قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَتَى النَّاسَ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ و الْعِيدَانَ وَ الْخُشُبَ الْمَنْحُوتَةَ وَ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللّٰهِ وَ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ؛ ثُمَّ قَالَ: امَا وَاللّٰهِ لَيُدخِلُنَّ عَلَيهِم عَدْلَهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يُدْخَلُ الحَرُّ و الْقُرُّ[1].

هنگامی که قائم ما قیام می‌کند، آزاری که از نادانی مردم می‌بیند، از آزار و اذیتی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از جاهلان دورهٔ جاهلیت دید، بیش‌تر و شدیدتر است. عرض کردم: چگونه؟ فرمود: همانا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مردمی برانگیخته شد که سنگ، تخته سنگ‌های بزرگ، چوب و مجسمه‌های چوبی را می‌پرستیدند؛ امّا هنگامی که قائم ما قیام می‌کند، همهٔ مردم کتاب خدا [قرآن] را [از پیش خود] تأویل می‌کنند و با استناد به تأویل خود، با حضرت به بحث و جدال می‌پردازند؛ ولی عاقبت، حضرت، عدل خود را بر آن‌ها و در خانه‌های آن‌ها وارد خواهد کرد؛ همان‌گونه که گرما و سرما داخل می‌شود.

بر اساس این حدیث شریف و معجزه‌آمیز، اذیتی که وجود مقدّس امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء پس از ظهور خویش می‌بیند، از آزاری که ۱۲۴ هزار پیامبر در راه خدا متحمّل شده‌اند، افزون‌تر و طاقت‌فرساتر است؛ زیرا می‌دانیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از قوم خود آن‌قدر رنج و آزار دید که فرمود:

مَا أُوذِيَ نَبِيٌ مِثْلَ مَا أُوذِيتُ.

از میان ۱۲۴ هزار رسول الاهی هیچ پیامبری به اندازهٔ من اذیت نشد؛ امّا امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: آزار و اذیتی که از جانب مردم، پس از ظهور امام زمان علیه‌السلام، متوجّه حضرت می‌شود، از آزار و رنج‌دیدگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز افزون‌تر است. راوی حدیث، فضیل بن یسار رحمه‌الله، با شگفتی از امام می‌پرسد: سرّ این مطلب چیست که امام عصر علیه‌السلام رنج و اذیتی بی‌نظیر می‌بیند؟! امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: سرّش این است که پیامبر با مردمی جاهل

---

۱. نعمانی، **الغیبه**، ص ۹۶؛ حرّ عاملی، **اثبات الهداة**، ج ۳، ص ۵۴۴؛ سید هاشم بحرانی، **حلیة الأبرار**، ج ۲، ص ۶۳۰؛ علامه مجلسی، **بحارالأنوار**، ج ۵۲، ص ۳۶۲، ح ۱۳۱-۱۳۳.

مواجه بود که سنگ، صخره و چوب‌های تراشیده را می‌پرستیدند. اثبات نادرستی عقیده و عمل چنین مردمی کار چندان مشکلی نیست؛ البتّه پیامبر از جهالت و تعصّب‌های کورکورانهٔ بت‌پرستان زمان خویش خیلی رنج می‌کشید؛ ولی در مقام بحث و استدلال مشکلی نداشت. هنگامی که امام زمان علیه‌السلام تشریف می‌آورد، نه با بت‌پرستان جاهل که با عالم نمایانی روبه‌رو می‌شود که قرآن را تأویل می‌کنند. این، همان حربه‌ای است که با آن به جنگ امام زمان علیه‌السلام می‌روند. وقتی امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تشریف می‌آورند، با مردمی مواجه می‌شوند که همگی آن‌ها قرآن را تأویل می‌کنند. تعبیری بس عجیب است: **كُلُّهُمَ يَتأَوَّلُ عَلَيهِ كِتابَ اللّهِ وَ يَحتَجُّ عَلَيهِ بِه**؛ *تمام ایشان، کتاب خدا را تأویل می‌برند و با تأویل خویش بر حضرت احتجاج می‌کنند.* تفسیر هرمونوتیک متون دینی و قرائت‌های گوناگون از دین، آن چنان رواج می‌یابد که همهٔ مردم می‌پذیرند و قرائت جدیدی از قرآن و دین ارائه می‌کنند. ایشان با امام زمان علیه‌السلام به مجادله برمی‌خیزند و می‌گویند: تو قرآن را درست نمی‌فهمی. ما درست می‌فهمیم. آن معنایی که تو می‌گویی، قرائت قدیم است و با قرائت ما فرق دارد. آن‌چه تو از قرآن عرضه می‌کنی، قرائت قدیم است که به درد هزار و چهار صد سال پیش می‌خورده است. امروز باید قرائت جدیدی از دین عرضه کرد تا خوشایند مردم دنیا واقع شود. هرچه امام زمان علیه‌السلام بفرماید مگر قرآن نفرموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**؛[1] و مگر نه آن است که به فرمودهٔ پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله، من ولیّ امر شمایم و اطاعتم بر شما واجب است، می‌گویند: این برداشت شما از آیه است. برداشت ما از این آیه، چیز دیگری است. هرچه حضرت بفرماید که من امام ناطقم؛ من مفسّر قرآنم و آن‌چه من می‌گویم، حقیقت قرآن است، در مقابل می‌گویند: این قرائت، از آن تو است و قرائت ما چیز دیگری است. از کجا معلوم که قرائت قدیم تو درست، و قرائت جدید ما نادرست باشد؟! دیگر این‌گونه قرائت‌ها کهنه شده است و مورد پسند واقع نمی‌شود. ما از قرآن، قرائت‌ها و برداشت‌های نوی داریم که بیش‌تر مردم جهان آن را می‌پسندند.

---

۱. نساء (۴): ۵۹.

نمی‌گویند ما خدا را قبول نداریم تا امام زمان علیه‌السلام برایشان دلیل بیاورد و خدا را اثبات کند. نمی‌گویند ما پیامبر را قبول نداریم تا دلیل بیاورد که محمّد بن عبداللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر بر حقّی بود که از طرف خداوند بر انگیخته شده بود. نمی‌گویند قرآن، کلام خدا نیست تا دلیل بیاورد قرآن از طرف خدا است؛ بلکه می‌گویند: قرآن کلام خدا است؛ امّا ما فقط تأویل و قرائت خویش را قبول می‌کنیم و بس. امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با این مسلمان‌نُمایان چگونه برخورد کند؟! اگر هزار دلیل بیاورد که دست دزد را باید برید: **وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا**؛[1] *دست مرد و زنِ سارق را قطع کنید*، می‌گویند منظور آیه این است که اگر هیچ راهی برای جلوگیری از دزدی وجود نداشت، آن‌گاه دست دزد را باید برید این آیه در مقام بیان ابراز است و اگر با ابراز بهتری چون زندانی کردن بتوان جلو دزدی را گرفت، نباید به خشونت و قطع دست متوسّل شد.

اگر بگوید: قرآن دربارهٔ مرد و زن زناکار می‌فرماید: **الزّانِيَةُ وَ الزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّهِ**.[2] زن و مرد زناکار را پیش چشم مردم صد تازیانه بزنید! مبادا تحت تأثیر عواطف، از اجرای احکام دین خدا خودداری کنید! مبادا بگویید بیچاره‌ها جوانند و آبرویشان می‌ریزد! آبروی دو جوان ریخته شود بهتر است یا آن که تمام شهر به لجن کشانده شود؟! روشنفکران دینی در مقابل خواهند گفت: این قرائت شما است. این قرائت، بوی خشونت می‌دهد و ویژه خشونت‌طلبان است. اسلام، دین رأفت و مهربانی است و هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد آبروی دو جوان به سبب یک اشتباه ریخته شود. اگر پرسیده شود که به جای اجرای این احکام اسلامی چه باید کرد؟ می‌گویند: نباید چیزی را بر مردم تحمیل کرد. باید به پسند و خواست مردم گردن نهیم! اگر گفته شود: پیام قرآن، خدا محوری است، نه مردم محوری، می‌گویند: این فهم و قرائت شما است؛ ما به گونهٔ دیگری می‌فهمیم.

با وجود اینان، امام زمان علیه‌السلام چقدر باید خون دل بخورد؟! اگر بخواهد شمشیر بکشد،

---

۱. مائده (۵): ۳۸.

۲. نور (۲۴)، ۲.

بی درنگ خواهند گفت: خشونت از هر کسی که باشد محکوم است. تعصّب را کنار بگذارید و به بحث و گفت‌وگوی منطقی روی بیاورید! امام زمان‌ﷺ با چنین مردمی با چه زبانی بحث کند تا ثابت شود اینان جاهلند و در اشتباه یا غرض ورزند و بیمار؟! رنج چنین امامی بیش‌تر است؛ زیرا که با کسانی روبه‌رو است که فقط خواسته‌های نفسانی خویش را به نام دین قبول می‌کنند، و پیامبر با کسانی مواجه است که آن‌چه را خود ساخته‌اند، به خدایی می‌پرستند.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم

۲. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج*.

۳. حرّ عاملی، *اثبات الهداه*.

۴. مجلسی، محمّد تقی، *بحارالانوار*.

۵. صفار قمی، محمّد بن حسن، *بصائر الدرجات*.

۶. متّقی الهندی، *البرهان علی علامات مهدی آخر الزّمان*علیه‌السلام.

۷. بحرانی، سید هاشم، *تبصرة الولیّ ممّن رأی القائم المهدی*علیه‌السلام.

۸. امام حسن عسکری‌علیه‌السلام، *تفسیر إلی الإمام العسکری*علیه‌السلام.

۹. طباطبایی، محمّد حسین، *تفسیر المیزان*، ترجمهٔ موسوی همدانی.

۱۰. بحرانی، سید هاشم، *حلیة الأبرار*.

۱۱. امام خمینی، *چهل حدیث*.

۱۲. امام خمینی، *دیوان*.

۱۳. غروی اصفهانی، محمّد حسین، *دیوان*.

۱۴. هاشم العمیدی، سید ثامر، *در انتظار ققنوس (کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری)*، ترجمه و تحقیق: مهدی علیزاده.

۱۵. ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا، *رسالهٔ لقاء اللّه*.

۱۶. قیصری، میرداوود، *شرح فصوص الحکم*.

۱۷. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*.

۱۸. ترمذی، محمّد بن عیسی، *صحیح ترمذی*.

۱۹. العاملی النباطی البیاضی، *الصراط المستقیم*.

۲۰. هیثمی، ابن حجر، *الصواعق المحرقه فی الردّ علی اهل البدع و الزندقه*.

۲۱. امام خمینی، *صحیفهٔ نور*.

۲۲. حلّی، ابن فهد، *عدّة الدّاعی*.

۲۳. نعمانی، *الغیبه*.

۲۴. کلینی، *الکافی*.
۲۵. ابن قولویه، *کامل الزّیارات*.
۲۶. قمی، شیخ عباس، *کلیات مفاتیح الجنان*.
۲۷. طبرسی، *مجمع البیان*.
۲۸. طبرسی نوری، میرزا حسین، *نجم الثّاقب*.
۲۹. شبلنجی، مؤمن بن حسن، *نورالأبصار فی مناقب آل النبی الأطهار*.
۳۰. قندوزی، *ینابیع المودّة*.